

درسهای بیت  
سلسله مهدی

حافظ دوم



مدیریت

فخرنامه

دکتر سید محمد دینی ماشمی



سلسله درس های محدودیت

حلقه دوم

مترت امام علیہ السلام

دکتر محمد بنی ماشی

سرشناسه: بنی هاشمی، سید محمد، ۱۳۳۹  
عنوان و نام پدیدآور: منزلت امام علیه السلام: سلسله درس‌های مهدویت، حلقه دوم  
سید محمد بنی هاشمی.  
مشخصات نشر: تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۸.  
مشخصات ظاهری: ۲۴۰ ص.  
شابک جلد دوم: ۰-۱۴۹-۱۴۹-۵۳۹-۹۶۴-۹۷۸  
شابک دوره: ۲-۱۵۸-۱۵۸-۵۳۹-۹۶۴-۹۷۸  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا.  
یادداشت: کتابنامه: همچنین به صورت زیرنویس.  
موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. مهدویت.  
موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. احادیث.  
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۸ ۸ س ۸۳ ب / ۲۲۴ BP  
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷ / ۴۶۲  
شماره کتابشناسی ملی: ۱۷۲۹۴۱۵



شابک ۰-۱۴۹-۱۴۹-۵۳۹-۹۶۴-۹۷۸ ISBN 978-964-539-149-0

## منزلت امام علیه السلام

سید محمد بنی هاشمی  
ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر  
نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۸  
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه  
حروفچینی: شبیر / ۷۷۵۲۱۸۳۶  
چاپ: صاحب کوثر

دفتر مرکزی: خیابان مجاهدین، چهارراه آبرودار، ساختمان پزشکان، واحد ۹ تلفن و فاکس: ۷۷۵۲۱۸۳۶ (خط ۶)  
فروشگاه: تهران، خیابان ایران، خیابان مهدوی پور، پلاک ۶۴ تلفن: ۲۳۵۶۶۸۰۱ (خط ۴) ۷۵۲۱۸۳۶ (خط ۶)

وب سایت: <http://www.monir.com>

پست الکترونیک: [info@monir.com](mailto:info@monir.com)

دیگر مراکز پخش: نشر نیک‌معارف، ۶۶۹۵۰۰۱۰ • نشر آفاق، ۲۲۸۴۷۰۲۵ • دارالکتب الاسلامیه، ۵۵۶۲۰۴۱۰  
نشر رایحه، ۸۸۹۷۶۱۹۸ • پخش ایند، ۳۳۹۳۰۴۹۶

۲۹۰۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



این حلقه به نیابت از:

دومین سفیر و نایب خاصّ خاتم الاوصیاء علیه السلام

جناب محمد بن عثمان رضی الله عنه

به پیشگاه؛

پدر بزرگوار سیّد الاوصیاء و امیر المؤمنین علیه السلام

حضرت ابوطالب علیه السلام

تقدیم می‌گردد.

## فهرست مطالب

۱۳	فصل اول: جایگاه رفیع امامان <small>علیهم السلام</small> و معرفت ایشان
۱۳	درس اول: نقش پیامبران در ارائه طریق بندگی
۱۳	فایده نبوت و امامت
۱۶	شان سفارت و معبریت از جانب خداوند
۱۷	معرفی راهنمایان الهی به وسیله خداوند
۱۹	معرفت خداوند به خودش و رسول به رسالتش
۲۲	درس دوم: عبادت خدا از طریق تسلیم در برابر برگزیدگان الهی
۲۲	برگزیده بودن پیشوایان الهی
۲۳	مرتبه اخلاص در بندگی خدا
۲۶	لزوم معرفت رسول <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small>
۲۸	استکبار شیطان از سجده بر آدم <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small>
۳۱	ایمان قلبی نداشتن شیطان به خداوند
۳۴	درس سوم: مقام خلیفه الهی برای حجت‌های خداوند
۳۴	معنای خلیفه الله
۳۵	عصمت خلیفه خدا
۳۷	موضوعیت و طریقیّت داشتن شناخت خلفای الهی



۳۹	شک نسبت به مقام خلیفه خدا
۴۲	پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۱ تا ۳
۴۴	درس چهارم: برتری چهارده معصوم (ع) بر همه خلائق
۴۴	برگزیده‌های برگزیدگان خدا
۴۸	برتری چهارده معصوم (ع) بر فرشتگان الهی
۵۲	سرّ افضلیت چهارده معصوم (ع)
۵۵	قابل درک نبودن مقامات چهارده معصوم (ع)
۵۸	درس پنجم: اهل بیت (ع) یگانه راه به سوی خدا
۵۸	معرفت اهل بیت (ع): اساس هر منزلت الهی
۶۰	«وجه الله» بودن امام (ع)
۶۵	معنای «عین الله»، «لسان الله» و «ید الله»
۶۷	«باب الله» بودن ائمه (ع)
۷۰	درس ششم: قطره‌ای از دریای معرفت امام (ع)
۷۱	معرفی امام رضا (ع) از امام (ع)
۷۴	ولایت ائمه (ع) بر مؤمنان
۷۶	تفویض امر به ائمه (ع)
۸۲	معرفی حضرت صادق (ع) از امام (ع)
۸۴	پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۴ تا ۶
۸۵	<b>فصل دوم: ارتباط ایمان با معرفت امام (ع)</b>
۸۵	درس هفتم: وظیفه معرفت امام (ع)
۸۵	برترین واجبات
۸۷	پنج وظیفه امت در قبال امام (ع)
۹۱	درس هشتم: معرفی اهل بیت (ع) در زیارت جامعه کبیره (۱)
۹۲	کمالات خدادادی ائمه (ع)
۹۴	عملکرد ائمه (ع) در انجام مسؤولیت‌های الهی

## فهرست مطالب □ ۹

۹۶	اثمه <small>علیه السلام</small> ؛ میزان حق و رضای خداوند
۹۹	نفی تفویض باطل
۱۰۲	درس نهم: معرفی اهل بیت <small>علیهم السلام</small> در زیارت جامعه کبیره (۲)
۱۰۲	منزلت اهل بیت <small>علیهم السلام</small> در همه عوالم هستی
۱۰۳	گوشه‌ای از برکات وجودی اهل بیت <small>علیهم السلام</small> برای ما
۱۰۵	رضای امام <small>علیه السلام</small> ؛ شرط لازم آمرزش گناهان
۱۰۶	امام <small>علیه السلام</small> راعی و سرپرست امت
۱۱۳	رفع اشکال از تشبیه امام <small>علیه السلام</small> به چوپان
۱۱۵	درس دهم: معرفت امام <small>علیه السلام</small> ؛ سرچشمه همه خیرات
۱۱۵	عقلی بودن لزوم تبعیت از امام <small>علیه السلام</small>
۱۱۷	امام <small>علیه السلام</small> باب خدا
۱۲۰	نیاز انسان به امام <small>علیه السلام</small> در اصول و فروع دین
۱۲۳	امام <small>علیه السلام</small> ؛ پدر دلسوز و مادر مهربان
۱۲۵	دو نوع هدایت امام <small>علیه السلام</small>
۱۲۷	پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۷ تا ۱۰
۱۲۸	درس یازدهم: امام شناسی؛ تنها پایه خداشناسی
۱۲۸	تعریف خداشناسی صحیح
۱۳۲	معنای دقیق «هدایت» و «ضلالت» در قرآن
۱۳۵	درس دوازدهم: انکار امام <small>علیه السلام</small> انکار خداست
۱۳۵	شُرک منکر ولایت
۱۳۸	مراتب انکار امامت
۱۴۰	منکر امام <small>علیه السلام</small> مسلمان کافر است
۱۴۳	ولایت؛ شرط ضروری توحید
۱۴۵	معرفی امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> از زبان خودشان



۱۴۹	فصل سوم: نقش تولی و تبری در دینداری
۱۴۹	درس سیزدهم: حقیقت ایمان: حب و بغض به خاطر خدا
۱۵۰	روح عبادت: کوچکی در برابر خداوند
۱۵۴	اعمال ولایت الهی در حق بنده مؤمن
۱۵۵	حب و بغض برای خداوند؛ معیار درجه ایمان
۱۵۸	درس چهاردهم: تجلی حب و بغض فی الله در حب و بغض به خاطر اهل بیت علیهم السلام
۱۵۸	دوستی با دوست خدا و دشمنی با دشمن او
۱۵۹	اهل بیت علیهم السلام؛ محبوب بالذات خداوند
۱۶۲	مودت فی القربی؛ روح بندگی خداوند
۱۶۶	پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۱۱ تا ۱۴
۱۶۸	درس پانزدهم: موضوعیت و طریقت تبری
۱۶۸	عبادت بودن تبری از دشمنان خدا
۱۷۰	۱- طریقت تبری برای تحقق دینداری
۱۷۲	بدعت گذاشتن عمدی خلفا در دین
۱۷۴	پیروی از پیشوایان ضلالت
۱۷۷	ائمه کفر، ریشه هر شر
۱۸۰	شریک بودن ائمه کفر در همه جنایات
۱۸۲	درس شانزدهم: طریقت تبری برای قبول شدن اعمال
۱۸۲	۲- تولی و تبری؛ شرط قبولی و رد اعمال
۱۸۶	اهمیت قالب و ظاهر عبادت
۱۸۷	ایمان و عمل صالح؛ دو شرط لازم برای سعادت
۱۹۷	درس هفدهم: ولایت اهل بیت علیهم السلام روح همه عبادات
۱۹۱	دلالت ولی خدا در همه اعمال
۱۹۳	مأجور نبودن مستضعفان نیکوکار
۱۹۶	ولایت اهل بیت علیهم السلام وسیله امتحان خلائق در دنیا و قبل از آن
۱۹۸	معرفت امام علیؑ؛ ابتدا و انتهای هر عبادتی

## فهرست مطالب □ ۱۱

۲۰۰	وجوب ولایت در هر حال
۲۰۲	پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۱۵ تا ۱۷
۲۰۴	درس هجدهم: معرفت و انکار امام <small>علیه السلام</small> ؛ معیار ایمان و کفر
۲۰۴	معذور نبودن مردم در شناختن امام <small>علیه السلام</small>
۲۰۵	مستضعف یا ضال
۲۰۶	منکر امام <small>علیه السلام</small> هم کافر است و هم مشرک
۲۰۷	بت بودن ائمه کفر برای پیروانشان
۲۱۰	معنای عبادت در برابر مخلوق
۲۱۱	شُرک ناآگاهانه منکران ولایت
۲۱۳	درس نوزدهم: آثار و لوازم «ولایت» و «برائت»
۲۱۳	ادعای گزاف محبت
۲۱۴	اهمیت صلوات بر اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۲۱۵	لعن خداوند بر دشمنانش
۲۱۶	لعن بر دشمنان اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۲۲۱	یاری اهل بیت <small>علیهم السلام</small> از طریق لعن بر دشمنان ایشان
۲۲۳	درس بیستم: رضا و سخط اهل بیت <small>علیهم السلام</small> ؛ معیار حق و باطل
۲۲۳	علی <small>علیه السلام</small> مدار حق
۲۲۵	معنای رضا و سخط الهی
۲۲۷	خلقت تکوینی و تشریحی بر اساس محبت اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۲۳۱	درجات بهشت و جهنم بر مبنای حب و بغض نسبت به اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۲۳۳	پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۱۸ تا ۲۰
۲۳۵	فهرست منابع



از مباحث حلقهٔ اول روشن شد که معرفت، صنع خداست و وظیفهٔ بندگان این است که پس از اعطای معرفت از جانب خدا، آن را بپذیرند و تسلیم آن شوند؛ آن‌گاه به پشتوانهٔ آن معرفت و این تسلیم، اقدام به بندگی خدا نمایند.

اما نحوهٔ بندگی خدای متعال صرفاً از طریق حجّت‌های او معرفی می‌گردد. از این رو پس از شناخت خدا، شناخت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام اهمیت بسیار زیادی می‌یابد؛ تا آن‌جا که گوهر دینداری و تنها راه بندگی خدا را معرفت آن بزرگواران تشکیل می‌دهد. در این حلقه به تحلیل این مسأله مهم می‌پردازیم.

# فصل ۱

## جایگاه رفیع امامان علیهم السلام و معرفت ایشان

درس اول: نقش پیامبران در ارائه طریق بندگی

### فایده نبوت و امامت

نحوه بندگی خدا، اگر بخواهد مورد قبول ذات مقدّسش قرار گیرد، باید از ناحیه خودش ارائه شود. ما عقلاً می‌توانیم به اینکه باید خدا و ربّ و مُنعم خود را بندگی کنیم، پی بریم، اما همین عقل نسبت به راه و طرز بندگی او حکم می‌کند که باید از خود خدا اخذ نماییم؛ به خصوص که می‌دانیم خداوند ما را به حال خود رها نکرده تا هر طور که می‌خواهیم به بندگی او بپردازیم، بلکه از جانب خویش رسولانی فرستاده تا آیین بندگی او را به ما بیاموزند و به این وسیله حجّت خود را بر ما تمام کرده است. بنابراین ما نمی‌توانیم هرگونه که دلمان بخواهد، او را عبادت کنیم.

اصولاً فایده نبوت و امامت برای بشر همین است که راه بندگی خدا



را از انبیا و امامان علیهم السلام به طور صحیح یاد بگیرد و با رأی و سلیقه شخصی خود در این مسیر قدم برندارد. انسان عاقل ارسال رُسل و بعث انبیا را از طرف خدا پسندیده و ممدوح می‌داند. لذا وقتی با انبیا و اولیای الهی برخورد می‌کند، دین حق را می‌شناسد و سعی می‌کند خود را با آن تطبیق دهد.

وقتی یکی از منکران وجود خدا از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا خدا (مطابق عقیده شما) نمی‌تواند خود را بر آفریدگانش آشکار کند تا او را ببینند و بشناسند تا با یقین عبادت شود؟! ایشان فرمودند:

### لَيْسَ لِلْمُحَالِ جَوَابٌ.

چیزی که (وقوعش) محال است، پاسخ ندارد!

دیدن خداوند به صورت مشاهده حسی، محال است و وقتی وقوع چیزی محال باشد، دیگر اینکه خدا بر انجام آن قدرت دارد یا ندارد، مطرح نمی‌شود و به همین جهت سؤال آن زندیق پاسخی ندارد. آن شخص بلافاصله بعد از این پرسش که بی‌پاسخ ماند، سؤال می‌کند: فَمِنْ أَيْنَ اثْبَتَ أَنْبِيَاءَ وَرُسُلًا؟ امام علیه السلام در پاسخ می‌فرمایند:

إِنَّا لَمَّا اثْبَتْنَا أَنَّ لَنَا خَالِقًا صَانِعًا مُتَعَالِيًا عَنَّا وَ عَن جَمِيعِ مَا خَلَقَ، وَ كَانَ ذَلِكَ الصَّانِعُ حَكِيمًا مُتَعَالِيًا لَمْ يَجُزْ أَنْ يُشَاهِدَهُ خَلْقُهُ وَ لَا يُلَامِسُوهُ فَيُبَاشِرَهُمْ وَ يُبَاشِرُوهُ وَ يُحَاجُّهُمْ وَ يُحَاجُّوهُ، ثَبَتَ أَنَّ لَهُ سَفَرًا فِي خَلْقِهِ يُعْبِرُونَ عَنْهُ إِلَى خَلْقِهِ وَ عِبَادِهِ وَ يَدُلُّونَهُمْ عَلَى مَصَالِحِهِمْ وَ مَنَافِعِهِمْ وَ مَا بِهِ بَقَاؤُهُمْ وَ فِي تَرْكِهِ فَنَاؤُهُمْ.

فَثَبَتَ الْأَمْرُونَ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ فِي خَلْقِهِ وَ  
الْمُعْبَرُونَ عَنْهُ جَلًّا وَعِزًّا. وَ هُمُ الْأَنْبِيَاءُ عليهم السلام وَ صَفْوَتُهُ مِنْ  
خَلْقِهِ؛ حُكَمَاءَ مُؤَدِّبِينَ بِالْحِكْمَةِ، مُبْعُوثِينَ بِهَا غَيْرَ مُشَارِكِينَ  
لِلنَّاسِ عَلَى مُشَارَكَتِهِمْ لَهُمْ فِي الْخَلْقِ وَ التَّرْكِيبِ فِي شَيْءٍ  
مِنْ أَحْوَالِهِمْ، مُؤَيَّدِينَ مِنْ عِنْدِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ بِالْحِكْمَةِ.<sup>۱</sup>

وقتی برای ما وجود آفریدگارِ صانعی که از ما و همهٔ مخلوقات  
خود متعالی است (شبيه به هیچ‌یک از مخلوقات نیست) ثابت شد  
و (نیز روشن شد که) او حکیم و بلندمرتبه است به طوری که  
مُحَال است آفریدگانش او را مشاهده و لمس کنند تا اینکه  
بی‌واسطه با او ارتباط داشته و او هم با ایشان بی‌واسطه در  
ارتباط باشد و با هم بحث و گفتگو داشته باشند، (نیاز به) وجود  
سفیرانی در میان مخلوقاتِ خدا اثبات می‌شود که از طرف او  
برای مخلوقات و بندگانش سخن بگویند و مصالح و مفاسد  
ایشان را به آنها یاد دهند و از آنچه سبب بقای ایشان و در  
صورت ترک، باعث از بین رفتنشان می‌شود، آگاهشان کنند.

بنابراین وجود امر و نهی‌کنندگان از جانب خدای حکیم دانا در  
میان خلق خود و سخنگویان از جانب او ثابت می‌شود. و اینها  
عبارتند از پیامبران و برگزیدگان الهی از میان آفریدگانش که به  
حکمت تربیت شده و با حکمت هم مبعوث شده‌اند. اینها با آنکه  
در شکل و ترکیب خلقتِ خود شبیه بقیهٔ مردم هستند ولی با

---

۱ - احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۷۷ و ۷۸؛ اصول کافی، کتاب الحجّة، باب

الاضطرار إلى الحجّة، ح ۱. (متن بخش دوم حدیث مطابق نقل کافی است.)



دیگران متفاوت بوده، از جانب خداوند حکیم دانا، مؤید به حکمت هستند.

خداوند اگر می‌خواست، می‌توانست با همه مخلوقات خود بدون واسطه ارتباط برقرار کند. این برای او سخت تر نیست از اینکه با عده خاصی ارتباط مستقیم برقرار کند و از طریق آنها با دیگران سخن بگوید. اما در عمل چنین نکرده است و می‌بینیم که نوعاً افراد، ارتباط طرفینی با خداوند ندارند. البته هر کس می‌تواند با خدای خود سخن گوید و با او مناجات نماید و او هم سخن همه را می‌شنود و احتیاج به واسطه‌ای در اینجا نیست؛ اما اینکه انسانها از خواست خدا و رضا و سخط او آگاه شوند، چیزی نیست که برای نوع آنها بدون واسطه انجام شده باشد.<sup>۱</sup>

### شان سفارت و معبریت از جانب خداوند

لازمه منزه بودن خدا از صفات مخلوقات، این است که هیچ‌یک از آنها نمی‌توانند مواجهه مستقیم با او داشته باشند و با او به گفتگو بپردازند. چنین ارتباطی از جانب انسان با خدا برقرار نمی‌شود و این

---

۱ - این مطلب در غیر حوزه مستقلات عقلیه است و در مستقلات، نظیر «حسن عدل» و «قبح ظلم» رضا و سخط الهی به حکم عقل برای همه عقلا روشن می‌شود و در این حوزه خدای متعال به صورت تکوینی با همه افراد عاقل ارتباط برقرار کرده و حجت را بر ایشان تمام کرده است. بنابراین در مستقلات عقلیه - مثل مواردی که حسن یا قبح چیزی ذاتی آن است - شخص عاقل نیاز به مراجعه به رسول ظاهری ندارد بلکه از طریق عقل که رسول باطنی نامیده می‌شود، می‌داند که خدا از او چه خواسته و بندگی خدا به تبعیت از همین مستقل عقلی صورت می‌پذیرد.

فقط خدای متعال است که با هر کس بخواهد این گونه رابطه برقرار می‌کند و او را «سفیر» و «مُعَبِّر» خود در میان مردم قرار می‌دهد. پس راه چنین ارتباطی از طرف ما با خدای متعال بسته است و این خداست که با هر کس بخواهد، چنین ارتباطی را برقرار می‌سازد. خدای متعال نشانه‌هایی هم برای این ارتباط قرار می‌دهد تا هر کس بتواند تشخیص دهد اینچنین ارتباطی را خدا با چه کسانی برقرار کرده است. این نشانه‌ها همان معجزاتی است که به دست پیامبران و ائمه علیهم السلام ظاهر می‌شود.

لازمه داشتن چنین منصبی از طرف خداوند این است که آن انسان برگزیده به وسیله خالق خود تأیید شود و هیچ‌گاه از مسیر رضای الهی خارج نشود. زیرا شأن سفارت و مُعَبِّر بودن از جانب خدا، اقتضا می‌کند که سخن و قول او برای دیگران حجت باشد. زیرا اگر مردم احتمال خطا و اشتباه را درباره او بدهند، دیگر به هیچ سخنی که او از طرف خدا می‌گوید، اعتماد نمی‌کنند و این موجب نقض غرض الهی از ارسال رُسل و بعث انبیاست. بنابراین داشتن علم و حکمت الهی - که اشتباه در آن راه ندارد - و نیز برخوردار بودن از کمال «عصمت» - یعنی حفظ و صیانت الهی - لازمه دارا بودن عنوان «سفیر» و «مُعَبِّر» از جانب خداست.

### معرفی راهنمایان الهی به وسیله خداوند

ویژگی‌هایی که برای برگزیدگان الهی بیان شد، چیزهایی نیستند که انسان بتواند با خواست و میل خود در کسی به وجود آورد و یا حتی کسانی را که چنین ویژگی‌هایی دارند، با عقل خود بشناسد. بنابراین هم ایجاد این ویژگی‌ها و هم شناخت آنها فقط باید به وسیله خود خداوند

انجام شود. یعنی هم خدا این خصوصیات را به هر کس که بخواهد، عطا می‌کند و هم معرفی این افراد به وسیله خداوند انجام می‌پذیرد.

مثلاً تشخیص ویژگی «عصمت» از عهده انسانِ عاقل خارج است. ما حداکثر می‌توانیم در یک حوزه بسیار محدودی که دین به ما تعلیم داده است، تشخیص دهیم که آن پیامبر یا امام، طبق آن عمل می‌کند یا خیر. ولی این، عصمت نیست. عصمت یعنی حفظ و صیانت الهی از هر گونه احتمال اشتباه و لغزش. این یک امر آشکار و نمایان نیست که قابل تشخیص حسی یا عقلی باشد. بنابراین تنها راه حصول اطمینان از وجود این ویژگی در برگزیدگان الهی، این است که خود خدا نشانه‌هایی را برای تشخیص این افراد در آنها قرار دهد؛ مانند معجزه که عبارت است از عمل خارق‌العاده‌ای که نشان دهنده قدرت الهی (نه بشری) در برگزیده خداست؛ قدرتی که تحصیل آن با قوای انسانی غیر ممکن است. پس از آنکه نبوت یک رسول برای انسان ثابت گردید، اوصیای او هم به وسیله خودش از طرف خدا معرفی می‌شوند. نکته مهم این است که ما در مقام تشخیص نباید به چیزهایی برخورد کنیم که با شأن سفارت و معتبریت از جانب خداوند ناسازگار باشد؛ که اگر چنین بود، معلوم می‌شود که آن شخص، مدعی دروغین مقام و منصب الهی است.

مثلاً برگزیدگان الهی باید انسانها را به سوی خدای واقعی دعوت کنند و خود نیز از معرفت و توحید صحیح بهره‌مند باشند. اگر در این زمینه خودشان محتاج دستگیری و تعلیم دیگر انسانها باشند، نمی‌توان به حرف و سخن ایشان اعتماد کرد. اینجاست که سر سخن حکیمانه امام صادق (ع) برای ما روشن می‌شود:

اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ. فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ، لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ. اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي رَسُولَكَ. فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ، لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ. اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي حُجَّتَكَ. فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي.<sup>۱</sup>

خدایا، خودت را به من بشناسان؛ که اگر خود را به من شناسانی، پیامبرت را نمی‌شناسم. خدایا، رسول خود را به من بشناسان؛ که اگر رسول خود را به من شناسانی، حجّت تو را نمی‌شناسم. خدایا، حجّتت را به من بشناسان؛ که اگر حجّت خود را به من شناسانی، از دین خود گمراه می‌شوم.

این دعایی است که امام صادق علیه السلام برای خصوص زمان غیبت امام عصر علیه السلام تعلیم داده‌اند. مفاد آن این است که شناخت پیامبران الهی از طریق شناخت و معرفتی خدا صورت می‌گیرد و شناخت حجّت الهی نیز از طریق شناخت پیامبران. شناخت خود خدا احتیاج به وساطت غیر ندارد.

### معرفت خداوند به خودش و رسول به رسالتش

خدا به خودش شناخته می‌شود. اما رسول خدا به رسالتی که از طرف خدا دارد، شناخته می‌شود. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

إِعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ، وَ الرَّسُولَ بِالرِّسَالَةِ.<sup>۲</sup>

خداوند را به خداوند، و رسول را به رسالت بشناسید.

۱ - اصول کافی، کتاب الحجّة، باب فی الغیبة، ح ۵.

۲ - اصول کافی، کتاب التّوحید، باب أنّه لا یُعرف إلاّ به، ح ۱.



رسالت رسول چیست؟ اینکه انسان را با خدای فطری اش آشنا تر کند و او را در مسیر شناخت عمیق تر او و بندگی بیشتر پیش ببرد. هر چند که انسان، خدا را ابتدائاً به واسطه پیامبران نمی شناسد، بلکه او را به خودش می شناسد، اما پیامبران هستند که انسان را در طریق خداشناسی حفظ می کنند و همه پیامشان دعوت به توحید و بندگی خداست.<sup>۱</sup> همین امر، بهترین راه شناخت پیامبران حقیقی و تشخیص آنها از مدعیان دروغین سفارت و نبوت است. بنابراین بزرگترین و مهمترین سند حقیقت پیامبر که شاهد راستگویی اوست، همانا ذات مقدس پروردگار می باشد که فرمود:

«قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ»<sup>۲</sup>

(ای پیامبر) بگو: بزرگترین شاهد کیست؟ بگو: خداوند بین من و شما شاهد می باشد.

این از آن جهت است که سخنان و دستورات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم انسان را در مسیر خداشناسی به جلو سوق می دهد و بهترین راه فهمیدن حقیقت رسول، این است که انسان ببیند آیا دعوت او به سوی همان خدای فطری است که می شناسد و سخنانش تذکر نسبت به همان معروف فطری است یا خیر. همه انبیای الهی رسالتشان این بوده که بشر را برای معرفت و عبادت خدای متعال تربیت کنند و عمل کردن به تعالیم ایشان انسان را در این مسیر پیشرفت می دهد.

۱ - البته کسی که خداوند را مطابق آنچه انبیا آورده اند، بندگی کند، بر عمق

معرفتش نسبت به خالقش افزوده می گردد.

فصل اوّل: جایگاه رفیع امامان علیهم السلام و معرفت ایشان □ ۲۱

بنابراین اصل رسالت و نبوّت پیامبر به وسیله خداوند و از طریق معرفّی او ثابت می‌شود، سپس پذیرفتن رسالت آن رسول و حرکت در مسیری که او دعوت می‌کند، عملاً انسان را خداشناس‌تر و در پیشگاه مقدّس الهی بنده‌تر می‌سازد.

## درس دوم: عبادت خدا از طریق تسلیم در برابر برگزیدگان الهی

### برگزیده بودن پیشوایان الهی

دانستیم رسالت پیشوایان الهی این است که انسانها را در مسیر معرفت و عبودیت خدای متعال سوق دهند. حال که چنین است، خدای متعال به کسانی که می‌خواهد در طریق بندگی او مربی بشر باشند، بیشترین بهره را از معرفت و عبودیت عطا می‌فرماید و به اصطلاح بنده خالص خود می‌گرداند و آنها را به مرتبه خلوص در بندگی می‌رساند. در قرآن کریم چنین می‌خوانیم:

«وَ اذْكُرْ عِبَادَنَا اِبْرَاهِيمَ وَ اسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ اُولٰٓئِیْهِ وَ الْاَبْصَارِ \* اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ \* وَ اِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفٰٓیْنَ الْاٰخِیَارِ»<sup>۱</sup>

(ای پیامبر) یاد کن از بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب که دارای قدرت و بصیرت بودند. ما ایشان را به وسیله تذکر نسبت به آخرت، خالص گردانیدیم. و اینها نزد ما از برگزیدگان و بهترینها هستند.

پیامبران الهی به وسیله خود خدا، خالص نگه داشته شده‌اند و خدا ایشان را از لغزش و معصیت حفظ می‌کند. به عنوان نمونه در داستان حضرت یوسف علیه السلام می‌خوانیم:

«وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»<sup>۱</sup>

و (زلیخا) قصد (سوء نسبت به) یوسف کرد. و او هم اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، قصد وی را کرده بود. ما اینچنین کردیم تا بدی و زشتی را از او دور داریم. زیرا او از بندگان خالص شده‌است.

### مرتبه اخلاص در بندگی خدا

وقتی خداوند بخواهد کسی را از واقع شدن در معصیت حفظ نماید، کافی است معرفت خود را برای او شدت بخشد؛ به طوری که او خدا را حاضر و ناظر اعمال خود ببیند. هنگامی که این حالت وجدانی در انسان شدید شود، دیگر دنبال معصیت نمی‌رود و هر چه آن حالت بیشتر جلوه نماید، انسان کم‌کم فکر گناه کردن را هم فراموش می‌کند. یاد مرگ و آخرت نیز هر چه در انسان بیشتر و شدیدتر گردد، کمتر گردد



معصیت خواهد گشت. خداوند با همه این وسایل می تواند بندگان برگزیده خود را از انحراف و لغزش حفظ نماید.

پس خالص گردانیدن خدا لازمه اش سلب اختیار از پیامبر یا امام نیست، بلکه خدا کاری می کند تا اینها با اختیار و انتخاب خود به بدی تمایل پیدا نکنند. مثلاً حضرت یوسف علیه السلام با دیدن برهان پروردگارش، اصلاً نیت سوء نکرد.<sup>۱</sup> حال اینکه آن برهان خداوند چه بوده، مهم نیست. آنچه اهمیت دارد این است که خداوند بندگان برگزیده خود را به حال خود رها نمی کند و آنها را در مسیر بندگی خویش حفظ می نماید. این خالص گردانیدن خدا به قدری با قطعیت و صراحت انجام پذیرفته که حتی شیطان نیز از اینکه بتواند آنها را تحت تأثیر خود قرار دهد، ناامید شده است:

«قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأَغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ

المُخْلِصِينَ».<sup>۲</sup>

۱ - امام رضا علیه السلام فرمودند: لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ. وَ لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ، لَهَمَّ بِهَا كَمَا هَمَّتْ بِهِ، لَكِنَّهُ كَانَ مَعْصُومًا وَ الْمَعْصُومُ لَا يَهْمُ بِذَنْبٍ وَ لَا يَأْتِيهِ. وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ الصَّادِقِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: هَمَّتْ بِأَنْ تَفْعَلَ وَ هَمَّ بِأَنْ لَا يَفْعَلَ. (عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۰۱) یعنی: (زلیخا) نسبت به او (حضرت یوسف علیه السلام) قصد سوء کرد. و ایشان (حضرت یوسف علیه السلام) هم اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، قصد سوء نسبت به زلیخا کرده بود. اما ایشان معصوم بودند و معصوم نه نیت گناه می کند و نه مرتکب آن می شود. و همانا پدرم از پدرش حضرت صادق علیه السلام نقل کرده اند که فرمودند: زلیخا قصد انجام گناه کرد، ولی حضرت یوسف علیه السلام قصد انجام ندادن آن را نمود.

نتیجه اینکه حضرت یوسف علیه السلام به عنایت و دستگیری خداوند، نه تنها قصد و نیت گناهی نکرد، بلکه به سبب عصمت الهی نیت انجام ندادن گناه را داشت.

(شیطان) گفت: پس قسم به عزّت تو، همه بنی آدم را - به جز بندگان خالص شده‌ات - فریب می‌دهم.

معلوم می‌شود که خداوند به شیطان هم بندگان خالص شده خود را شناسانده و ویژگی عصمت را هم در آنها نمایانده است تا اینکه همه مخلوقات بدانند حساب این برگزیدگان با بقیه متفاوت است و خدا خودش متکفل حفظ آنان شده است. عنایت الهی فقط به حفظ این بزرگواران از خطرات خلاصه نمی‌شود، بلکه به طور کلی خداوند در تمام مراحل تربیت ایشان، عنایت خاصی دارد تا آن‌گونه که خودش می‌پسندد، ساخته شوند.

به عنوان نمونه: خداوند به مادر حضرت موسی علیه السلام وحی کرد قنداقه او را در تابوتی قرار داده، به دریا بیندازد. آنگاه آن را در اختیار فرعون که دشمن خدا و موسی بود، قرار داد و فرمود:

«الْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَ لِتُضَنَّ عَلَيَّ عَيْنِي»<sup>۱</sup>

محبتی از جانب خود بر تو قرار دادم و برای آنکه زیر نظر خودم ساخته شوی.

خداوند محبتی را از جانب خود نسبت به حضرت موسی علیه السلام در دل دیگران از جمله فرعون قرار داد، تا همگان او را دوست داشته باشند و موسی علیه السلام آنچنانکه خدا می‌پسندد، تربیت گردد. پس خدای متعال تربیت برگزیدگانش را زیر نظر رحمت خاص و عنایت ویژه خود قرار می‌دهد تا آنها را برای انجام مأموریت الهی آماده سازد و عبودیت محضه خود را در ایشان متجلی گرداند. در ادامه همان

آیات می فرماید:

«وَ اضْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي»<sup>۱</sup>

و تو را ساخته و برگزیده خود قرار دادم.

خدای متعال حضرت موسی علیه السلام را تربیت شده خاص خود خوانده است چون او را در همه مراحل، مطابق رضای خودش تربیت کرد. سایر برگزیدگان خداوند هم به همین شکل مورد عنایت خاصه حضرتش قرار داشته اند و لذا راهنمایان الهی بهترین و خالصترین بندگان او بوده اند.

لزوم معرفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم

پس از آنکه خداوند، بندگان برگزیده خود را به مردم معرفی کرد، آنچه بر عهده آنها می باشد، تسلیم و پذیرفتن معرفت آنهاست. درست همان وظیفه ای که در برابر شناخت خود خدا بر مردم بوده، پس از آن، نسبت به شناخت رسولان و حجج الهی بر عهده ایشان می باشد. احادیثی هم که در باب معرفت واجب بر انسانها آمده است، نوعاً خاص معرفت خداوند نیست. به عنوان مثال به این حدیث شریف از امام صادق علیه السلام که در حلقه اول آوردیم، توجه فرماید:

لَيْسَ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ يَعْرِفُوا. وَلِلْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ أَنْ يَعْرِفَهُمْ. وَ لِلَّهِ عَلَى الْخَلْقِ إِذَا عَرَفَهُمْ أَنْ يَقْبَلُوا.<sup>۲</sup>

۱ - طه / ۴۱.

۲ - اصول کافی، کتاب التوحید، باب حجج الله علی خلقه، ح ۱.

همان طور که ملاحظه می شود، ذکری از متعلق معرفت نشده و حدیث فقط در مقام بیان معرفت خدا نیست، بلکه شامل معرفت نسبت به حجج الهی هم می شود.

بنابراین همان طور که وظیفه مردم پس از شناخت خداوند، پذیرش و تسلیم نسبت به آن است، پس از شناخت برگزیدگان او نیز، وظیفه مردم پذیرش و قبول آن می باشد. همین پذیرفتن که عقلاً و نقلاً واجب می باشد، به عنوان «معرفه الرسول» یا «معرفه الامام» - که بر مردم واجب است - تعبیر شده است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام چنین آمده است:

إِنَّ أَفْضَلَ الْفَرَائِضِ وَ أَوْجَبَهَا عَلَى الْإِنْسَانِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ وَ  
الْإِقْرَارُ لَهُ بِالْعُبُودِيَّةِ .... وَ بَعْدَهُ مَعْرِفَةُ الرَّسُولِ وَ الشَّهَادَةُ لَهُ  
بِالنُّبُوَّةِ. وَ أَدْنَى مَعْرِفَةِ الرَّسُولِ الْإِقْرَارُ بِنُبُوَّتِهِ وَ أَنَّ مَا أَتَى بِهِ  
مِنْ كِتَابٍ أَوْ أَمْرٍ أَوْ نَهْيٍ، فَذَلِكَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.<sup>۱</sup>

همانا با فضیلت ترین و ضروری ترین واجبات بر انسان، معرفت پروردگار و اقرار به بندگی اوست ... و پس از آن، معرفت رسول و شهادت دادن به نبوت اوست. و پایین ترین حد معرفت رسول این است که انسان به نبوت او و به اینکه هر چه آورده - کتاب آسمانی یا امر و نهی - از طرف خدای عزوجل می باشد، اقرار و اعتراف نماید.

می بینیم که «معرفت» به «اقرار» تفسیر شده است و این، سهم انسان



و فعل اختیاری او پس از معرفی رسول از طرف خدای متعال می‌باشد. معرفت امام علیه السلام هم که جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، پس از معرفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم واجب دانسته شده که در مباحث آینده خواهد آمد.

خلاصه اینکه: خداوند متعال راه بندگی خود را معین فرموده که منحصر است در شناخت برگزیدگان خدا و تسلیم به مقام و منصبی که از جانب پروردگار به ایشان عطا شده است. عبادت هیچ کس جز از این طریق، مقبول درگاه الهی واقع نمی‌شود. پس اگر کسی به گمان خود به معرفت خدا و ربوبیت او گردن نهد و سر تسلیم در پیشگاه مقدس او فرود آورد، اما نسبت به پذیرفتن تنها راهی که خداوند برای بندگی خود قرار داده، حالت انکار و یا حتی تردید و شک داشته باشد، در حقیقت بنده خدا نبوده، پیروی از هوای نفس و میل و تشخیص خود می‌کند.

چنین کسی اگر واقعاً تسلیم پروردگار است، چه انگیزه‌ای او را از پذیرفتن باب بندگی خدا باز می‌دارد؟! حق این است که او خدا را هم - حقیقتاً - به عنوان رب و مالک و صاحب اختیار خویش نپذیرفته است.

### استکبار شیطان از سجده بر آدم علیه السلام

نمونه‌ای که در جریان خلقت حضرت آدم علیه السلام پیش آمد، درس عبرتی است برای همه کسانی که خیال می‌کنند با میل و سلیقه خود می‌توان خدا را بندگی کرد. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

... قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِلْمَلَائِكَةِ: اسْجُدُوا لِآدَمَ. فَسَجَدُوا

لَهُ. فَأَخْرَجَ إِبْلِيسَ مَا كَانَ فِي قَلْبِهِ مِنَ الْحَسَدِ فَأَبَى أَنْ يَسْجُدَ.  
فَقَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ؟» فَقَالَ: «أَنَا  
خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»<sup>۱</sup>. فَأَوَّلُ مَنْ قَاسَ  
إِبْلِيسَ. وَاسْتَكْبَرَ. وَالِاسْتِكْبَارُ هُوَ أَوَّلُ مَعْصِيَةِ عَصِيَ اللَّهُ بِهَا.  
فَقَالَ إِبْلِيسُ: يَا رَبِّ، أَعْفِنِي مِنَ السُّجُودِ لِأَدَمَ وَ أَنَا أَعْبُدُكَ  
عِبَادَةً لَمْ يَعْْبُدْكَهَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ. فَقَالَ اللَّهُ:  
لَا حَاجَةَ لِي إِلَى عِبَادَتِكَ. إِنَّمَا أُرِيدُ أَنْ أَعْبُدَ مِنْ حَيْثُ أُرِيدُ  
لَا مِنْ حَيْثُ تُرِيدُ. فَأَبَى أَنْ يَسْجُدَ. فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى:  
«أَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ \* وَ إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ  
الَّذِينَ»<sup>۲، ۳</sup>

خدای متعال به ملائکه فرمود: پیش روی آدم سجده کنید. آنها هم سجده کردند. آنگاه ابلیس حسادت قلبی خود را آشکار کرد و از سجده بر آدم امتناع ورزید. پس خدای عزوجل فرمود: «آنگاه که تو را امر به سجده کردم، چه چیز تو را از این کار بازداشت؟!» گفت: «من از آدم بهتر هستم. زیرا مرا از آتش خلق کرده‌ای و او را از گل.» بنابراین اول کسی که قیاس کرد ابلیس بود. و استکبار ورزید. و استکبار اولین معصیتی است که نسبت به خداوند انجام شده است. پس ابلیس گفت: پروردگار من، مرا از سجده بر آدم معاف گردان. (در عوض) من تو را عبادتی خواهم کرد که هیچ

۱ - اعراف / ۱۲.

۲ - ص / ۷۷ و ۷۸.

۳ - بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۱۴۱، ح ۷، از تفسیر قمی.

فرشته مقرب و پیامبر فرستاده شده‌ای، تو را آن گونه عبادت نکرده باشد. خدا فرمود: من نیازی به عبادت تو ندارم. من می‌خواهم فقط از طریقی که خود می‌خواهم، عبادت شوم، نه آن گونه که تو می‌خواهی. ابلیس هم زیر بار سجده نرفت. پس خدای متعال فرمود: «از بهشت بیرون برو. تو رانده شده هستی. و لعنت من تا روز جزا بر تو باد.»

می‌بینیم که شیطان به ظاهر، منکر خدایی خدا و ربوبیت او نبوده است و آنگاه که خدا را می‌خواند، می‌گوید: «یا رب». اما چون نمی‌خواست به فضایل خلیفه خدا حضرت آدم (ع) (و در رأس آنها خلافت ایشان) اقرار و اعتراف نماید، استکبار ورزید<sup>۱</sup> و مسیر دیگری

۱ - مطابق احادیث متعددی که از ائمه (ع) منقول است امر خداوند به سجده بر آدم (ع) به جهت تعظیم و بزرگداشت آن حضرت بوده و اینکه سجده کنندگان به فضیلت ایشان اقرار و اعتراف نمایند. تعبیر امیرالمؤمنین (ع) در باره وجه وجوب سجده بر آدم (ع) چنین است: «لکن اعترافاً لآدم بالفضیلة». (تفسیر کنز الدقائق، ج ۱، ص ۳۵۵، به نقل از الاحتجاج)

البته فضیلت حضرت آدم (ع) نیز به این جهت بوده که ایشان حامل انوار چهارده معصوم (ع) بوده است و شیطان هم چون نمی‌خواست در برابر این انوار مقدسه خضوع و تواضع کند، از سجده بر آدم استنکاف ورزید و کافر شد. قسمتی از فرمایش امام حسن عسکری (ع) در این خصوص چنین است:

أَمَرَ اللهُ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لِأَدَمَ تَعْظِيماً لَهُ وَ أَنَّهُ قَدْ فَضَّلَهُ بِأَن جَعَلَهُ وَعَاءً لِيَتَلَكَّ الْأَشْبَاحَ الَّتِي قَدْ عَمَّ أَنْوَارُهَا الْأَفَاقَ. «فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ» [بقره (۲) / ۳۴] أَيْ أَن يَتَوَاضَعَ لِجَلَالِ عَظَمَةِ اللهِ وَ أَنْ يَتَوَاضَعَ لِأَنْوَارِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ وَ قَدْ تَوَاضَعَتِ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهَا فَاسْتَكْبَرَ وَ تَرَفَّعَ وَ كَانَ بِإِبَائِهِ ذَلِكَ وَ تَكْبُرِهِ مِنَ الْكَافِرِينَ. (تفسیر کنز الدقائق ج ۱

را غیر از آنچه خداوند مقرر کرده بود، برای بندگی خدا پیشنهاد کرد (!) در حالی که روح و حقیقت بندگی خدا این است که امر او اطاعت شود و تنها عملی عبادت است که به قصد امتثال امر او و انقیاد و تسلیم نسبت به خواست او انجام شود. اگر چنین نباشد، هر قدر شیطان یا انسان یا مخلوق دیگری تلاش کند و زحمت بکشد، تلاش و زحمتش عبادت خدا نیست بلکه سرکشی و عصیان نسبت به خداوند متعال است. راه بندگی خدا تنها به وسیله خود خدا مشخص و معین می‌گردد و او نیز آن را منحصر در تسلیم و پذیرش منصب الهی برگزیدگان خویش کرده است.

#### ایمان قلبی نداشتن شیطان به خداوند

آری؛ اگر ایمان شخص در حد اقرار به زبان نباشد، بلکه قلباً به خدای بزرگ ایمان آورده باشد، لازمه آن، تسلیم کامل نسبت به امر پروردگار متعال است. امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

إِنَّ الْإِيمَانَ قَدْ يَكُونُ عَلَى وَجْهَيْنِ: إِيْمَانٌ بِالْقَلْبِ، وَ إِيْمَانٌ  
بِاللِّسَانِ، كَمَا كَانَ إِيْمَانُ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
لَمَّا قَهَرَهُمْ بِالسَّيْفِ وَ شَمَلَهُمُ الْخَوْفُ. فَإِنَّهُمْ آمَنُوا بِالسِّتِهِمْ وَ  
لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ. فَالْإِيْمَانُ بِالْقَلْبِ هُوَ التَّسْلِيمُ لِلرَّبِّ. وَ مَنْ

ص ۳۵۸ به نقل از شرح الآيات الباهرة)

از این حدیث و امثال آن می‌توان فهمید که سبب کفر شیطان عدم اعتراف او به فضایل و مقامات خلفای الهی - حضرت آدم علیه السلام و انوار مقدسه چهارده معصوم علیهم السلام - بوده است.

سَلَّمَ الْأُمُورَ لِمَالِكِهَا، لَمْ يَسْتَكْبِرْ عَنْ أَمْرِهِ. كَمَا اسْتَكْبَرَ إِبْلِيسُ  
عَنِ السُّجُودِ لِأَدَمَ وَ اسْتَكْبَرَ أَكْثَرُ الْأُمَّمِ عَنْ طَاعَةِ أَنْبِيَائِهِمْ فَلَمْ  
يَنْفَعَهُمُ التَّوْحِيدُ كَمَا لَمْ يَنْفَعِ إِبْلِيسَ ذَلِكَ السُّجُودُ الطَّوِيلُ.  
فَإِنَّهُ سَجَدَ سَجْدَةً وَاحِدَةً أَرْبَعَةَ آلَافٍ عَامٍ لَمْ يُرِدْ بِهَا غَيْرَ  
زُخْرُفِ الدُّنْيَا وَ التَّمَكُّينِ مِنَ النَّظَرَةِ.<sup>۱</sup>

ایمان به دو صورت است: ایمان قلبی و ایمان زبانی. (شکل دوم)  
مانند ایمان منافقین است در زمان رسول خدا ﷺ وقتی با  
شمشیر بر ایشان غلبه کرد و ترس آنها را فرا گرفت. آنان با زبان  
ایمان آوردند ولی دل‌هایشان مؤمن نبود. اما ایمان قلبی عبارت  
است از تسلیم در پیشگاه پروردگار. و کسی که کارها را به صاحب  
اختیارش واگذار کند، از فرمان او سرپیچی نمی‌کند؛ آنچنانکه  
ابلیس از سجده بر آدم سرپیچی کرد و آنچنانکه بیشتر امتها از  
اطاعت پیامبران خود سرپیچی کردند و به همین جهت اعتقاد به  
توحید فایده‌ای برای ایشان نداشت؛ همان‌طور که سجده طولانی  
ابلیس برای او فایده نکرد. او یک سجده کرد که چهار هزار سال  
طول کشید، اما هدف او جز کسب زینت دنیا و اینکه (خداوند) به  
او مهلت بدهد، نبود.

می‌دانیم که شیطان پس از رانده شدن از درگاه خدا، تقاضای زنده  
ماندن تا روز قیامت را کرد. در اینجا حضرت می‌فرماید که آن سجده  
چهار هزار ساله به خاطر همین بود که اگر روزی از خدا مهلت



بخواهد، تقاضایش برآورده شود<sup>۱</sup> و این چیزی جز زینت دنیوی نیست. آن سجده برای شیطان فایده‌ای نکرد و آنجا که باید او را از لغزش حفظ می‌کرد، به کارش نیامد؛ به خاطر اینکه روح بندگی در عمل وی نبود تا او را بنده محض خدا سازد. همین‌طور بود وضعیت اکثر امت‌های پیشین که با وجود قبول توحید، چون تسلیم پیامبران خود نشدند، همان توحید نیز برایشان فایده نکرد و آنها را از وادی ضلالت به مسیر هدایت نیاورد.

پس تنها راه نجات همانا تسلیم شدن به پیامبران و حجج الهیه است که برگزیدگان پروردگار هستند.

---

۱ - برای پذیرفتن این مطلب لزومی ندارد قائل به علم غیب برای شیطان بشویم، بلکه همین فرض کفایت می‌کند که بگوییم قصد شیطان از سجده چهار هزار ساله اخلاص در بندگی خداوند نبود بلکه - به خیال خود - می‌خواست با این کارش وجهه و آبرویی نزد خدا پیدا کند تا روزی از این موقعیت به دست آمده (!) استفاده دنیوی کند. همین پیش بینی احتمالی کار نادرست شیطان را توجیه می‌کند.

## درس سوم: مقام خلیفه الهی برای حجت‌های خداوند

### معنای خلیفه الله

خداوند برگزیدگان خاص خود را «خلیفه الله» لقب داده است. در مورد خلقت حضرت آدم علیه السلام چنین می‌خوانیم:

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»<sup>۱</sup>

و آنگاه که پروردگار تو به فرشتگان فرمود: من در زمین خلیفه‌ای را قرار می‌دهم.

به چه مناسبت حضرت آدم علیه السلام «خلیفه خدا» خوانده شده است؟ خداوند که سنخیتی با هیچ‌کس ندارد تا او بخواهد جانشین خدا گردد. پس خلافت در اینجا به چه معناست؟

جانشین یک شخص به کسی گفته می‌شود که وقتی دسترسی به آن شخص نباشد، همهٔ امور او به دست جانشین انجام می‌شود و کسانی که

می خواهند با مُخَلَّفٌ عَنْهُ ارتباطی داشته باشند، می دانند که با رجوع به خلیفه این کار میسر می گردد. البته خداوند هیچ گاه از مخلوقات خود غایب نمی شود، ولی چنان که پیشتر بیان شد، راه ارتباط طرفینی از بنده به سوی خدا یا میل و اختیار انسان باز نمی شود. چون چنین است، به خلیفه او مراجعه می کنیم تا از او همان چیزی را بگیریم که خود، راهی برای به دست آوردنش نداریم. اوست که با خدا ارتباط دارد و از خواست خدا مطلع می باشد و در تشخیص کلام خدا با غیر آن اشتباه نمی کند و از تأثیر القائنات شیطانی در امان است.

### عصمت خلیفه خدا

از اینجا روشن می شود که تعبیر «خلیفة الله» فقط بر حجتهای معصوم الهی که برگزیده او هستند، اطلاق می شود و غیر از ایشان هیچ کس را نمی توان موصوف به این صفت دانست. در احادیث اهل بیت علیهم السلام نیز «خلیفة الله» به همین معنا به کار رفته است. حضرت باقر العلوم علیه السلام از جد گرامی خود امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده اند که ایشان آیه مورد بحث را چنین توضیح داده اند:

قَالَ: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» لِي عَلَيْهِمْ فَيَكُونُ حُجَّةً لِي عَلَيْهِمْ فِي أَرْضِي.

(خدای متعال) فرمود: من در زمین برای خود خلیفه ای بر آنها قرار می دهم پس او حجّت من بر ایشان در زمینم می باشد.

در ادامه حدیث، قسمت دیگری از فرمایش خدای متعال آمده است که فرمود:

إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَخْلُقَ خَلْقًا بِيَدِي أَجْعَلُ ذُرِّيَّتَهُ أَنْبِيَاءَ مُرْسَلِينَ وَ  
عِبَادًا صَالِحِينَ وَ أُمَّةً مُهْتَدِينَ. أَجْعَلُهُمْ خُلَفَائِي عَلَى خَلْقِي  
فِي أَرْضِي يَنْهَوْنَهُمْ عَنِ الْمَعَاصِي وَ يُنذِرُونَهُمْ عَذَابِي وَ  
يَهْتَدُونَهُمْ إِلَى طَاعَتِي وَ يَسْلُكُونَ بِهِمْ إِلَى طَرِيقِ سَبِيلِي وَ  
أَجْعَلُهُمْ حُجَّةً لِي.<sup>۱</sup>

همانا من (خداوند) می خواهم مخلوقی به دست خود بیافرینم که  
فرزندان او را پیامبران فرستاده شده و بندگان شایسته و پیشوایان  
هدایت یافته قرار دهم. ایشان را جانشینان خود برآفریدگانم در  
زمینم قرار می دهم تا آنها را از گناهان باز داشته و از عذاب من  
بترسانند و به اطاعت از من هدایتشان کنند و ایشان را به راه من  
آورند و من آنها (جانشینان خود) را حجت خود قرار می دهم.

در این عبارات روشن است که شأن خلیفه الهی اختصاص به  
حجتهای برگزیده الهی دارد و بنابراین نسبت دادن این وصف به همه  
انسانها، به هیچ وجه قابل قبول نیست.

همین شأن است که هیچ کس نمی تواند آن را نادیده بگیرد و بگوید  
من می خواهم بنده خدا باشم اما به خلیفه او که تنها باب بندگی اوست،  
کاری ندارم. چنین چیزی نمی شود. چون انکار خلیفه و تسلیم نشدن به  
او، در حقیقت انکار خداوند و ربوبیت اوست.

### موضوعیت و طریقیّت داشتن شناخت خلفای الهی

البته از این بیان نباید تصوّر کرد که تسلیم به خلفا و رسولان الهی فقط جنبه «طریقیّت» برای کشف احکام خدا دارد و پذیرفتن نبوت یا امامت ایشان فی نفسه اهمّیتی ندارد. خیر، چنین نیست؛ بلکه آنچه خدا خواسته، در درجه اول پذیرفتن شأن الهی برگزیدگانش و سپس اخذ دستورات الهی از طریق ایشان است. یعنی قبول آنها هم «موضوعیت» دارد و هم «طریقیّت». اقرار به نبوت یا امامت ایشان در رأس همه واجبات، پس از پذیرفتن معرفت خدا، قرار دارد و در صدر رضای الهی واقع است. آنچنانکه در احادیث اشاره شده و نمونه‌ای از آن پیشتر نقل گردید. و پس از آن نیز کشف رضا و سخط الهی در کلیه امور فقط از طریق مراجعه به ایشان امکان پذیر است. لذا شخص مؤمن و خدا باور، هر دو وظیفه را نسبت به این برگزیدگان الهی دارد؛ هم پذیرفتن خود آنها و تسلیم به مقام و منصب الهی ایشان و هم پذیرفتن آنچه از طریق ایشان اظهار می‌شود. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِلُّ الْحَلَالَ وَ يُحَرِّمُ الْحَرَامَ بِغَيْرِ مَعْرِفَةِ  
النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يُحِلِّ لِلَّهِ حَلَالًا وَ لَمْ يُحَرِّمْ لَهُ حَرَامًا. وَ إِنْ مَنْ  
صَلَّى وَ زَكَّى وَ حَجَّ وَ اعْتَمَرَ وَ فَعَلَ ذَلِكَ كُلَّهُ بِغَيْرِ مَعْرِفَةِ مَنْ  
اِفْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ طَاعَتَهُ، فَلَمْ يَفْعَلْ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ؛ لَمْ يُصَلِّ وَ  
لَمْ يَصُمْ وَ لَمْ يُزَكِّ وَ لَمْ يَحِجَّ وَ لَمْ يَعْتَمِرْ وَ لَمْ يَغْتَسِلْ مِنَ الْجَنَابَةِ  
وَ لَمْ يَنْتَهَظِرْ وَ لَمْ يُحَرِّمْ لِلَّهِ حَرَامًا وَ لَمْ يُحِلِّ لِلَّهِ حَلَالًا. لَيْسَ لَهُ  
صَلَاةٌ وَ إِنْ رَكَعَ وَ إِنْ سَجَدَ. وَ لَا لَهُ زَكَاةٌ وَ لَا حَجٌّ. وَ إِنَّمَا ذَلِكَ

كُلُّهُ يَكُونُ بِمَعْرِفَةِ رَجُلٍ مِّنَ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ عَلَى خَلْقِهِ بِطَاعَتِهِ وَ  
 أَمْرٍ بِالْأَخْذِ عَنْهُ. فَمَنْ عَرَفَهُ وَ أَخَذَ عَنْهُ، أَطَاعَ اللَّهَ.<sup>۱</sup>

کسی که گمان کند بدون معرفت نسبت به پیامبر ﷺ، حلال را حلال و حرام را حرام دانسته، در حقیقت هیچ حلال خدا را حلال و هیچ حرام او را حرام ندانسته است. و کسی که عمل نماز و زکات و حج و عمره را انجام دهد و همه اینها را بدون معرفت نسبت به کسی که خداوند اطاعت از او را واجب کرده، به جا آورد، در حقیقت هیچ یک از این اعمال را انجام نداده است؛ نه نماز خوانده، نه روزه گرفته، نه زکات داده و نه حج و عمره به جا آورده و نه غسل جنابت کرده و نه کسب طهارت نموده است و حرام خدا را حرام و حلال او را حلال ندانسته است. چنین کسی نماز ندارد، هر چند که رکوع و سجود کند؛ زکات نمی پردازد و حج هم انجام نمی دهد. همه اینها نیست مگر به واسطه و همراه با معرفت کسی که خدای عزوجل بر مردم به خاطر اطاعت از او، منت نهاده و دستور پیروی از او را داده است. بنابراین کسی که معرفت او را داشته باشد و آنچه را او می گوید بپذیرد، در واقع اطاعت خدا را کرده است.

بنابراین هر دو شرط برای سعادت لازم است؛ هم «معرفت» و هم «اخذ». نمی توان به صرف عمل کردن به دستورات ایشان اکتفا کرد و کاری به خودشان نداشت. یعنی پیامبران و اوصیای آنها تنها وسیله و بلندگوی رسیدن احکام الهی به بشر نیستند، بلکه غیر از این شأن،

شناخت خود آنها - به شخص و به اوصاف - شرط بندگی خداست. لذاست که تسلیم حقیقی به آنها، در حقیقت هر دو ویژگی را با هم در بر می‌گیرد و کوتاهی در این زمینه به هیچ وجه مورد عفو و غفران الهی قرار نمی‌گیرد.

### شک نسبت به مقام خلیفه خدا

اهمیت این تسلیم به اندازه‌ای است که اگر کسی نسبت به مقام خدادادی خلفای الهی حتی شک هم داشته باشد، از جانب پروردگار مورد هیچ عنایت و توجهی قرار نمی‌گیرد. در روایت آمده است:

در بنی اسرائیل خانواده‌ای بودند که اگر هر کدام از آنها چهل شب به درگاه خدا دعا می‌کرد و حاجتی را طلب می‌نمود، هرگز دست خالی بر نمی‌گشت. تا آنکه یکی از ایشان برای خواسته خود، چهل شب تهجد کرد و دعا نمود ولی حاجتش روا نشد. خدمت حضرت عیسی علیه السلام رسید و نزد ایشان از حال خود گله کرد و از او درخواست دعا نمود. حضرت عیسی هم کسب طهارت کرد و به نماز ایستاد، آنگاه به درگاه خداوند دعا کرد. خدا در پاسخ پیامبرش چنین فرمود:

يا عيسى، إِنَّ عَبْدِي أَنَانِي مِنْ غَيْرِ الْبَابِ الَّذِي أُوتِي مِنْهُ. إِنَّهُ دَعَانِي وَ فِي قَلْبِهِ شَكٌّ مِنْكَ. فَلَوْ دَعَانِي حَتَّى يَنْقَطِعَ عُنُقُهُ وَ تَشَّرَ أَنَامِلُهُ، مَا اسْتَجَبْتُ لَهُ.

ای عیسی، بنده من از غیر آن دری که می‌توان نزد من آمد، آمده است. او در حالی مرا خوانده است که در قلبش نسبت به تو شک دارد. بنابراین اگر آن قدر مرا بخواند تا اینکه گردنش قطع



شود و انگشتانش بیفتد، من جواب او را نخواهم داد.

فَأَلْتَمَتَ إِلَيْهِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: تَدْعُو رَبَّكَ وَ أَنْتَ فِي شَكِّ مِنْ نَبِيِّهِ؟ فَقَالَ: يَا رُوحَ اللَّهِ وَ كَلِمَتَهُ، قَدْ كَانَ وَ اللَّهُ مَا قُلْتَ. فَادْعُ اللَّهَ (لِي) أَنْ يَذْهَبَ بِ عَنِّي. فَدَعَا لَهُ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ قَبِلَ مِنْهُ وَ صَارَ فِي حَدِّ أَهْلِ بَيْتِهِ.<sup>۱</sup>

عیسی رو به آن شخص کرد و فرمود: پروردگارت را می خوانی در حالی که درباره پیامبر او شک داری؟ گفت: ای روح خدا و ای کلمه او، قسم به خدا همان طور بود که گفتم. پس خدا را بخوان تا شک مرا از بین ببرد. عیسی علیه السلام برایش دعا کرد و خدا او را بخشید و از او پذیرفت و (او هم) در رتبه (سایر افراد) خانواده اش قرار گرفت.

ملاحظه می شود که همین مقدار کوتاهی کردن در تسلیم نسبت به پیامبر و حجّت خدا، باعث رانده شدن از درگاه الهی می گردد. حالت «شک» - همان طور که پیشتر بیان شد - به خاطر تردید و دودلی در وظیفه تسلیم، در انسان به وجود می آید. آن فرد از بنی اسرائیل با اینکه خود را بی تقصیر نمی دید، اما از پیامبر زمان خود تقاضا کرد که از خدا درخواست نماید تا شک او را از بین ببرد، و خدا هم شک او را از بین برد.

پس پیدایش شک در انسان، در عین اینکه خود «شک» امر اختیاری نیست، به اختیار خود انسان مربوط می شود. باید انسان مراقب باشد

۱ - اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الشک، ح ۹.

فصل اوّل: جایگاه رفیع امامان علیهم السلام و معرفت ایشان □ ۴۱

که لحظه‌ای کوتاهی کردن و بی‌توجهی و غفلت از وظیفه، ممکن است باعث لغزش همیشگی انسان در ورطهٔ هلاکت گردد. پس از آن هم معلوم نیست که لطف خدا دستگیر انسان گردد و اهل نجات شود، بلکه چه بسا هیچ‌گاه از آن حال خارج نگردد. لذا تقصیر در تسلیم شدن به برگزیدگان الهی، یک لحظه هم جایز نیست.

### پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۱ تا ۳

- ۱- نیاز انسان‌ها به پیامبران و امامان علیهم‌السلام چگونه عقلاً ثابت می‌شود؟
- ۲- چرا برخورداری از کمال عصمت، لازمه‌ی شأن سفارت و معبریت از جانب خداست؟
- ۳- چرا راهنمایان الهی باید به وسیله‌ی خود خدا معرفی شوند؟
- ۴- چگونه رسول را می‌توان از رسالتش شناخت؟
- ۵- آیا خالص گردانیدن خدا لازمه‌اش سلب اختیار از پیامبر و امام است؟ توضیح دهید.
- ۶- با توجه به اینکه معرفت، صنع خداست، چگونه در فرمایش ذیل، معرفت خدا را بر انسان واجب دانسته‌اند؟ «انَّ اَفْضَلَ الْفَرَائِضِ وَ اَوْجِبْتَهَا عَلٰى الْاِنْسَانِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ»
- ۷- مهم‌ترین درسی که از ماجرای ابلیس می‌توان گرفت چیست؟
- ۸- با توجه به اینکه خداوند هیچ سنخیتی با مخلوقات خود ندارد،

فصل اول: جایگاه رفیع امامان علیهم السلام و معرفت ایشان □ ۴۳

معنای «خليفة الله» چیست؟

۹- آیا می توان همه انسان ها را جانشین خدا دانست؟ چرا؟

۱۰- منظور از «موضوعیت» و «طریقیّت» داشتن شناخت خلفای

الهی چیست؟

## درس چهارم: برتری چهارده معصوم علیهم السلام بر همه خلایق

### برگزیده‌های برگزیدگان خدا

در میان همه برگزیدگان الهی، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اهل بیت معصوم ایشان دارای ویژگی‌هایی هستند که آنها را از دیگران ممتاز کرده‌است و لذا می‌توان ایشان را برگزیده آن برگزیده‌ها دانست. در روایات آمده‌است که حضرت شیث علیه السلام وصی حضرت آدم علیه السلام نوشته‌ای را از پدرش به ارث برده بود که حاوی مطالبی در خصوص مقامات انبیا و اوصیای الهی و برتری چهارده معصوم علیهم السلام بر سایرین بود. ما به بعضی عبارات آن که سؤالات حضرت آدم علیه السلام و جوابهای خداوند به ایشان است، در اینجا اشاره می‌کنیم. صحیفه مذکور با این عبارات آغاز می‌شود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْحَيُّ الْقَيُّومُ ... خَلَقْتُ  
عِبَادِي لِعِبَادَتِي. وَ الزَّمْتُهُمْ حُجَّتِي. أَلَا إِنِّي بَاعِثٌ فِيهِمْ رُسُلِي

وَ مُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ كُتُبِي. أُبْرِمُ ذَلِكَ مِنْ لَدُنِّ أَوَّلِ مَذْكَورٍ مِنْ بَشَرٍ  
إِلَى أَحْمَدَ نَبِيِّ وَ خَاتَمِ رُسُلِي ....

به نام خداوند بخشنده مهربان. معبودی نیست جز من که حی  
قیوم هستم.... بندگانم را برای اینکه مرا بندگی کنند آفریدم. و  
حجت خود را بر آنان تمام ساختم. آگاه باش که من فرستادگانم را  
در میان آنها مبعوث خواهم کرد و کتابهای خود را بر ایشان فرو  
می فرستم و این کار را از زمان نخستین فرد بشر تا «احمد» که  
پیامبر من و آخرین فرستاده ام می باشد، استحکام می بخشم....  
پس از آن چنین آمده است:

قَالَ آدَمُ عليه السلام: مَنْ هَؤُلَاءِ الرُّسُلُ؟ وَ مَنْ أَحْمَدُ هَذَا الَّذِي رَفَعْتَ  
وَ شَرَّفْتَ؟ قَالَ: كُلٌّ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ. وَ أَحْمَدُ عَاقِبُهُمْ وَ وَارِثُهُمْ.

حضرت آدم عليه السلام پرسید: این فرستادگان چه کسانی هستند؟ و  
احمد که او را بلند مرتبه و شریف کرده ای کیست؟ خدا فرمود:  
همه اینها از فرزندان تو هستند. و احمد آخرین آنها و وارث  
ایشان است.

قَالَ: يَا رَبِّ بِمَا أَنْتَ بَاعْتَهُمْ وَ مَرَّسَلْتَهُمْ؟ قَالَ: بِتَوْحِيدِي. ثُمَّ  
أَقْفَى ذَلِكَ بِثَلَاثِمِائَةٍ وَ ثَلَاثِينَ شَرِيعَةً أَنْظَمْتُهَا وَ أَكْمَلْتُهَا لِأَحْمَدَ  
جَمِيعاً.

آدم عليه السلام پرسید: ای پروردگار من، ایشان را به چه کاری مبعوث  
می کنی و (نزد مردم) می فرستی؟ فرمود: برای آنکه به توحید من  
دعوت کنند. و به دنبال آن سیصد و سی شریعت قرار می دهم که  
منظم ترین و کاملترین آنها برای احمد می باشد.

سپس خدای متعال صورتهای انبیا و رُسل را همراه با اوصیای ایشان به شکل اشباحی از نور، به حضرت آدم علیه السلام ارائه می‌کند و در واقع آنها را به ایشان معرفی می‌نماید. در این معرفی، حضرت آدم علیه السلام برخی را نسبت به دیگران برتر و منورتر می‌بیند که وقتی از پروردگار علت آن را سؤال می‌کند، چنین پاسخ داده می‌شود:

إِنِّي أَنَا اللَّهُ. لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، عَالِمُ  
الْغُيُوبِ وَ مُضَمَّرَاتِ الْقُلُوبِ. أَعْلَمُ مَا لَمْ يَكُنْ مِمَّا يَكُونُ كَيْفَ  
يَكُونُ، وَمَا لَا يَكُونُ لَوْ كَانَ كَيْفَ يَكُونُ.

منم الله که معبودی جز من نیست، بخشنده مهربان با عزت و حکیم، آگاه از پنهانی‌ها و عالم به آنچه در درون دلهاست. آنچه را وجود ندارد ولی موجود می‌شود، می‌دانم که چگونه خواهد بود. و آنچه را هم که موجود نیست، می‌دانم که اگر موجود می‌شد، چگونه بود.

وَ إِنِّي أَطَّلَعْتُ - يَا عَبْدِي - فِي عِلْمِي عَلَى قُلُوبِ عِبَادِي، فَلَمْ  
أَرَ فِيهِمْ أَطْوَعَ لِي وَ لَا أَصْحَحَ لِخَلْقِي مِنْ أَنْبِيَائِي وَ رُسُلِي.  
فَجَعَلْتُ لِذَلِكَ فِيهِمْ رُوحِي وَ كَلِمَتِي وَ أَلْزَمْتُهُمْ عِبَاءَ حُجَّتِي  
وَ اضْطَفَيْتُهُمْ عَلَى الْبَرَايَا بِرِسَالَتِي وَ وَحْيِي ....

ای بنده من، من در علم خود، بر دلهای بندگانم اطلاع پیدا کردم، پس در میان آنها کسانی که نسبت به من مطیع‌تر و نسبت به مخلوقات من خیرخواه‌تر از پیامبران و فرستادگان من باشند، ندیدم. پس به همین جهت روح و کلمه خود را در ایشان قرار دادم و سنگینی بارِ حجت خود را بر دوش آنها گذاشتم و آنها را



برگزیده خود بر خلائق قرار دادم تا رسالت و وحی مرا به ایشان  
برسانند....

تا اینجا فضایل همه برگزیدگان الهی بیان گردید. در ادامه حدیث  
برتری چهارده معصوم علیهم السلام نسبت به سایر برگزیدگان مورد تأکید قرار  
می‌گیرد.

ثُمَّ أَطَّلَعْتُ عَلَى قُلُوبِ الْمُصْطَفَيْنِ مِنْ رُسُلِي، فَلَمْ أَجِدْ فِيهِمْ  
أَطْوَعَ لِي وَ لَا أَنْصَحَ لِخَلْقِي مِنْ مُحَمَّدٍ خَيْرَتِي وَ خَالِصَتِي.  
فَاخْتَرْتُهُ عَلَى عِلْمِي وَ رَفَعْتُ ذِكْرَهُ إِلَى ذِكْرِي. ثُمَّ وَجَدْتُ  
كَذَلِكَ قُلُوبَ حَامَتِهِ اللَّائِي مِنْ بَعْدِهِ عَلَى صِفَةِ قَلْبِهِ فَالْحَقُّهُمْ  
بِهِ وَ جَعَلْتُهُمْ وَرَثَةَ كِتَابِي وَ وَحْيِي وَ أَرْكَانَ حِكْمَتِي وَ نُورِي.  
وَ آيْتُ بِي أَنْ لَا أَعَذِّبَ بِنَارِي مَنْ لَقِينِي مُعْتَصِمًا بِتَوْحِيدِي وَ  
حَبْلٍ مَوَدَّتِهِمْ أَبَدًا.<sup>۱</sup>

سپس بر دلهای برگزیدگان خود از رسولانم آگاهی یافتم و در  
میان آنها کسی را مطیع‌تر نسبت به من و خیرخواه‌تر نسبت به  
مخلوقاتم از محمد که برگزیده و خالص شده من است نیافتم.  
پس با علم خود او را برگزیدم و نام و یاد او را همراه یاد و نام  
خود بلند مرتبه قرار دادم. سپس دلهای اهل بیت و نزدیکان او را  
پس از او، همچون قلب او (مطیع‌تر و خیرخواه‌تر از دیگران)  
یافتم، پس آنها را هم به او ملحق ساختم و آنها را وارث کتاب و

۱ - بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۱۰، ح ۷۷، از تفضیل الائمة علی الانبیاء

وحي خود و ارکان حکمت و نور خویش قرار دادم. و به خودم قسم یاد کردم که هر کس را که به توحید من و ریسمان محبت آنها چنگ زند و با این حال مرا ملاقات کند، هیچ‌گاه به آتش خود عذاب نکنم.

بنابراین می‌توانیم به صراحت، پیامبر ﷺ و اهل بیت عصمت علیهم السلام را برگزیده‌های برگزیدگان الهی بدانیم. حکمتی که در حدیث فوق به آن اشاره شده، این است که خداوند با علم ذاتی خود می‌دانست که اگر اینها در شرایط مساوی با دیگر مخلوقات خلق می‌شدند، باز هم مطیع‌ترین افراد نسبت به خدا و خیرخواه‌ترین آنها برای مردم بودند و به همین جهت، امتیازاتی به آنها بخشید که به دیگران نداده‌است.

تا اینجا مقایسه‌ای بود میان چهارده معصوم علیهم السلام و انبیا و رسل الهی که فضیلت و برتری آنها بر سایرین مشخص گردید.

### برتری چهارده معصوم علیهم السلام بر فرشتگان الهی

حال در مقایسه ایشان با ملائکه که اهل معصیت خدا نیستند و از این جهت مقربان درگاه الهی محسوب می‌شوند، به حدیث ذیل توجه می‌کنیم:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا أَفْضَلَ مِنِّي وَلَا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنِّي. قَالَ عَلِيُّ ﷺ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَنْتَ أَفْضَلُ أُمَّ جَبْرَائِيلَ؟ فَقَالَ ﷺ:

يَا عَلِيُّ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَضَّلَ تَبِيَاءَهُ الْمُرْسَلِينَ عَلَيَّ

مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ. وَ فَضَّلَنِي عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ.  
وَ الْفَضْلُ بَعْدِي لَكَ - يَا عَلِيُّ - وَ لِإِئِمَّةٍ مِنْ بَعْدِكَ. فَإِنَّ  
الْمَلَائِكَةَ لَخُدَامُنَا وَ خُدَامَ مُحِبِّيْنَا.

یا علی، «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ  
رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا»<sup>۱</sup> بِوِلَايَتِنَا.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا مخلوقی بهتر و محترمتر از من نزد  
خود، نیافریده است. علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله، آیا شما  
برتر هستید یا جبرئیل؟ پس آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود:

ای علی، خدای متعال پیامبران فرستاده شده خود را بر ملائکه  
مقرب خود، و مرا نیز بر همه پیامبران و رسولان، برتری  
داده است. و بعد از من برتری از آن تو، و بعد از تو از آن امامان  
است. زیرا ملائکه خدمتگزاران ما و خدمتگزاران دوستان ما  
هستند.

ای علی، «کسانی که عرش را حمل می کنند و آنها که در اطراف  
عرش هستند، به وسیله حمد خدا، تسبیح می کنند و برای کسانی  
که - به ولایت ما - ایمان آورده اند، طلب مغفرت می کنند».

يَا عَلِيُّ، لَوْلَا نَحْنُ، مَا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَ لَاحْوَاءَ وَ لَالْجَنَّةَ وَ  
لَالنَّارَ وَ لَالسَّمَاءَ وَ لَالْأَرْضَ. وَ كَيْفَ لَانَكُونَ أَفْضَلَ مِنْ  
الْمَلَائِكَةِ وَ قَدْ سَبَقْنَاهُمْ إِلَى التَّوْحِيدِ وَ مَعْرِفَةِ رَبِّنَا عَزَّوَجَلَّ وَ  
تَسْبِيحِهِ وَ تَقْدِيسِهِ وَ تَهْلِيلِهِ؟! لِأَنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ

أَرْوَاحُنَا فَأَنْطَقْنَا بِتَوْحِيدِهِ وَتَمَجِيدِهِ، ثُمَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ. فَلَمَّا شَاهَدُوا أَرْوَاحَنَا نُورًا وَاحِدًا، اسْتَعْظَمُوا أُمُورَنَا فَسَبَّحْنَا، لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّا خَلَقْنَا مَخْلُوقُونَ وَ أَنَّهُ مُنَزَّةٌ عَن صِفَاتِنَا. فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ لِتَسْبِيحِنَا وَ نَزَّهَتُهُ عَن صِفَاتِنَا.

ای علی، اگر ما نبودیم خدا آدم و حوا و نیز بهشت و جهنم و آسمان و زمین را نمی آفرید. و چگونه ما برتر از ملائکه نباشیم در حالی که در توحید و معرفت پروردگاران و نیز در تسبیح و تقدیس و اعتراف به الوهیت او بر ایشان سبقت گرفته ایم؟! زیرا اولین خلقی خدای عزوجل ارواح ما بود. پس ما را به توحید و تمجید خود گویا کرد. (توحید و تمجید خود را از طریق معرفی خود به ما آموخت.) سپس ملائکه را آفرید. و ایشان وقتی ارواح ما را به صورت یک نور مشاهده کردند، امور ما را بزرگ دانستند. پس ما تسبیح گفتیم تا ملائکه بدانند که ما مخلوق هستیم و خداوند از صفات ما منزّه است. آنگاه ملائکه هم به جهت تسبیح ما تسبیح گفتند و خداوند را از صفات ما (مخلوقات) تنزیه کردند. فَلَمَّا شَاهَدُوا عِظَمَ شَأْنِنَا، هَلَّلْنَا، لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ لِإِلَهِ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَا عِبِيدٌ وَ لِسُنَا بِالْإِلَهِ يَجِبُ أَنْ نُعْبَدَ مَعَهُ أَوْ دُونَهُ. فَقَالُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

فَلَمَّا شَاهَدُوا كِبَرَ مَحَلِّنَا، كَبَّرْنَا اللَّهَ، لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ اللَّهَ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُنَالَ وَ أَنَّهُ عَظِيمُ الْمَحَلِّ. فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا جَعَلَ اللَّهُ لَنَا مِنَ الْعِزَّةِ وَ الْقُوَّةِ، قُلْنَا: لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ لِحَوْلٍ وَ لِقُوَّةٍ إِلَّا بِاللَّهِ. فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ:

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ آدَمَ علیه السلام وَ أَوْدَعَنَا صُلْبَهُ وَ أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ  
بِالسُّجُودِ لَهُ تَعْظِيمًا لَنَا وَ إِكْرَامًا. وَ كَانَ سُجُودُهُمْ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ  
عُبُودِيَّةً وَ لِآدَمَ إِكْرَامًا وَ طَاعَةً لِكُونِنَا فِي صُلْبِهِ. فَكَيْفَ  
لَا نَكُونُ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ قَلَسَجَدُوا لِآدَمَ كُلُّهُمْ  
أَجْمَعُونَ؟!<sup>۱</sup>

بنابراین ملائکه به سبب ما به معرفت و توحید خدای متعال و  
تسبیح و تهلیل و تحمید او هدایت شدند. سپس خداوند متعال  
حضرت آدم علیه السلام را آفرید و ما را در صُلب او به ودیعه گذاشت و به  
ملائکه فرمان داد تا برای بزرگداشت و احترام گذاشتن به ما (که در  
صلب او بودیم) بر آدم علیه السلام سجده کنند. سجده آنها بندگی خدای  
عزوجل و احترام به حضرت آدم علیه السلام و اطاعت از او بود به این  
جهت که ما در صُلب او بودیم. پس چگونه برتر از ملائکه نباشیم  
در حالی که همگی آنها بر حضرت آدم سجده کردند (و سجده آنها  
در واقع احترام و اکرام ما بود)؟!<sup>۱</sup>

### سَرِّ اَفْضَلِيَّتِ چهارده معصوم علیهم السلام

در این حدیث علاوه بر اینکه به اصل فضیلت و برتری انوار مقدسه  
چهارده معصوم بر انبیا و رسل الهی و بر ملائکه مقرب پروردگار  
تصریح شده است، سرّ این برتری نیز بیان گردیده که عبارت است از  
سبقت گرفتن ایشان در امر توحید و معرفه الله و تنزیه و تقدیس  
خداوند بر دیگران. این مسأله بسیار مهم است. زیرا چنانکه در فصل

اول از بخش قبل بیان گردید، هدف از خلقت، بندگی به پیشگاه خدای متعال است و همین هدف، معیار برتری بعضی از بندگان خدا بر بعضی دیگر می باشد و از طرفی اصل در بندگی خدا معرفت او و اقرار به عبودیت اوست. لذا چهارده معصوم علیهم السلام که در این وادی از سایرین پیشتر و برتر بوده اند، بالاترین مقام و منزلت را نزد خدا پیدا کرده اند. البته مطلبی که در حدیث، مورد اشاره قرار گرفته، مربوط به عالم ارواح و قبل از خلقت خاکی حضرت آدم علیه السلام بوده که در انتهای آن اشاره مختصری به خلق بدن خاکی حضرت آدم علیه السلام و به ودیعه گذاشتن نور چهارده معصوم علیهم السلام در صلب ایشان شده است.

به هر حال خدای متعال از طریق این انوار مقدسه درس توحید و تقدیس و تنزیه را به ملائکه داده است. بنابراین قبل از پیدایش انسانهای خاکی، وسیله هدایت ملائکه، همین چهارده معصوم علیهم السلام بوده اند و به همین جهت برتر و بالاتر از ملائکه می باشند.

قضیه دیگری در ماجرای سجده ملائکه بر حضرت آدم علیه السلام پیش آمد که نقل آن نیز در بحث فعلی مفید فایده است. امام رضا علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ آدَمَ لَمَّا أَكْرَمَهُ اللهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ بِسُجَادِ مَلَائِكَتِهِ لَهُ وَ بِإِدْخَالِهِ الْجَنَّةَ، قَالَ فِي نَفْسِهِ: هَلْ خَلَقَ اللهُ بَشَرًا أَفْضَلَ مِنِّي؟ فَعَلِمَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ مَا وَقَعَ فِي نَفْسِهِ فَنَادَاهُ: اِرْفَعْ رَأْسَكَ يَا آدَمُ فَانظُرْ إِلَى سَاقِ عَرْشِي. فَرَفَعَ آدَمُ رَأْسَهُ فَانظَرَ إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ فَوَجَدَ عَلَيْهِ مَكْتُوبًا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ. مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ. عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ. وَ زَوْجَتُهُ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. وَ

الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.

فَقَالَ آدَمُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): يَا رَبِّ مَنْ هُوَ لَاءِ؟ فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: مِنْ ذُرِّيَّتِكَ. وَ هُمْ خَيْرٌ مِنْكَ وَ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِي. وَ لَوْلَاهُمْ مَا خَلَقْتُكَ، وَ لَأَخَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ، وَ لَأَلَسَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ.<sup>۱</sup>

وقتی خدای متعال با به سجده آوردن ملائکه نسبت به حضرت آدم و داخل بهشت کردن او، مورد احترام و اکرام خویش قرارش داد، آدم پیش خود گفت: آیا خداوند انسانی بهتر از من خلق کرده است؟ پس خدا آنچه را به دل او آمده بود دانست و به او خطاب کرد: ای آدم، سر خود را بلند کن و به ساق عرش من بنگر. پس آدم سر خود را بلند کرد و به ساق عرش نگریست و این جملات را آنجا به صورت مکتوب یافت: «معبودی جز خدا نیست. محمد رسول خداست. علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین است. و همسرش فاطمه سرور زنان عالمیان است. و حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت هستند.»

آدم (ع) پرسید: پروردگارا، اینها چه کسانی هستند؟ خدای عزوجل فرمود: اینها از فرزندان تو هستند و از تو و از همه مخلوقاتم بهتر هستند. و اگر اینها نبودند، من تو را نمی آفریدم، و نیز بهشت و جهنم و آسمان و زمین را نمی آفریدم.

پس بدون تردید خدای متعال در مجموع آفریده های خود، مخلوقاتی اشرف و افضل از این چهارده معصوم (ع) ندارد و امتیازات و کراماتی به اینها عطا کرده که به احدی از مخلوقات خود نداده و



نیخواهد داد. مناسب است که قسمتهایی از عبارات زیارت جامعه کبیره را که در خصوص اهل بیت علیهم السلام از امام هادی علیه السلام وارد شده در این موضوع مورد دقت نظر قرار دهیم:

آتَاكُمْ اللهُ مَالًا يُؤْتِي أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ. طَاطًا كُلُّ شَرِيفٍ  
لِشَرَفِكُمْ. وَ بَخَعَ كُلُّ مُتَكَبِّرٍ لِطَاعَتِكُمْ. وَ خَضَعَ كُلُّ جَبَّارٍ  
لِفَضْلِكُمْ. وَ ذَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لَكُمْ.<sup>۱</sup>

خداوند به شما آنچه را که به احدی از جهانیان نداده بخشیده است. هر شرافتمندی در برابر شرافت شما سر به زیر انداخته. و هر صاحب کبریایی به اطاعت از شما گردن نهاده. و هر جباری نسبت به برتری شما خاضع گردیده. و هر چیزی (در عالم) در برابر شما خوار و ذلیل گشته است.

#### قابل درک نبودن مقامات چهارده معصوم علیهم السلام

خداوند قبل از آنکه به انسانها کسوت خاکی بپوشاند، در عوالم قبل از این دنیا، وقتی خود را به ارواح همه مخلوقاتش معرفی کرد، پس از معرفی خویش، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به عنوان رسول و نبی خود و ائمه علیهم السلام را به عنوان ولی خود به همه مخلوقات معرفی فرمود؛ به طوری که عظمت مقام و منزلت والای ایشان، برای همگان، قبل از آنکه به دنیا آیند، روشن و آشکار گردید. این شناخت به قدری عمیق بود که همه آنها دانستند هرگز طمع رسیدن به مقامات چهارده معصوم علیهم السلام را هم نمی توانند در سر بیپروورانند. در زیارت جامعه کبیره چنین

۱ - بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۳۲ ح ۴، از عیون اخبار الرضا علیه السلام.

آمده است:

فَبَلَّغَ اللَّهُ بِكُمْ أَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكْرَمِينَ وَ أَعْلَى مَنَازِلِ الْمُقْرَبِينَ  
 وَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ الْمُرْسَلِينَ؛ حَيْثُ لَا يَلْحَقُهُ لَاحِقٌ وَ لَا يَفُوقُهُ  
 فَائِقٌ وَ لَا يَسْبِقُهُ سَابِقٌ وَ لَا يَطْمَعُ فِي إِدْرَاكِهِ طَامِعٌ. حَتَّى  
 لَا يَبْقَى مَلَكٌ مُقْرَبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ لَا صِدِّيقٌ وَ لَا شَهِيدٌ وَ  
 لَا عَالِمٌ وَ لَا جَاهِلٌ وَ لَا دَنِيٌّ وَ لَا فَاضِلٌ وَ لَا مُؤْمِنٌ صَالِحٌ وَ  
 لَا فَاجِرٌ طَالِحٌ وَ لَا جَبَّارٌ عَنِيدٌ وَ لَا شَيْطَانٌ مَرِيدٌ وَ لَا خَلْقٌ فِيمَا  
 بَيْنَ ذَلِكَ شَهِيدٌ إِلَّا عَرَفَهُمْ جَلَالَةَ أَمْرِكُمْ وَ عِظَمَ خَطَرِكُمْ وَ كِبَرَ  
 شَأْنِكُمْ وَ تَمَامَ نُورِكُمْ وَ صِدْقَ مَقَاعِدِكُمْ وَ ثَبَاتَ مَقَامِكُمْ وَ  
 شَرَفَ مَحَلِّكُمْ وَ مَنَزَلَتِكُمْ عِنْدَهُ وَ كَرَامَتِكُمْ عَلَيْهِ وَ خَاصَّتِكُمْ  
 لَدَيْهِ وَ قُرْبَ مَنَزَلَتِكُمْ مِنْهُ. ۱

پس خداوند شما را به شریفترین مقام مکرمین و بالاترین منزلت  
 مقربین و بالاترین درجات رسولان رساند؛ مقام و منزلتی که  
 هیچ کس به آن نخواهد رسید، و هیچ کس بالاتر از آن نمی باشد،  
 و کسی هم در رسیدن به آن مقام از شما پیشی نگرفته، و  
 هیچ کس هم طمع رسیدن به آن را در سر نمی پروراند. تا آنجا که  
 هیچ فرشته مقرب و هیچ پیامبر مرسل و هیچ صدیق و هیچ  
 شهید و هیچ عالم و جاهلی و هیچ پست و بالایی و هیچ مؤمن  
 صالح یا بی ایمان ناشایسته ای و هیچ جبار سرکش و هیچ شیطان  
 عصیانگری، و خلاصه هیچ شاهدهی از مخلوقات در میان همه

اینها باقی نماند مگر آنکه خداوند جلالت امر شما و عظمت موقعیت شما و بزرگی مقام شما و نور کامل شما و موقعیت‌های راستین شما و استواری مقام شما و شرافت جایگاه و منزلت شما را نزد خودش و احترام شما را پیش خود و امتیازات خاص شما را نزد خود و نزدیکی مقام شما را به خودش، بر آنان مشخص و آشکار گردانید.

پس همه خلائق قبل از اینکه در دنیا خلقت خاکی پیدا کنند، معرفت کامل نسبت به ویژگی‌های خاص مقام چهارده معصوم علیهم السلام پیدا کرده‌اند. آری؛ دنیا سرای غفلت و فراموشی همه حوادث عوالم قبل است و خود خداوند چنین خواسته که انسانها آنچه را که در عوالم پیشین شناخته‌اند، از یاد ببرند و در این عالم دوباره آزمایش شوند. ولی البته فراموشی آن مطالب، در اصل وجود آن - که به دلایل نقلی معتبر اثبات می‌شود - لطمه‌ای وارد نمی‌سازد.<sup>۱</sup>

## درس پنجم: اهل بیت علیهم السلام یگانه راه به سوی خدا

### معرفت اهل بیت علیهم السلام؛ اساس هر منزلت الهی

خداوند متعال همان طور که اهل بیت علیهم السلام را برتر از همه مخلوقات قرار داده و آنها را اختصاص به فضایی داده که هیچ کس را آرزوی رسیدن به آنها هم نیست، به همین ترتیب تنها راه تقرّب به سوی خود و جلب عنایت خود را، معرفت این ذوات مقدّسه قرار داده است. معرفت ایشان - بنابر آنچه پیشتر بیان گردید - عبارت است از اینکه وقتی مقام و منصب آنها برای کسی روشن گردید، تسلیم کامل و اقرار محض نسبت به آن داشته باشد. هر قدر انسان در این مسیر با یقین و ثبات بیشتری قدم بردارد، نزد پروردگار محترمتر و دارای مقام و منزلت والاتری خواهد بود؛ تا آن حد که حتی انبیای عظام و برگزیدگان از امتهای پیشین هم اگر به مقام نبوت و رسالت نایل شده‌اند، از برکت همین معرفت و ارادت به اهل بیت علیهم السلام بوده است. امام

صَادِق علیه السلام می فرماید:

مَا نُبِيٌّ نَبِيٌّ قَطُّ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ حَقِّنا وَبِفَضْلِنَا عَلَي مَنْ سِوَانَا.<sup>۱</sup>

هیچ پیامبری به نبوت نرسید مگر از طریق معرفت نسبت به حق ما و برتری دادن ما بر غیر ما.

وقتی «نبوت» که از عالیترین مناصب الهی است، به سبب معرفت و اقرار به فضیلت اهل بیت علیهم السلام حاصل شده باشد، سایر امتیازاتی هم که خداوند به هر بشری عنایت کرده یا می کند و هر کمالی که به هر کسی رسیده یا می رسد نیز از همین راه و به همین سبب می باشد. این مطلب به دلایل نقلی قابل اثبات است:

روزی سلیم بن قیس هلالی از جناب مقداد خواست تا بهترین چیزی که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره امیرالمؤمنین علیه السلام شنیده است، بیان کند. مقداد در پاسخ، حدیثی را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرد که قسمتی از آن چنین است:

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا أَرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكَوَتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لَا تَأْخُذُهُ خَلِيلًا إِلَّا بِنُبُوتِي وَالْإِقْرَارِ لِعَلِيٍّ بَعْدِي.  
وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا وَ لَا أَقَامَ عِيسَى آيَةً لِلْعَالَمِينَ إِلَّا بِنُبُوتِي وَ مَعْرِفَةِ عَلِيٍّ بَعْدِي. وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا تَنَبَّأَ نَبِيٌّ إِلَّا بِمَعْرِفَتِي وَ الْإِقْرَارِ لَنَا بِالْوِلَايَةِ، وَ لَا اسْتَأْهَلَ خَلْقٌ مِنْ اللَّهِ النَّظَرَ عَلَيْهِ إِلَّا بِالْعُبُودِيَّةِ لَهُ وَالْإِقْرَارِ لِعَلِيٍّ بَعْدِي.<sup>۲</sup>

۱ - بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۸۱، ح ۲۹، از بصائر الدرجات.

۲ - بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۹۶، ح ۱۱۶، از کتاب سلیم بن قیس.

قسم به آن که جانم به دست اوست، خدا ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم ارائه نکرد و او را به مقام خلیل‌اللهی نرساند مگر به سبب (قبول) نبوت من و اقرار نسبت به (ولایت) علی پس از من. قسم به آن که جانم به دست اوست، خداوند با حضرت موسی سخن نگفت و او را به مقام کلیم‌اللهی نرساند و همچنین عیسی را نشانه جهانیان قرار نداد مگر به سبب (پذیرفتن) نبوت من و معرفت نسبت به علی. قسم به آن که جانم به دست اوست، هیچ پیامبری به پیامبری نرسید مگر به سبب معرفت نسبت به من و اعتراف به ولایت ما (اهل بیت). و هیچ‌یک از مخلوقات خدا شایستگی مورد عنایت خدا قرار گرفتن پیدا نکرد مگر به سبب بندگی نسبت به او و اعتراف به (ولایت) علی بعد از من.

ملاحظه می‌شود که در انتهای حدیث، یک اصل کلی بیان شده و آن اینکه: هر کس می‌خواهد مورد توجه و عنایت خدای متعال قرار بگیرد، منحصرأ باید به بندگی خدا و اقرار نسبت به مقامات اهل بیت (ع) کردن بنهد. این قاعده کلی هیچ جا در عالم خلقت مورد استثناء قرار نگرفته است.

### «وجه الله» بودن امام علی (ع)

با توجه به این مطلب، سرّ اطلاق بعضی تعبیر در آیات و روایات بر اهل بیت (ع) روشن می‌شود؛ تعبیری نظیر «وجه الله»، «لسان الله»، «باب الله»، «ید الله» و ... که به توضیح آنها می‌پردازیم.

در حدیثی که اباصلت از امام رضا (ع) درباره معنای خبر «انَّ ثواب

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ النَّظْرُ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ تَعَالَى» سؤال کرده است، حضرت در جوابش چنین فرموده اند:

يا أَبَاصِلْتِ، مَنْ وَصَفَ اللَّهُ تَعَالَى بِوَجْهِهِ كَالْوَجْهِ فَقَدْ كَفَرَ؛ وَ لَكِنْ وَجْهُ اللَّهِ أَنْبِيَآؤُهُ وَ رُسُلُهُ وَ حُجَجُهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ هُمُ الَّذِينَ بِهِمْ يُتَوَجَّهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ إِلَى دِينِهِ وَ مَعْرِفَتِهِ. وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «كُلُّ مَنْ عَلِيَّهَا فَإِنَّ \* وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ». <sup>۱</sup> وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ». <sup>۲</sup> فَالنَّظْرُ إِلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ تَعَالَى وَ رُسُلِهِ وَ حُجَجِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي دَرَجَاتِهِمْ ثَوَابٌ عَظِيمٌ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ أَبْغَضَ أَهْلَ بَيْتِي وَ عِثْرَتِي، لَمْ يَرْنِي وَ لَمْ أَرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. <sup>۳</sup>

ای اباصلت، کسی که برای خدای متعال وجهی مانند دیگر وجوه قائل شود، کافر شده است؛ ولی وجه خدا پیامبران و رسولان و حجج الهی علیهم السلام هستند که صرفاً از طریق آنها توجه به سوی خداوند عزوجل و دین او و معرفت او حاصل می شود. و خدای متعال فرمود: «هر کسی روی زمین از بین می رود و وجه پروردگارت باقی می ماند.» و همو عزوجل فرمود: «همه چیز از بین می رود مگر وجه خدای متعال.» پس نگرستن به پیامبران و رسولان و حجج الهی علیهم السلام در آن درجاتی که دارند، برای مؤمنان در روز قیامت پاداش بزرگی است. و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم فرمود:

۱ - رحمن / ۲۶ و ۲۷.

۲ - قصص / ۸۸.

۳ - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۱۵ و ۱۱۶.



کسی که دشمنی اهل بیت و عترت مرا داشته باشد، روز قیامت نه من او را می بینم و نه او مرا می بیند.

بنابراین عَلَتْ تسمیه حجج الهی و در رأس آنها اهل بیت علیهم السلام به «وجه الله» این است که «وجه» در لغت به معنای روی، سو و جهت می باشد. عَلَتْ «وجه» نامیدن صورت انسان هم این است که انسان به صورت خود شناخته می شود و در واقع صورت آدمی، رو و سوی او را معین می کند. کسی هم که می خواهد به دیگری توجه کند، رو به صورت او می کند. بنابراین صورت انسان، راه توجه کردن دیگران به انسان است. همین معنا در مورد خدای متعال رعایت شده بدون آنکه تشبیهی لازم آید. هر چیزی غیر خدا، مخلوق خداست. آن موجوداتی هم که وجه خدا هستند از جهت مخلوق بودن هیچ تفاوتی با سایر مخلوقات ندارند. تنها چیزی که آنها دارند، این است که آنها وسیله و راه توجه کردن خلق به سوی خدا هستند و دین و معرفت الهی فقط از طریق روی کردن به اینها برای انسان حاصل می شود و به همین جهت وجه خدا خوانده می شوند. زیرا تنها طریقی هستند که اگر کسی بخواهد خدا را بندگی کند و به معرفت پروردگار گردن نهد، چاره ای جز پیمودن این طریق ندارد. این شأن را هم خود خدا به اینان عطا کرده است. چون منصبهای الهی همگی به جعل خود خداست و هیچ کس از غیر طریق جعل، نمی تواند به چنین مقاماتی نایل شود. اما نباید تصور کرد که اینها از بین رفتنی هستند به این معنا که فانی شدنشان مُحال عقلی باشد. چنین نیست. همه مخلوقات از بین رفتنی هستند و اینها هم در مخلوقیت مانند دیگران هستند و تنها چیزی که از بین رفتنی نیست، خود خداست. اگر چیزی مخلوق باشد، از بین رفتن و فانی شدنش مُحال

نیست. ولی البتّه خدای متعال آنگاه که بقیّه مخلوقات را فانی می‌کند، اینها را فانی نمی‌سازد و تا وقتی خدا بخواهد اینها باقی می‌مانند، ولی نه باقی ماندن به جسم خاکی بلکه باقی ماندن به مقام نورانی خود که در ابتدای خلقت به ایشان داده شده و با مرگ در دنیا از ایشان گرفته نمی‌شود. امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» فرمودند:

مَعْنَاهُ: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا دِينَهُ. وَنَحْنُ الْوَجْهُ الَّذِي يُؤْتِي اللَّهَ مِنْهُ. لَمْ نَزَلْ فِي عِبَادِهِ مَا دَامَ اللَّهُ لَهُ فِيهِمْ رُوْيَةٌ<sup>۱</sup>. فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِيهِمْ رُوْيَةٌ، رَفَعْنَا إِلَيْهِ فَفَعَلَ بِنَا مَا أَحَبَّ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ؛ وَ مَا الرُّوْيَةُ؟ قَالَ عليه السلام: لِحَاجَةٌ<sup>۲</sup>.

معنای آیه شریفه این است که: هر چیزی غیر از دین خدا از بین می‌رود. و ما هستیم آن وجهی که از طریق آن به خدا توجه می‌شود. ما همواره در میان بندگان خدا حضور داریم تا آنگاه که خدا در ایشان «رویه» دارد. پس وقتی دیگر در ایشان «رویه» نداشت، ما را به سوی خود بالا می‌برد و آنچه را که دوست دارد با ما انجام می‌دهد.

راوی پرسید: فدایتان کردم؛ «رویه» چیست؟ فرمود: نیاز و حاجت.

حاجتِ خدا در میان خلق به این است که می‌خواهد به آنها لطف

---

۱ - مرحوم علامه مجلسی احتمال داده‌اند که این کلمه «رُوْبَةٌ» باشد که به معنای

حاجت است.

۲ - بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۹۳، ح ۱۳، از تفسیر قمی.

کند و آنها را در مسیر معرفت و بندگی خود قرارشان دهد. طبق این حدیث شریف تا وقتی خدا بخواهد چنین هدفی را در میان خلق عملی سازد، ائمه علیهم السلام را در میان آنها حفظ می‌کند و ایشان را از روی زمین بر نمی‌دارد. مَجْرًا و مسیر هدایت الهی این وجودهای مقدّس هستند که تنها راه شناسایی خدا محسوب می‌شوند و آنگاه که دیگر نخواهد چنین هدفی را پیاده کند، آنها را از میان خلق بیرون می‌برد و آنچه دوست داشته باشد با آنها انجام می‌دهد. پس نمی‌توان گفت که اینها اصلاً فانی و هالک شدنشان مُحال است، بلکه این امر به خواست و هدف خدای متعال در مورد ایشان و در مورد بندگان خود مربوط می‌شود.

حدیث جامعی را در خصوص برخی از مقامات اهل بیت علیهم السلام مرحوم کلینی نقل کرده است که در آن امام صادق علیهما السلام می‌فرمایند:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا فَأَحْسَنَ خَلْقَنَا. وَ صَوَّرَنَا فَأَحْسَنَ صُورَنَا. وَ جَعَلَنَا عَيْنَهُ فِي عِبَادِهِ، وَ لِسَانَهُ النَّاطِقَ فِي خَلْقِهِ، وَ يَدَهُ الْمَبْسُوطَةَ عَلَى عِبَادِهِ بِالرَّأْفَةِ وَ الرَّحْمَةِ، وَ وَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ، وَ بَابَهُ الَّذِي يَدُلُّ عَلَيْهِ، وَ خُزَّانَهُ فِي سَمَائِهِ وَ أَرْضِهِ. بِنَا أَنْمَرَتِ الْأَشْجَارُ وَ أَيْبَعَتِ الثَّمَارُ وَ جَرَتِ الْأَنْهَارُ. وَ بِنَا يَنْزِلُ غَيْثُ السَّمَاءِ وَ يَنْبُتُ عُشْبُ الْأَرْضِ. وَ بِعِبَادَتِنَا عُبِدَ اللَّهُ. وَ لَوْ لَانَحْنُ مَا عُبِدَ اللَّهُ. ۱

خداوند ما را آفرید، پس خلقت ما را نیکو ساخت. و ما را صورت بخشید، پس صورتهای نیکو به ما داد. و ما را چشم خود در میان

بندگان، و زبان گویای خود در میان خلقش، و دست باز خویش در مهربانی و رحمت بر بندگان، و روی خود که وسیله توجّه به اوست، و در خویش که بر او دلالت می‌کند، و گنجینه داران خود در آسمان و زمینش قرار داد. به سبب ما درختها میوه داده و میوه‌ها به ثمر رسیده و نهرها جاری گشته‌اند. و به سبب ما باران از آسمان می‌بارد و گیاه از زمین می‌روید. و به وسیله عبادت ما خدا پرستش می‌شود. و اگر ما نبودیم خدا عبادت نمی‌شد.

### معنای «عین الله»، «لسان الله» و «ید الله»

غیر از صفت «وجه الله» که توضیح آن گذشت، چند تعبیر دیگر بر اهل بیت علیهم السلام در این حدیث اطلاق شده است. یکی تعبیر «عین الله» - به معنای چشم خدا - است. چشم وسیله دیدن در انسان است. و اگر کسی بخواهد شاهد و ناظر بر اعمال دیگران باشد، با چشم این کار را انجام می‌دهد. خدای متعال این ذوات مقدسه را از جانب خود، شاهد بر بندگان و ناظر بر ایشان قرار داده تا در قیامت نیز نسبت به عملکرد آنها شهادت دهند. لذا احتمال دارد که تعبیر «عین الله» از این جهت بر ایشان اطلاق شده باشد؛ آنچنانکه مرحوم علامه مجلسی در کتاب شریف بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۰۲ فرموده‌اند.

البته منظور این نیست که خداوند برای شاهد و ناظر بودن خود بر اعمال بندگان نیاز به برگزیدگانش دارد. هرگز چنین نیست، و خداوند بدون آنکه اینها را شاهد بر بندگان خود قرار دهد، آگاهی و نظارت کامل بر ظاهر و باطن بندگان دارد. اما علاوه بر آنکه خودش شاهد است، اینها را هم شاهد قرار داده؛ همچنانکه گروهی از ملائکه را

خداوند به عنوان شاهد، موکل بر ایشان ساخته است. تعبیر دیگر «لسان الله» است. زبان وسیله سخن گفتن و اظهار کردن خواست انسان است. خداوند متعال از طریق سفیران و حجتهای خود با مردم سخن گفته و در واقع آنها را وسیله بیان آنچه از مردم می خواهد، قرار داده است. بنابراین زبان خدا بودن اینها کاملاً روشن و آشکار است.

«ید الله» هم عنوان دیگری است که برای این انوار مقدسه به کار می رود. از خود حدیث می توان فهمید که «ید» در اینجا ید رحمت و رأفت الهی است. یعنی رحمت و رأفت خدا منحصرأً از طریق اینها به خلاق می رسد.

این ذوات پاک واسطه و سبب هر نعمت خدادادی در عالم هستند؛ چنانکه در حدیث به آمدن باران و رسیدن میوه ها و رویدن گیاهان و به ثمر نشستن درختها به عنوان نمونه اشاره شده است. در فیضهای معنوی هم تنها واسطه فیض خدا اینها هستند که دیگران به برکت اینها از سفره نعمتهای الهی بهره مند می گردند و نعمت هدایت الهی تنها از طریق ایشان به همه مخلوقات می رسد.<sup>۱</sup>

پس دست خدا کنایه از مظهر رحمت و قدرت الهی است که در وجود چهارده معصوم (علیهم السلام) خلاصه شده است. سایه این دست خدا بر سر همه خلائق از ابتدای خلقت تا انتهای آن، گسترده بوده و خواهد بود؛ زیرا که همه نعمتها از این طریق به خلائق رسیده و می رسد.

۱ - توضیح جهات مختلف نعمت بودن ائمه (علیهم السلام) در حلقه های بعدی این سلسله

درس ها در بحث «غربت» خواهد آمد.

### «باب الله» بودن ائمه علیهم السلام

«باب الله» تعبیر دیگری است که در حدیث امام صادق علیه السلام به کار رفته بود و منظور از آن نیز روشن است. «در» موضعی است که از آن وارد خانه می شوند. اگر کسی بخواهد وارد خانه معرفت و بندگی خدا شود، باید صرفاً از این در وارد گردد. از غیر در نباید و نمی توان وارد خانه شد. قرآن کریم می فرماید:

«وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»<sup>۱</sup>

و لیکن نیکی این است که شخص متقی باشد. و به خانه ها از درهایش وارد شوید.

اگر کسی می خواهد به هدف بندگی و معرفت خداوند برسد، باید از دری که خود خدا قرار داده وارد شود؛ وگرنه به هدف خود نمی رسد. به همین جهت در آخر حدیث فرموده اند: «لَوْلَا نَحْنُ مَا عُبِدَ اللَّهُ». زیرا راه بندگی خدا را ائمه علیهم السلام به خلائق یاد داده اند. حتی ملائکه هم - مطابق آنچه گذشت - درس توحید و تنزیه و تقدیس پروردگار را از این انوار مقدسه آموخته اند. بنابراین اگر اینها نبودند، اصلاً باب بندگی خدا مسدود بود.

باز هم توجه می دهیم که: منظور این نیست که خدا محتاج اینها می باشد، بلکه خود خدا چنین دری را برای بندگی خود باز نموده است. این کار خدا بیش از هر چیز لطف و تکریمی است که به خود این انوار مقدسه فرموده تا به این وسیله در پیشگاه الهی مقربتر باشند. لذا خود

ایشان در بندگی خدا کاملتر و خالصتر از همهٔ خلایق هستند و افتخار بندگی خدا بیش از هر کس نصیب ایشان شده است. که فرموده‌اند: «بِعِبَادَتِنَا عُبِدَ اللَّهُ». خدا آنچنانکه ما او را بندگی می‌کنیم، بندگی می‌شود؛ یعنی جز ما کسی نمی‌تواند آنچنانکه شایسته است، بندگی خدا را بکند. هر چند که خود همواره به عجز و قصور خویش نسبت به حق بندگی خدا معترف بوده‌اند. این ناشی از معرفت عمیق خداست که ایشان دارا بوده‌اند.

در این زمینه حدیث دیگری است از امام باقر (ع) که فرموده‌اند:

بِنَا عُبِدَ اللَّهُ. وَ بِنَا عُرِفَ اللَّهُ. وَ بِنَا وَحِدَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى. وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ حِجَابُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.<sup>۱</sup>

به وسیلهٔ ما خدا بندگی شده. و به وسیلهٔ ما خدا شناخته شده. و به وسیلهٔ ما توحید خداوند متعال تحقق یافته است. و حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ حجابِ خدای متعال است.

تحقق بندگی خداوند به وسیلهٔ ایشان از دو جهت است: یکی معرفت و عبادت خود اینها در پیشگاه خدای متعال؛ و دوم وساطت منحصر به فرد آنها در عبادت دیگران؛ زیرا اینها وسیلهٔ هدایت همهٔ خلایق به سوی خدا هستند. بنابراین هر موحدی که در عالم یافت شود، به برکت وجود ایشان به توحید نایل شده و به همین جهت حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ را حجاب خدا نامیده‌اند.

«حجاب» یعنی واسطه. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ و اهل بیت گرامی‌اش چون واسطهٔ بین خدا و خلق هستند، حجابِ خدا میان او و خلقش می‌باشند.

مسئلاً حجاب به این معنا نیست که چیزی خلق خدا را از خدا محجوب نماید یا اینکه خدا از خلق محجوب باشد. بلکه خود خدا معرفت ایشان را واسطه و وسیله عبادت و معرفت خود قرار داده است، به طوری که اگر ایشان نبودند، اصلاً خداوند معبود و معروف نمی شد. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

الْأَوْصِيَاءُ هُمْ أَبْوَابُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ الَّتِي يُؤْتَى مِنْهَا. وَ لَوْلَاهُمْ مَا عَرَفَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ. وَ بِهِمْ اِحْتَجَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ. ۱

اوصیای پیامبر هستند که درهای خدای عزوجل برای توجه به سوی او می باشند. و اگر آنها نبودند، خدای عزوجل شناخته نمی شد. و خدای متعال به وسیله ایشان حجت را بر خلق خود تمام کرده است.



## درس ششم: قطره‌ای از دریای معرفت امام علیه السلام

برای آنکه ارتباط میان معرفت امام علیه السلام با معرفت خدا بیشتر روشن گردد، در این درس به بررسی دقیق «معرفت امام» می‌پردازیم. چنانکه گذشت معرفت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم صُنع خود خداست و مخلوقات نقشی در اعطای معرفت ندارند، بلکه وظیفه آنها پس از حصول معرفت، تسلیم نسبت به آن و پذیرفتن آن می‌باشد. در مورد معرفت امام علیه السلام نیز مطلب از همین قرار است و سهم انسان در معرفت امام علیه السلام این است که به معرفت خدا گردن نهد.

پس ابتدا باید دید که خداوند چگونه ائمه علیهم السلام را معرفت کرده است. این معرفت در دو بخش صورت گرفته است؛ یکی معرفت اشخاص ایشان، و دیگر معرفت اوصاف و ویژگیهایی که خدا به آنها عطا نموده است.<sup>۱</sup> وظیفه انسان هم پس از این معرفت عبارت است از اینکه همان اشخاص

---

۱ - توضیح دقیق معرفت به اسم و صفت و مراتب آن در حلقه سوم همین سلسله درس‌ها خواهد آمد.

و افراد را متصف به آن صفات بدانند و این را در دل معتقد گردد و از صمیم جان گردن نهد.

### معرفی امام رضا علیه السلام از امام علیه السلام

در اینجا اگر بخواهیم به همه اختصاصات ائمه علیهم السلام اشاره کنیم، بحثی بسیار طولانی لازم می آید که از حوصله این کتاب خارج است. لذا تنها به گوشه‌ای از اهم آنها در حد اشاره اکتفا می‌کنیم. امام رضا علیه السلام می‌فرمایند:

الْإِمَامُ أَمِينُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ، وَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ، وَ خَلِيفَتُهُ فِي بِلَادِهِ، وَ الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ، وَ الذَّابُّ عَنْ حُرْمِ اللَّهِ. الْإِمَامُ الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ، وَ الْمُبْرَى مِنَ الْعُيُوبِ، الْمَخْصُوصُ بِالْعِلْمِ، الْمَوْسُومُ بِالْحِلْمِ، نِظَامُ الدِّينِ، وَ عِزُّ الْمُسْلِمِينَ، وَ غَيْظُ الْمُنَافِقِينَ، وَ بَوَارُ الْكَافِرِينَ.<sup>۱</sup>

امام امانتدار خدا در میان خلقش، و حجت او بر بندگانش، و خلیفه او در سرزمینهایش، و دعوت‌کننده به سوی خدا و دفاع‌کننده از حقوق واجب او بر بندگان است. امام پاک گردیده از گناهان و بر کنار گشته از عیبهاست که همه علم اختصاص به او دارد و به حلم شناخته می‌شود. امام نظام دهنده به دین و باعث سربلندی مسلمانان و خشم منافقان و از بین رفتن کافران است. اگر فقط همین چند ویژگی را خوب متوجه شویم، برای تسلیم کامل

۱ - اصول کافی، کتاب الحجّة، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، ح ۱

و سرسپردگی به امام علیه السلام کفایت می‌کند؛ تا چه رسد به اینکه ویژگیهای دیگر این بزرگواران برای ما روشن گردد.

درباره تعبیر «خليفة الله» بیشتر توضیح دادیم و روشن شد که راه ارتباط با خدا و کشف رضا و سخط او برای مخلوقات، منحصر است در اینکه با خليفة او ارتباط داشته، سخن او را به عنوان خواست خدا بدانند. چنین کسی تحت تأثیر القائنات شیطان قرار نمی‌گیرد و خدا او را از شر آفات شیطانی حفظ می‌فرماید. لذا حضرت فرموده است: «المُطَهَّر من الذنوب» که مقام عصمت ائمه علیهم السلام را بیان می‌کند.

ائمه علیهم السلام کسانی هستند که از دهان ایشان جز سخن وحی خارج نمی‌شود و اگر چیزی را امر کنند، امرشان امر خداست و در صورتی که از چیزی نهی نمایند، آن نهی هم نهی خداست.

تعبیر دیگر «المختص بالعلم» است. یعنی امام علیه السلام کسی است که همه علم اختصاص به او دارد. بنابراین هیچ علمی را خدا خلق نکرده مگر اینکه امام علیه السلام به آن آگاهی دارد. هر کس دیگر هم که می‌خواهد بهره‌ای از علم داشته باشد، چون همه علم نزد امام علیه السلام است، باید منحصرأ از ایشان اخذ کند و به غیر او مراجعه نکند.

پس تنها چنین کسی است که می‌تواند از هر جهت حجت خدا بر بندگان باشد. «حجت» یعنی دلیل قاطع و بُرنده. امام علیه السلام چون دارای آن اختصاصات است، قول و فعل و تقریرش حجت خداست بر مردم که طریق صحیح بندگی خداوند را به آنها نشان می‌دهد. اگر مردم واقعاً و با جان و دل تسلیم ائمه علیهم السلام گردند و خود را به ایشان بسپارند، دین الهی در جامعه نظام می‌یابد و مسلمانان سربلند و منافقان خشمگین می‌گردند.

و کافران هم از بین می‌روند. دربارهٔ تعبیر «امین الله فی خلقه» نیز بزودی سخن خواهیم گفت.

ادامهٔ فرمایش امام رضا علیه السلام چنین است:

الْإِمَامُ وَاحِدٌ دَهْرِهِ. لَا يُدَانِيهِ أَحَدٌ. وَلَا يُعَادِلُهُ عَالِمٌ. وَلَا يُوجَدُ مِنْهُ بَدَلٌ. وَلَا لَهُ مِثْلٌ وَ نَظِيرٌ. مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ لَهُ وَ لَا اكْتِسَابٍ، بَلِ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُفْضَلِ الْوَهَّابِ.

امام یگانهٔ روزگار خویش است. هیچ‌کس (در مقام) به (منزلت) او نزدیک نمی‌شود. و هیچ عالمی با او برابری نمی‌کند. و جایگزین برای او پیدا نمی‌شود. و شبیه و مانند ندارد. همهٔ فضیلتها مخصوص اوست بدون آنکه آنها را طلب کرده و به اختیار خود کسب کرده باشد، بلکه این امتیازی از طرف فضل‌کنندهٔ بسیار بخشنده (خداوند) برای امام می‌باشد.

امام علیه السلام را باید این‌گونه بشناسیم و برای او در هیچ‌یک از اوصافش شبیه و نظیر قائل نشویم و از هر جهت او را یگانه و بی‌نظیر بشماریم؛ تا آن حد که مطمئن باشیم همهٔ فضایل انحصاراً در اختیار اوست. «مخصوصاً بالفضل کلِّه» یعنی هیچ فضلی از طرف خدا به کسی نمی‌رسد مگر آنکه این نعمت در اصل، از آن امام علیه السلام بوده و ایشان از هر جهت بر آن صاحب فضل، برتری و اولویت دارد؛ به طوری که هیچ کمالی نصیب خلائق نمی‌گردد مگر با حفظ اولویت امام علیه السلام نسبت به آن در حق همهٔ صاحبان کمال. بنابراین انسانها در هر نعمت و فضیلتی باید خود را مدیون امام علیه السلام بدانند.

ولایت ائمه علیهم السلام بر مؤمنان

این ویژگی در حق امام علیه السلام همان است که در فرهنگ کتاب و سنت به کلمه «ولایت» تعبیر شده است و عظمت مقام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام از این اصطلاح به خوبی شناخته می شود. این تعبیر در قرآن کریم به این شکل آمده است:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ  
وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ \* وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ  
الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»<sup>۱</sup>

همانا ولی شما مؤمنان، تنها و تنها خداست و رسول او و آن گروه از مؤمنان که نماز را به پا داشته و در حال رکوع صدقه می پردازند. و هر کس ولایت خدا و رسول او و آن گروه از مؤمنان را بپذیرد، هر آینه حزب خدا پیروزند. (یعنی اینها حزب خدا هستند).

از آیه شریفه، در محل خود اثبات می شود که مراد از گروه مؤمنان که در حال رکوع خود صدقه می دهند، امیر مؤمنان علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام از فرزندان ایشان هستند که طبق نص قرآن دارای مقام ولایت بر همه مؤمنان هستند. نیز اثبات می شود که منظور از «ولایت» در آیه فوق همانا سرپرستی و صاحب اختیار بودن نسبت به مؤمنان می باشد که در قرآن تعبیر دیگری هم از آن برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ذکر شده است؛ چنانکه می فرماید:

«النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»<sup>۱</sup>.

پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.

کسی که اختیارش نسبت به انسان از خود او بیشتر است، اگر چیزی را بخواهد، باید خواست او را بر خواست خود مقدم داشت و چنین شأنی را خدای متعال به این ذوات مقدسه بخشیده است. پس ولایت ایشان ولایة الله است و خودشان اولیاء الله هستند؛ یعنی کسانی که ولایت بر مؤمنان را از طرف خدا دارا شده‌اند. بنابراین، مؤمنان، اگر واقعاً مؤمن هستند، باید همان طور که به ولایت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گردن می‌نهند، نسبت به ولایت ائمه علیهم السلام هم خاضع و تسلیم باشند و از خود در مقابل ایشان حق هیچ اختیار و تصمیمی را قائل نباشند. این تعبیر «ولایت» در احادیث زیادی در حق ائمه علیهم السلام به کار رفته است و ما با دقت در معنای آن، به حقایق مهمی درباره معرفت امام علیه السلام نایل می‌شویم:

«ولئ» به معنای سرپرست، به کسی اطلاق می‌شود که فرد یا افرادی تحت تکفل و اختیار او هستند و مسؤولیت حفظ و نگهداری آنها به او سپرده شده است. مثلاً پدر بر فرزند کوچک خود «ولایت» دارد. یعنی در واقع آن بچه به او سپرده شده تا در حفظ و نگهداری او در حد توان خود بکوشد و نیازهای اوئیة مادی و معنوی فرزند را برآورده سازد. کودک نابالغ مصالح و مفاسد خویش را تشخیص نمی‌دهد و در این زمینه تکیه گاهش پدر و مادرش می‌باشند. اگر خود را به آنها بسپارد و دست در دست آنها حرکت کند، از بلاها و آفات مصون می‌ماند؛ وگرنه

خود، توانایی حفظ خود را ندارد. همه امید فرزند هم پدر و مادرش هستند که در هر ناملایمی رو به سوی آنها می‌آورد و چاره خود را در پناه آوردن به ایشان می‌جوید.

رابطه ائمه علیهم السلام هم با انسانهای عادی، شبیه رابطه پدر با فرزندان کوچک و نابالغ خویش است که از درک نفع و ضرر خود عاجز هستند و باید در همه چیز به پدر پناه بیاورند. خداوند مسؤولیت حفظ و نگهداری مردم را به اولیای خود داده و در مقابل از آنها خواسته است که مردم را در مسیر عبودیت و معرفت خدای متعال سوق دهند. اگر انسانها به این اولیای خدا پناه بیاورند و خود را تحت تربیت و تعلیم ایشان قرار دهند، یقیناً در طریق بندگی خدا قرار خواهند گرفت. این اولیا کسانی نیستند که ندانند چه باید بکنند و یا قدرت انجام آن را نداشته باشند. هم «علم» و هم «قدرت» لازم برای تربیت صحیح انسانها به ایشان داده شده و اختیارات زیادی هم به آنها واگذار شده؛ به طوری که خدای متعال نسبت به آنچه در اختیار ایشان گذاشته، اطمینان کامل دارد که در حفظ و اعمال صحیح آن ذره‌ای کوتاهی و سستی نمی‌کنند بلکه مسؤولیت الهی خود را به نحو احسن انجام می‌دهند.

#### تفویض امر به ائمه علیهم السلام

تعبیر «امین الله فی خلقه» که در حدیث قبل بیان شد، می‌تواند اشاره به همین معنا باشد که ائمه علیهم السلام در آنچه خدا از امور خلق در اختیارشان نهاده است، امانتدار بوده، ذره‌ای در آن خیانت نمی‌کنند. مطلب از این هم بالاتر است. چرا که خدای متعال در قبال آنچه به ایشان بخشیده است، حسابرسی هم نمی‌کند، بلکه اختیار کامل به آنها

داده تا بر طبق آنچه خود می‌پسندند، عمل کنند. ولی البته خواست آنها همان خواست خداست و آنها چیزی جز آنچه خدا می‌پسندد، نمی‌پسندند و بنابراین حساب و مؤاخذه‌ای نسبت به ولایتی که بر مردم دارند، متوجه ایشان نیست. قرآن درباره حضرت سلیمان که دارای پادشاهی عظیمی بود، می‌فرماید:

«هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»<sup>۱</sup>

این، بخشش ماست. منت بگذار (ببخش) یا بازدار، بدون آنکه حسابی در کار باشد.

حضرت سلیمان علیه السلام به نص قرآن قدرت تسلط بر باد و هوا را در اختیار داشت، با حیوانات صحبت می‌کرد و به طور کلی دارای ملکی بود که بسیار گسترده و پرنفوذ بود. بر طبق احادیث، پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله همه آنچه را پیامبران الهی داشتند، به علاوه آنچه گذشتگان نداشتند، واجد بودند. امام کاظم علیه السلام می‌فرماید:

مَا آتَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيًّا مِنْ أَنْبِيَائِهِ شَيْئًا إِلَّا وَقَدْ آتَى مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله مِثْلَهُ. وَ زَادَهُ مَا لَمْ يُؤْتِهِمْ.<sup>۲</sup>

خداوند به هیچ‌یک از پیامبران چیزی نداد مگر آنکه نظیر آن را به حضرت محمد صلی الله علیه و آله داد. و به او چیزهایی را که به آنها نداده بود، افزون کرد.

شخصی خدمت امام صادق علیه السلام بود که فردی وارد شد و درباره آیه‌ای از قرآن سؤال کرد. حضرت به او جواب دادند. سپس فرد دیگری

۱ - ص / ۳۹.

۲ - فروع کافی، ج ۶، ص ۲۸۱.



وارد شد و درباره همان آیه پرسید. حضرت جوابی غیر از جواب اول مرحمت فرمودند. آن شخص می‌گوید: حال من از مشاهده این امر دگرگون شد و طاقت تحمل آن را نداشتم. پیش خود گفتم: چطور این قدر خطا می‌کند! در همین اثنا فرد سومی داخل شد و درباره همان آیه سؤال کرد و امام علیه السلام جوابی مغایر با جواب اول و دوم دادند. فهمیدم که مسأله تقیه در کار است.<sup>۱</sup> آنگاه حضرت رو به من کرده، فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَوَّضَ إِلَيَّ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ فَقَالَ: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَاثْنُ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ».<sup>۲</sup> وَ فَوَّضَ إِلَيَّ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا».<sup>۳</sup> فَمَا فَوَّضَ إِلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ، فَقَدْ فَوَّضَهُ إِلَيْنَا.<sup>۴</sup>

خدای عزوجل (امر را) به جناب سلیمان بن داوود واگذار کرد و فرمود: «این است بخشش ما. می‌خواهی ببخشی، یا نگهدار. حسابی بر تو نیست.» و (امر را) به پیامبرش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ واگذار کرد و فرمود: «آنچه را رسول به شما داده‌است بگیرید و از آنچه شما را باز داشته‌است، پرهیزید.» و آنچه به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ واگذار نموده، به ما واگذار کرده‌است.

۱ - البته جوابهای مختلف دادن حضرات ائمه علیهم السلام به یک سؤال - که موارد متعددی در سیره ایشان داشته است - می‌تواند به علتهای مختلفی باشد که تقیه یکی از این علل است. بنابراین به صرف اختلاف در پاسخهای امام علیه السلام نمی‌توان در مورد ایشان - که معصوم هستند - تصور خطا نمود.

۲ - ص / ۳۹.

۳ - حشر / ۷.

۴ - اصول کافی، کتاب الحجّة، باب التفویض الی رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ... ح ۲.

بنابراین، مسأله، مسألهٔ واگذار کردن (تفویض) است و این کار وقتی صورت می‌گیرد که این افراد به آن درجه از اطمینانی که از هر جهت لازم است، رسیده باشند. چون خدای متعال اینها را امین تشخیص داده و در واقع، خود، صلاحیتهای لازم را به ایشان بخشیده و امانتدارشان کرده است، لذا تفویض امر به آنها کار خلق را از اختیار خداوند خارج نمی‌سازد و اینها قطعاً بندگان خدا را به همان شکلی که خدا خواسته، تربیت می‌کنند و آنها را در مسیری که خواست خداست، تکامل می‌دهند. از همین جهت است که وظیفهٔ ما انسانها در هر حال و در مورد هر چیزی، رجوع و درخواست از ایشان است، اما وظیفهٔ آنها جواب دادن به هر کس نیست بلکه اختیار دارند که هر گونه بخواهند، عمل کنند.

راوی می‌گوید: از امام رضا علیه السلام دربارهٔ آیهٔ «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup>: «اگر نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید» سؤال کردم. فرمودند:

نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ. وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ.

ما اهل ذکر هستیم. و از ما باید پرسیده شود.

راوی می‌گوید: شما باید پرسیده شوید و ما باید از شما بپرسیم؟ حضرت می‌فرمایند: بلی. سپس راوی عرض می‌کند: بر شما لازم است که به ما جواب دهید؟ حضرت می‌فرمایند:

لَا. ذَاكَ إِلَيْنَا. إِنْ شِئْنَا فَعَلْنَا. وَإِنْ شِئْنَا لَمْ نَفْعَلْ. أَمَا تَسْمَعُ قَوْلَ

اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْتِنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»!؟<sup>۱</sup>

خیر. جواب دادن به اختیار ماست. اگر بخواهیم جواب می‌دهیم. و اگر بخواهیم جواب نمی‌دهیم. آیا فرموده خدای متعال را نشنیده‌ای که: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْتِنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»!؟

این واگذاری امر به ائمه (ع) که از آن تعبیر به «تفویض» شده، غیر از آن اعتقاد باطلی است که «مفوضه» داشته‌اند. آنها کار را از تحت قدرت الهی خارج می‌دانستند و برای مخلوقات در اختیارشان، استقلال قائل بودند. ولی به اعتقاد ما، اهل بیت (ع) که امر هدایت و تعلیم و تربیت مردم به ایشان واگذار شده،<sup>۲</sup> دل‌هایشان ظرف مشیت الهی است و جز خواست خدا در دل آنها چیزی نمی‌گذرد.

شخصی به نام «کامل بن ابراهیم مدنی» برای سؤال از همین مطلب خدمت حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه رسیده بود. آن حضرت بدون آنکه او چیزی بگوید، فرمودند:

حِثَّ تَسْأَلُ عَنْ مَقَالَةِ الْمُفَوَّضَةِ. كَذَبُوا! بَلْ قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ  
لِمَشِيَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى شِئْنَا. وَ اللَّهُ يَقُولُ: «وَ

۱ - اصول کافی، کتاب الحجّة، باب أن اهل الذکر...، ح ۳.

۲ - در اینجا و در کل بحث ما، مسأله تفویض رزق و خلق بندگان به ائمه (ع) اصلاً مطرح نیست، صرفاً مسأله هدایت و تربیت محل بحث است. توضیح و ساطت تکوینی امام (ع) در نعمتهای الهی را می‌توانید در حلقه‌های بعدی این سلسله درس‌ها در بحث «غربت» مطالعه فرمایید. در آنجا توضیح کاملتری در باره «تفویض» امر به ائمه (ع) نیز خواهد آمد.

### ماتشاؤونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ<sup>۱</sup> ۲.

آمدهای درباره اعتقاد مفوضه سؤال کنی. ایشان دروغ می‌گویند (مطلب آن گونه که معتقدند نیست). بلکه دل‌های ما ظرف‌هایی برای خواست خدای عزوجل است؛ پس هرگاه خدای متعال بخواهد ما می‌خواهیم. و خداوند می‌فرماید: «و شما جز آنچه خدا می‌خواهد، نمی‌خواهید.»

در حدیث دیگر آمده است:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ قُلُوبَ الْأَئِمَّةِ مَوْرِدًا لِإِرَادَتِهِ. وَإِذَا شَاءَ شَيْئًا، شَاءُوهُ. وَهُوَ قَوْلُهُ: «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»<sup>۳</sup>.

خداوند متعال دل‌های ائمه را محل ورود اراده خود ساخته است و اگر او چیزی را بخواهد، آنها همان را می‌خواهند. و این فرمایش خداوند است که: «و شما جز آنچه خدا می‌خواهد، نمی‌خواهید.»  
بله؛ اگر چنین مقامی برای اهل بیت علیهم السلام نبود، آنگاه دادن چنان اختیاراتی به ایشان، تفویض باطل بود؛ ولی حال که چنین مورد لطف و عنایت حضرت باری تعالی هستند، خواست آنها از مردم همان چیزی است که خدا از ایشان می‌خواهد. خدا از مردم بندگی و معرفت خود را خواسته است و این ذوات مقدسه را از هر جهت شایسته اینکه مردم را به سوی آن هدف سوق دهند، قرار داده است.

۱ - انسان / ۳۰.

۲ - الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۵۹.

۳ - تفسیر برهان، ج ۴، ص ۴۱۶.

### معرفی حضرت صادق علیؑ از امام علیؑ

امام صادق علیؑ می فرمایند:

فَالْإِمَامُ هُوَ الْمُتَّجِبُ الْمُرْتَضَى وَ الْهَادِي الْمُتَّجِي وَ الْقَائِمُ  
 الْمُرْتَجَى. إِصْطَفَاهُ اللَّهُ بِذَلِكَ وَ اصْطَنَعَهُ عَلَى عَيْنِهِ فِي  
 الدَّرَجِينَ ذَرَاهُ وَ فِي الْبَرِيَّةِ حِينَ بَرَأَهُ ظِلًّا قَبْلَ خَلْقِ نَسَمَةٍ عَنْ  
 يَمِينِ عَرْشِهِ مَحْبُورًا بِالْحِكْمَةِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ. إِخْتَارَهُ  
 بِعِلْمِهِ وَ اتَّجَبَهُ لِطَهْرِهِ، بَقِيَّةً مِنْ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ خَيْرَةً مِنْ ذُرِّيَّةِ  
 نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مُصْطَفَى مِنْ آلِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سُلَالَةَ مِنْ  
 إِسْمَاعِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ صَفْوَةً مِنْ عِتْرَةِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. لَمْ يَزَلْ مَرْعِيًّا  
 بِعَيْنِ اللَّهِ يَحْفَظُهُ وَ يَكْلُؤُهُ بِسِرِّهِ، مَطْرُودًا عَنْهُ حَبَائِلُ إِبْلِيسَ وَ  
 جُنُودُهُ، مَدْفُوعًا عَنْهُ وَقُوبُ الْغَوَاسِقِ وَ نُفُوثُ كُلِّ فَاسِقٍ،  
 مَضْرُوفًا عَنْهُ قَوَارِفُ السُّوءِ، مُبْرَأً مِنَ الْعَاهَاتِ، مَحْجُوبًا عَنِ  
 الْآفَاتِ، مَعْصُومًا مِنَ الزَّلَّاتِ، مَصُونًا عَنِ الْفَوَاحِشِ كُلِّهَا.<sup>۱</sup>

امام همان برگزیده پسندیده و هدایتگر محرم اسرار (الهی) و قیام  
 کننده مورد امیدی است که خداوند او را برای این امور برگزیده و  
 هنگام خلقتش در عالم ذر و در میان خلایق، وقتی نور  
 وجودی اش را آفرید، پیش از آنکه کسی را خلق کند از جانب  
 راست عرش خود، امام را در حالی که به حکمت در علم غیب نزد  
 خداوند ممتاز بود، زیر نظر خودش ساخت. خداوند او را با علم  
 خود برگزید و به سبب پاکی اش انتخاب کرده در حالی که

۱ - اصول کافی، کتاب الحجّة، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، ح ۲.

فصل اول: جایگاه رفیع امامان علیهم السلام و معرفت ایشان □ ۸۳

باقیمانده (نسل) از حضرت آدم علیه السلام و برگزیده از فرزندان حضرت نوح علیه السلام و انتخاب شده از آل ابراهیم علیه السلام و از نسل حضرت اسماعیل علیه السلام و گل سرسبد خاندان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می باشد. (امام) همواره زیر نظر عنایت الهی حفظ شده و خدا او را در پس پرده مراقبت خود نگهداری می کند. دامها و لشکریان شیطان همیشه از او طرد و حوادث کور در تاریکیها و افسون زشتکاران از او دفع شده است. بدیها از او بازداشته می شود و از نقایص منزّه است؛ از آفات برکنار، از لغزشها بازداشته، از همه زشتیها مصون است.

حال که شخصیت امام علیه السلام چنین است:

فَلَيْسَ يَجْهَلُ حَقَّ هَذَا الْعَالَمِ إِلَّا شَقِيٌّ. وَلَا يَجْحَدُهُ إِلَّا غَوِيٌّ.  
وَلَا يَصُدُّ عَنْهُ إِلَّا جَرِيٌّ عَلَى اللَّهِ جَلٌّ وَعَلَا.<sup>۱</sup>

پس کسی جز فرد شقی، نسبت به حق چنین عالمی نادان نیست. و تنها فریب خورده او را انکار می کند. و کسی جز آن که بر خدای بزرگ جرأت و جسارت دارد، از او روی برنمی گرداند.

۱ - اصول کافی، کتاب الحجّة، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، ح ۲.

## پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۴ تا ۶

۱- چه حکمتی برای برگزیده شدن انبیاء و رسل علیهم‌السلام بیان شده است؟

۲- سرّ برتری چهارده معصوم علیهم‌السلام چه امری بیان شده است؟ تحلیل کنید.

۳- چه نتیجه‌ای از این فرمایش پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌توان گرفت:  
«و لا استأهل خلق من الله النظر علیه الا بالعبودیة له و الاقرار لعلی بعدی»

۴- وجه تسمیه اهل بیت علیهم‌السلام به «وجه الله» چیست؟

۵- تفسیر آیه شریفه: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ» را بیان کنید.

۶- فرمایش: «بنا عبدا لله» چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟

۷- «ولای» به چه کسی اطلاق می‌شود؟ «ولایت» ائمه علیهم‌السلام به چه معناست؟

۸- منظور از «تفویض امر به ائمه علیهم‌السلام» و تفاوت آن را با اعتقاد مفوضه بیان کنید.

## فصل ۲

# ارتباط ایمان با معرفت امام علی<sup>علیه السلام</sup>

### درس هفتم: وظیفه معرفت امام علی<sup>علیه السلام</sup>

آنچه گذشت، گوشه‌ای از ویژگی‌های ائمه<sup>علیهم السلام</sup> می‌باشد که در فرمایش‌های خودشان آمده است. وظیفه ما انسانها تسلیم شدن نسبت به این کمالات الهی و قبول کردن آنهاست و سهم ما در معرفت امام علی<sup>علیه السلام</sup> همین پذیرفتن معرفتی خداست. این همان «معرفت امام علی<sup>علیه السلام</sup>» است که پس از معرفت خدا و رسول<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> بر عهده ما قرار داده شده است.

### برترین واجبات

در ادامه حدیثی که با فضیلت‌ترین واجبات را معرفت الله و سپس معرفت الرسول مطرح کرده بود، چنین آمده است:

وَبَعْدَهُ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ الَّذِي بِهِ يُؤْتَمُّ، بِنَعْتِهِ وَصِفَتِهِ وَاسْمِهِ فِي  
حَالِ الْعُسْرِ وَالْيُسْرِ. وَأَدْنَى مَعْرِفَةِ الْإِمَامِ أَنَّهُ عِدْلُ النَّبِيِّ<sup>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</sup>



إِلَّا دَرَجَةَ النَّبُوءَةِ - وَ وَاثِرُهُ وَ أَنَّ طَاعَتَهُ طَاعَةُ اللَّهِ وَ طَاعَةَ رَسُولِ اللَّهِ وَ التَّسْلِيمَ لَهُ فِي كُلِّ أَمْرٍ وَ الرَّدُّ إِلَيْهِ وَ الْأَخْذُ بِقَوْلِهِ وَ يَعْلَمُ أَنَّ الْإِمَامَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَ بَعْدَهُ الْحَسَنُ، وَ بَعْدَهُ الْحُسَيْنُ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ أَنَا، ثُمَّ بَعْدِي مُوسَى ابْنِي، وَ بَعْدَهُ عَلِيُّ ابْنُهُ، وَ بَعْدَ عَلِيِّ مُحَمَّدُ ابْنُهُ، وَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ عَلِيُّ ابْنُهُ، وَ بَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنُ ابْنُهُ، وَ الْحُجَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ ۱

و بعد از آن (معرفت رسول) معرفت امامی است که به او اقتدا می شود - هم شناخت ویژگیها و اوصاف او و هم شناخت نامش - چه در سختی و چه در آسایش. و پایین ترین حد معرفت امام این است که او همتای پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم - جز در نبوت - و وارث آن حضرت می باشد و اینکه اطاعت از امام (در حقیقت) اطاعت از خدا و اطاعت از رسول خداست. و (دیگر آنکه باید) در هر چیزی تسلیم محض نسبت به امام بود و (همه امور را) به ایشان ارجاع داد و نظر ایشان را برگرفت، و بداند که امام پس از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم علی بن ابی طالب و پس از ایشان حسن و بعد از ایشان حسین، سپس علی بن الحسین، سپس محمد بن علی، سپس من، سپس بعد از من پسر موسی، و بعد از ایشان پسرشان علی، و بعد از علی پسرشان محمد، و بعد از محمد پسرشان علی، و بعد از علی پسرشان حسن، و حضرت حجت از فرزندان حسن است.

چنان که پیشتر نیز گفتیم، در ابتدای این روایت، تذکر به وجوب معرفت خدای متعال، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام آمده است و از معرفت به عنوان یک وظیفه یاد شده است. این تعبیر نشان می‌دهد که هر فرد مکلف است که به خدایی که شناخته، اقرار کند و پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام را قلباً بپذیرد و نسبت به کمالات آنها تسلیم باشد. این مرتبه تسلیم در حال سختی و آسایش فرقی ندارد و در هیچ حالت، این تکلیف از عهده انسان ساقط نمی‌شود؛<sup>۱</sup> چرا که پذیرش و اعتقاد و تسلیم، حال قلب است و سختی‌ها قلب شخص را تسخیر نمی‌کند.

طبق این فرمایش، حداقل معرفت ما نسبت به امام علیه السلام که واجب می‌باشد، دو بخش است: بخش اول اعتقاد به فضایل و اوصاف امام علیه السلام و وظایفی که در قبال ایشان داریم و بخش دوم شناخت یک یک امامان به نام و نسب آنها.

### پنج وظیفه امت در قبال امام علیه السلام

در بخش اول حداقل معرفت شامل امور ذیل می‌شود:

۱ - اعتقاد به اینکه جز مقام نبوت، سایر خصوصیات پیامبر صلی الله علیه و آله

---

۱ - در حالیکه در مورد دیگر واجبات، حالات استثنایی وجود دارد و سختی‌ها و مشکلات و بیماری‌ها و... تغییراتی در وظیفه انسان به وجود می‌آورد. مثلاً اگر آب نباشد، تکلیف وضو از شخص ساقط شده، مکلف به تیمم می‌گردد. یا اگر کسی به دلیل بیماری، روزه برایش احتمال ضرر داشته باشد، این تکلیف از گردن او برداشته می‌شود. همچنین اگر کسی استطاعت مالی و جانی نداشته باشد، مکلف به حج نیست و همین گونه است در سایر احکام. ولی اعتقاد به امام و تسلیم بودن در برابر او مانند اعتقاد به خدا و رسول، وظیفه‌ای است که در هیچ وضعیتی ساقط نمی‌شود و هیچ جایگزینی ندارد.

در امام علی هم یافت می‌شود. منظور از نبوت، به طور خلاصه تأسیس شریعت و مخاطب وحی تشریحی قرار گرفتن است. وحی دین و شریعت به طور کامل بر پیامبر ﷺ نازل شده و آنچه ائمه علیهم السلام در بیان احکام و اعتقادات دینی ابلاغ می‌کنند، همه را از رسول خدا ﷺ فرا گرفته‌اند و مستقیماً به خود ایشان وحی نمی‌شود. البته وحی غیر شریعت که شامل موضوعات<sup>۱</sup> می‌شود، به طور مستقیم برای ائمه علیهم السلام بوده‌است، ولی لازمه وحی موضوعات، مقام نبوت نیست؛ چون در آن تشریح نیست. بنابراین امکان دارد که امام علی و وحی شریعت را که توسط جبرئیل به رسول خدا ﷺ می‌شود بشنود و حتی جبرئیل را ببیند ولی مخاطب وحی، پیامبر ﷺ است نه امام علی. یعنی جبرئیل حامل وحی شریعت برای رسول خدا ﷺ است و امام علی شاهد و ناظر قضیه هستند. از امیرالمؤمنین علی نقل شده که پیامبر ﷺ به ایشان فرمود:

إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَلَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ. وَ إِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ.<sup>۲</sup>

(ای علی) تو آنچه را من می‌شنوم، می‌شنوی و آنچه را من می‌بینم می‌بینی؛ با این تفاوت که تو پیغمبر نیستی، ولی وزیر هستی. و تو بر مسیر خیر و خوبی حرکت می‌نمایی.

۱ - منظور از موضوعات، امور جزئی است که امام علی به وحی الهی از آن آگاه می‌شود، مانند اینکه چه حوادثی در آینده اتفاق می‌افتد یا اینکه در قلب و درون افراد چه می‌گذرد. این گونه امور جزء شریعت نیست. شریعت عبارت است از کلیات که شامل اعتقادات، اخلاق و احکام کلی می‌شود.

۲ - نهج البلاغه (فیض الاسلام)، خطبه ۲۳۴ (قاصعه).

پس غیر از شأن نبوت، بقیة کمالات پیامبر صلی الله علیه و آله اعم از علم و عصمت و ولایت و...، همگی را امام علیه السلام داراست و بنابراین وارث همه صفات رسول خدا صلی الله علیه و آله - غیر از نبوت - می باشد.

۲- اطاعت از امام علیه السلام در حقیقت اطاعت از خدا و رسول او صلی الله علیه و آله می باشد.

۳- در هر چیزی بدون استثنا باید تسلیم نظر امام علیه السلام بود. تسلیم این است که اگر در موردی نظر ایشان برای ما مشخص شد، دیگر تردیدی در عمل به آن نداشته باشیم و پذیرفتن نظر امام علیه السلام برای ما سخت و سنگین نباشد بلکه براحتی سر تسلیم به ایشان بسپریم، چه مسأله برای ما و از دیدگاه ما روشن باشد و چه نباشد.

۴- باید همه چیز را به ایشان ارجاع داد. یعنی در هر مسأله ای - اعم از اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی و فردی - اولین قدم مراجعه به امام علیه السلام است و تا به ایشان رجوع نکرده ایم، نباید مطمئن باشیم که آنچه فهمیده ایم، صحیح است. بنابراین مثلاً در تفاسیل اعتقادات مانند توحید و معاد و... یا در احکام و اخلاق، سر لوحه و مأخذ باید احادیث ائمه علیهم السلام باشد نه آراء اشخاص و اتکا به فهم ناقص خود و دیگران.

۵- پس از رجوع به امام علیه السلام باید نظر ایشان را برگرفت. البته رجوع انسان به روایات نباید برای تحمیل نظرات شخصی بر آنها و تفسیر احادیث مطابق فهم و سلیقه فردی باشد، بلکه در عمل باید آنچه را از احادیث ائمه علیهم السلام فهمیده می شود، بر هر چیز دیگری ترجیح داد. با توجه به این جهات معلوم می شود که حد معرفت امام علیه السلام در

انسان به میزان تحقق این پنج مورد بستگی دارد. هر مقدار اینها کاملتر و عمیقتر باشد، معرفت بالاتر است و هر قدر کمتر و ناقصتر باشد، به همان اندازه معرفت هم ناقص است. لذا به صرف ادعا و شناخت ظاهری، نمی توان ادعای معرفت امام علیؑ را کرد.

بخش دوم حدیث اشاره به معرفی اشخاص ائمه علیهم السلام است که شامل دوازده امام شیعه اثناعشری است. این نشان می دهد که امامت یک امر کلی نیست که تشخیص مصداق آن به عهده افراد گذاشته شده باشد، بلکه امامان علیهم السلام افراد خاصی هستند که باید به اسم و نسب، مورد اعتقاد باشند. لذا عقیده برخی از فرق شیعه - مانند زیدیه - که امامت فردی از اهل بیت پیامبر ﷺ را در اعتقاد به امامت کافی دانسته اند، مردود است.

## درس هشتم: معرفتی اهل بیت علیهم السلام در زیارت جامعه کبیره (۱)

اهل بیت علیهم السلام تنها و تنها از طریق بیان خودشان، که در واقع معرفتی خداوند است، شناخته می‌شوند. بنابراین برای آشنایی با ایشان باید صرفاً به احادیث خودشان مراجعه کرد. بحث عقلی در اینجا راه به جایی نمی‌برد. یکی از بهترین ادله نقلی که به خوبی معرفت این ذوات مقدسه می‌باشد، عباراتی است که در زیارت جامعه کبیره از زبان امام هادی علیه السلام نقل شده است.<sup>۱</sup> ما در این درس و درس بعدی یک سیر اجمالی و گذرا به قسمت‌هایی از این زیارت که ما را به معرفت ایشان نزدیکتر می‌سازد، خواهیم داشت و خوانندگان محترم را به دقت در معانی عبارات این زیارت شریف دعوت می‌نماییم.

---

۱ - بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۲۷ تا ۱۳۴ از عیون اخبار الرضا علیه السلام.

### کمالات خدادادی ائمه علیهم السلام

قسمتهای اول این زیارت، اشارتهایی است به مقامات الهی ائمه علیهم السلام و فضایل و کمالات خدادادی ایشان:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ مَوْضِعِ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفِ  
الْمَلَائِكَةِ وَ مَهْبِطِ الْوَحْيِ ... وَ سَائَةِ الْعِبَادِ ... وَ أَبْوَابِ  
الْإِيمَانِ وَ أَمْنَاءِ الرَّحْمَنِ.

سلام بر شما اهل بیت نبوت و جایگاه رسالت (الهی) و محل رفت و آمد فرشتگان و منزلگاه وحی ... و تدبیرکنندگان امور بندگان ... و درهای ایمان و کسانی که امین (پروردگار) رحمان هستند.

اهل بیت علیهم السلام از طرف خدا مأمور اداره و تدبیر امور بندگان هستند و خدا ایشان را امین دانسته و نسبت به مسؤوئیتی که به آنها واگذار کرده، کاملاً اعتماد دارد که هیچ‌گونه تخطی از خواست خدا در کار ایشان روی نخواهد داد.

السَّلَامُ عَلَى أئِمَّةِ الْهُدَى وَ مَصَابِيحِ الدُّجَى ... وَ كَهْفِ الْوَرَى.  
سلام بر پیشوایان هدایت و چراغهای روشنگر تاریکیها ... و پناهگاه مردم.

اهل بیت علیهم السلام در مسیر هدایت، پیشوا و مقتدا هستند و در تاریکیهای جهل و گمراهی، چراغ روشنگر صراط مستقیم، ایشان هستند. خداوند آنها را مأمن و پناهگاه مردم ساخته است تا به آنها پناه بیاورند.

راهنما در سرزمینهای او و نشان دهندگان راه او باشید. خدا شما را از لغزشها حفظ کرده و از فتنهها در امان داشته و از آلودگیها پاک نموده و هر گونه پلیدی را از شما دور ساخته و شما را کاملاً پاک قرار داده است.

یکی از شؤون اهل بیت علیهم السلام این است که یاری کنندگان دین خدا هستند. یعنی خدای متعال به وسیله ایشان دین خود را حفظ و نگهداری می کند. اعتقاد به توحید خداوند در قلوب بندگان، بر پایه های وجود اهل بیت علیهم السلام استوار گشته و راه خدا را اینها نشان می دهند. تا اینجا گوشه ای از کمالات ائمه علیهم السلام بیان گردید.

### عملکرد ائمه علیهم السلام در انجام مسؤلیت های الهی

در قسمت بعدی زیارت اشاراتی است به عملکرد اهل بیت علیهم السلام و اینکه چگونه آنچه را خداوند از ایشان خواسته بود، تحقق بخشیدند:

فَعَظَّمْتُمْ جَلَالَهٗ. وَ أَكْبَرْتُمْ شَأْنَهٗ. وَ مَجَّدْتُمْ كَرَمَهٗ. وَ أَدَمْتُمْ ذِكْرَهٗ.  
وَ وَكَّدْتُمْ مِيثَاقَهٗ. وَ أَحْكَمْتُمْ عَقْدَ طَاعَتِهٖ. وَ نَصَحْتُمْ لَهُ فِي السِّرِّ  
وَ الْعَلَانِيَةِ. وَ دَعَوْتُمْ إِلَى سَبِيلِهٖ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ.  
وَ بَدَلْتُمْ أَنْفُسَكُمْ فِي مَرْضَاتِهٖ. وَ صَبَرْتُمْ عَلَى مَا أَصَابَكُمْ فِي  
جَنْبِهٖ. وَ أَقَمْتُمْ الصَّلَاةَ. وَ آتَيْتُمُ الزَّكَاةَ. وَ أَمَرْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ. وَ  
نَهَيْتُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ. وَ جَاهَدْتُمْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهٖ. حَتَّى أَعْلَمْتُمْ  
دَعْوَتَهٗ، وَ بَيَّنَّتُمْ فَرَائِضَهٗ، وَ أَقَمْتُمْ حُدُودَهٗ، وَ نَشَرْتُمْ شَرَائِعَ  
أَحْكَامِهٖ، وَ سَنَّتُمْ سُنَّتَهٗ، وَ صَبَرْتُمْ فِي ذَلِكَ مِنْهُ إِلَى الرِّضَا، وَ  
سَلَّمْتُمْ لَهُ الْقَضَاءَ، وَ صَدَّقْتُمْ مِنْ رُسُلِهٖ مَنْ مَضَى.



شما جلال خداوند را بزرگ داشتید. و بزرگی مقامش را پاس داشتید. و بزرگواری او را تمجید کردید. و یاد و نام او را به طور مداوم حفظ کردید. و میثاق او را محکم نمودید. و پیمان اطاعت از او را مستحکم داشتید. و در پنهان و آشکار برای او (مردم را) نصیحت کردید. و به وسیله حکمت و موعظه نیکو به راه خدا دعوت کردید. و جانهای خود را در راه رضای او فدا کردید. و نسبت به آنچه از ناملایمات در مسیر الهی بر سرتان آمد، صبر نمودید. و نماز را به پاداشتید. و زکات را پرداختید. و امر به معروف و نهی از منکر کردید. و در راه خدا به شایستگی جهاد نمودید. تا آنکه دعوت خدا را علنی ساختید، و واجبات او را واضح و آشکار نمودید، و حدود الهی را به پاداشتید، و احکام و شریعت او را نشر دادید، و سنتهای خدا را رواج دادید. و در این مسیر به گونه‌ای عمل کردید که خداوند از شما خشنود گشت و به خاطر او قضای الهی را گردن نهادید و همه پیامبران گذشته را تصدیق نمودید.

این قسمت از زیارت به روشنی نشان می‌دهد که اهل بیت علیهم السلام در آنچه خدا به ایشان محول کرده بود، به خوبی امتحان خویش را پس دادند و از عهده انجام مأموریت خود به نحو احسن برآمدند. همه عبارات فوق مربوط به پاسداری از حریم خدا و به طور خلاصه آشنا ساختن مردم با وظایفی است که در برابر پروردگار خود دارند. همین کار اصلی ائمه علیهم السلام بوده و ایشان در راه انجام این مسؤولیت از هیچ چیز فروگذار نکردند، بر همه مصائب و بلاهای سخت صبر کردند و مجاهده بزرگی در راه علنی کردن دعوت خدا از خود نشان دادند. همه

آنها - به استثنای آخرین حجّت که ذخیره الهی است - در این راه به شهادت رسیدند و ذره‌ای در مسیر خود تزلزل و تردید نداشتند و تسلیم محض خواسته پروردگار خود بودند. آنها به گونه‌ای در این مسیر عمل کردند که خدا از ایشان راضی گشت (صِرْتُمْ فِي ذَلِكَ مِنْهُ إِلَى الرِّضَا) آنچنانکه دوست و دشمن تصدیق کردند که:

«اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»<sup>۱</sup>.

خدا بهتر می‌داند که رسالت خود را به چه کسی محوّل سازد.

### ائمه (علیهم السلام)؛ میزان حق و رضای خداوند

حال که معلوم شد اهل بیت (علیهم السلام) عملاً چه کردند، قسمت سوم زیارت به عنوان نتیجه‌ای از قسمت دوم مطرح می‌شود:

فَالرَّائِبُ عَنْكُمْ مَارِقٌ. وَاللَّازِمُ لَكُمْ لَاحِقٌ. وَالْمُقَصِّرُ فِي حَقِّكُمْ زَاهِقٌ. وَالْحَقُّ مَعَكُمْ وَفِيكُمْ وَ مِنْكُمْ وَ إِلَيْكُمْ. وَ أَنْتُمْ أَهْلُهُ وَ مَعْدِنُهُ. وَ مِيرَاثُ النُّبُوَّةِ عِنْدَكُمْ. وَ آيَاتُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ. وَ حِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ.

پس هر که از شما روی گرداند (از دین) خارج است. و هر که ملازم شما باشد (به سر منزل مقصود) می‌رسد. و هر کس در حق شما کوتاهی نماید، هلاک (بدبخت) می‌شود. و حق با شما و در شما و از شما و به سوی شماست. و شما اهل حق و سرچشمه آن هستید. و آثار نبوت نزد شماست. و بازگشت مخلوقات به

سوی شماست. و حسابرسی ایشان به عهده شماست.

این مقامات بالاترین مقامهایی است که خدا به بندگان خاص خود عنایت فرموده و دلیلش، آنچنانکه از عبارات زیارت به دست می آید، همان جملات قبلی (قسمت دوم) زیارت است. در قسمت قبل روشن شد که نحوه عمل اهل بیت علیهم السلام نشانگر رضای خدا و تجسم عملی دین او بوده است. ایشان از پیش خود رضا و سخطی نداشته اند، رضا و سخط آنها فانی در رضا و سخط الهی بوده، جز به سوی خدا و بندگی او به چیزی دعوت نمی کردند. بنابراین کسی که دعوت آنها را نپذیرد و آنها را رد کند، در حقیقت خدا را رد کرده، و هر که آنها را بپذیرد، در واقع دعوت خدا را پذیرفته است. پس روی گرداندن از اهل بیت علیهم السلام در حقیقت روی گرداندن از خدا و خروج از دین اوست. کسی که همین شأن الهی را برای ایشان قائل نشود و گمان کند که از طریق دیگری می تواند با رضا و سخط الهی آشنا شود و خدا را بندگی کند، خود را تباه و بدبخت کرده است. زیرا کوتاهی کردن در حق ائمه علیهم السلام به دور شدن از مسیری که ایشان انسانها را به آن سوق می دهند، منتهی می گردد و این جز هلاکت و تباهی شخص، اثر دیگری ندارد.

به بیان دیگر: خدای متعال تنها راه پاس داشتن حقوق خود را، پاسداری از حقوقی که اهل بیت علیهم السلام بر عهده خلائق دارند، قرار داده است. زیرا آنها را تنها مظهر رضا و خشنودی خویش و ترجمان وحی و نشانگر راه بندگی خود ساخته است. به طوری که در عمل، هر کس را که حقوق ایشان را در همین خصوص پاسداری نکند، از لغزش و قرار گرفتن در معرض فریب شیطان، مصون نساخته و تنها ملازمیت با

ایشان را ضمانت کرده است که هرگز به تباهی کشیده نشود. بنابراین کوتاهی در شناخت این شأن و مقام برای اهل بیت علیهم السلام انسان را در اعتقاد و عمل از مسیر تضمین شده عبودیت خدا خارج می کند.

بهترین تعابیر برای رساندن این معانی، همان است که در عبارات زیارت آمده است: «الحق معکم و فیکم و منکم و إلیکم و أنتم أهله و معدنه.» حق همیشه با اهل بیت علیهم السلام است و هیچ گاه از ایشان جدا نمی شود. اصلاً حق از آنها سرچشمه می گیرد و به آنها هم منتهی می شود، و هیچ حقی که از ایشان نجوشیده باشد، وجود ندارد. بنابراین کسی اهل حق است که امام شناس باشد و خود را از ایشان و ادای حقشان جدا نکند. چون حق در اینها خلاصه می شود، در قیامت هم حساب خلائق با ایشان است. زیرا در آخرت حساب مردم طبق میزان حق سنجیده می شود و وقتی کسانی همه اعمالشان میزان حق باشد، پس محلّ مراجعه و معیار حسابرسی خلائق هم آنها خواهند بود.

أَمْرُهُ إِلَيْكُمْ. مَنْ وَالَاكُمْ فَقَدْ وَالَى اللَّهَ. وَ مَنْ عَادَاكُمْ فَقَدْ عَادَى اللَّهَ. وَ مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ. وَ مَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ. وَ مَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ فَقَدْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ. أَنْتُمْ السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ وَ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ وَ شُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ وَ شُفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ... وَ الْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ. مَنْ آتَاكُمْ فَقَدْ نَجَى. وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ فَقَدْ هَلَكَ.

کار خدا به شما واگذار شده است. کسی که با شما دوستی و همراهی کند، با خدا دوستی و همراهی کرده است. و کسی که با شما دشمنی کند، با خدا دشمنی کرده است. و کسی که شما را

دوست بدارد، خدا را دوست داشته. و کسی که بغض شما را داشته باشد، خدا را مبغوض داشته است. و کسی که به شما چنگ زند، به خدا چنگ زده است. شما شاهراه (هدایت) و طریق استوارتر و گواهان دنیا و شفیعانِ آخرت هستید... و آن دری هستید که مردم به (ورود از) آن آزموده می‌شوند. هر کس به شما رجوع کند، نجات یافته، و هر کس به شما رجوع نکند، هلاک شده است.

با توجه به مضامین عبارات قبلی، روشن می‌شود که دوستی و دشمنی با خدا صرفاً به وسیلهٔ دوستی و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام شناخته می‌شود، و در نتیجه اهل نجات یا هلاکت بودن انسان به قبول یا رد ولایت اهل بیت علیهم السلام برمی‌گردد.

### نفی تفویض باطل

با توجه به آنچه گذشت می‌توان گفت که خداوند ائمه علیهم السلام را همه کارهٔ خود در دنیا و آخرت قرار داده، البته بدون آنکه تفویض باطل لازم آید. عبارات بعدی به منزلهٔ دلیل این مطلب است:

إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ. وَعَلَيْهِ تَدْلُونَ. وَبِهِ تُؤْمِنُونَ. وَ لَهُ تُسَلِّمُونَ. وَ بِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ. وَ إِلَى سَبِيلِهِ تُرْشِدُونَ. وَ بِقَوْلِهِ تَحْكُمُونَ.

به سوی خدا دعوت می‌کنید. و به او راهنمایی می‌کنید. و به او ایمان دارید. و به پیشگاه او تسلیم هستید. و به فرمان او عمل می‌کنید. و به راه او هدایت می‌کنید. و مطابق سخن او حکم می‌کنید.

تعبیر فوق، شبههٔ هر نوع تفویض باطل را برطرف می‌کند تا کسی

توهم نکند که اگر ملاک سعادت و شقاوت، ملازمت و عدم ملازمت با اهل بیت علیهم السلام می باشد، پس کار از دست خدا خارج است. خیر؛ چنین نیست. بلکه اهل بیت علیهم السلام چون فقط به سوی خدا دعوت می کنند و راه او را نشان می دهند و تسلیم او هستند و به فرمان او عمل می کنند و مطابق آنچه او خواسته حکم می کنند، معیار و میزان سعادت و شقاوت افراد هستند. آنچه اهل بیت علیهم السلام دارند و طبق آن عمل می کنند، بالاترین مظهر و تجسم بندگی خداست. پس اعمال و دستورات ایشان، ترازویی است که درجات بندگی افراد را بر طبق آن می سنجند و خداوند این بندگان کامل خود را معیار حق و حقیقت در وادی عبودیت قرار داده است. در ادامه، به عنوان نتیجه دیگری از جملات فوق چنین آمده است:

سَعَدَ وَ اللهُ مَنْ وَالَاكُمْ. وَ هَلَكَ مَنْ عَادَاكُمْ. وَ خَابَ مَنْ  
جَحَدَكُمْ. وَ ذَلَّ مَنْ فَارَقَكُمْ. وَ فَازَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ. وَ آمِنَ مَنْ  
لَجَا إِلَيْكُمْ. وَ سَلِمَ مَنْ صَدَّقَكُمْ. وَ هُدِيَ مَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ. مَنْ  
اتَّبَعَكُمْ فَالْجَنَّةُ مَأْوَاهُ. وَ مَنْ خَالَفَكُمْ فَالنَّارُ مَثْوَاهُ. وَ مَنْ  
جَحَدَكُمْ كَافِرٌ. وَ مَنْ حَارَبَكُمْ مُشْرِكٌ. وَ مَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ فِي  
أَسْفَلِ دَرَكٍ مِنَ الْجَحِيمِ.

کسی که با شما دوستی و همراهی کند، قسم به خدا سعادت مند می شود، و هر که با شما دشمنی کند، هلاک می گردد. و هر کس شما را انکار کند (از سعادت) محروم، و آن که از شما جدا شود، خوار می شود. و هر کس به شما تمسک کند، رستگار می گردد. و هر کس به شما پناه آورد، در امان خواهد بود. و هر که شما را

فصل دوم: ارتباط ایمان با معرفت امام علیه السلام □ ۱۰۱

تصدیق نماید، سالم می‌ماند. و آن که به شما چنگ زند، هدایت می‌گردد. هر کس از شما پیروی نماید، بهشت جایگاهش است. و هر کس با شما مخالفت کند، آتش جایگاهش است. و هر کس شما را انکار کند، کافر، و آن که با شما بجنگد، مشرک است. و کسی که چیزی را از شما نپذیرد، در پایین‌ترین درکات جهنم خواهد بود.

اینها همه، لوازم اعتقاد به معیار حق بودن ائمه علیهم السلام است که در قسمت قبل توضیح داده شد.

## درس نهم: معرفی اهل بیت علیهم السلام در زیارت جامعه کبیره (۲)

### منزلت اهل بیت علیهم السلام در همه عوالم هستی

معیار حق بودن ائمه علیهم السلام اختصاص به محدوده و عالمی خاص ندارد بلکه در همه عوالم هستی ساری و جاری است. لذا در ادامه زیارت به همین حقیقت اشاره می شود که رضا و سخط اهل بیت علیهم السلام معیار حق و باطل و نیز بهشت و جهنم می باشد و بنابراین مقامات ایشان محدود به زمان حیات آنها و حتی محدود به عالم دنیا نیست، بلکه از ابتدای خلقت و در عوالم قبل از دنیا و نیز بعد از فناى دنیا تا قیام قیامت، این فضایل ادامه داشته و خواهد داشت:

أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا سَابِقٌ لَكُمْ فِيمَا مَضَى وَ جَارٍ لَكُمْ فِيمَا بَقِيَ.

شهادت می دهم که این (کمالات) در گذشته برای شما بوده و در آینده هم برای شما خواهد بود.



### گوشه‌ای از برکات وجودی اهل بیت علیهم السلام برای ما

در ادامه زیارت، خلقت نورانی اهل بیت علیهم السلام و مراحل پس از آن مطرح می‌شود که منشأ خیرات و برکات زیادی برای همه خلائق بوده‌است:

خَلَقَكُمْ اللهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحَدِّقِينَ؛ حَتَّىٰ مَنْ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِي بَيْتِ أَذْنِ اللهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ. وَ جَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَ مَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلَائِكُمْ طَيْباً لِخَلْقِنَا وَ طَهَارَةً لِأَنْفُسِنَا وَ تَزَكِيَةً لَنَا وَ كَفَّارَةً لِدُنُوبِنَا.

خداوند انوار شما را خلق کرد، پس شما را به دور عرش خود جمع نمود (به دور عرش حلقه زدید) تا آنگاه که بر ما به وسیله شما منت گذاشت و شما را در خانه‌هایی قرار داد که خداوند اجازه بالا رفتن آنها و اینکه در آنها نام او برده شود را داده‌است. و صلوات ما بر شما و ولایت شما را که خدا اختصاص به ما داده‌است، سبب پاکیزگی خلقت (طینت) ما و پاک‌ی جانهای ما و پاک گردانیدن ما و کفاره گناهان ما قرار داد.

بنابراین، مراحل پس از خلقت نورانی اهل بیت علیهم السلام و آشنا کردن ما با ایشان، منتی بوده که خدا بر سر ما گذاشته‌است. آنها برای بندگی خود احتیاج به ما نداشته و ندارند و این ما هستیم که برای پاک شدن و در مسیر صحیح بندگی خدا قرار گرفتن، احتیاج به اهل بیت علیهم السلام داریم و خدا به وسیله ایشان بر ما منت نهاده تا راه هدایت را پیش بگیریم. اما متأسفانه شاهد بوده‌ایم که پیشوایان هدایت الهی و بهترین خیرخواهان بشر که برای ادای رسالت خود هیچ اجر و مزدی هم از

انسانها نخواسته‌اند، چگونه مظلومانه به دست همین بشر نادان و ظالم گرفتار آمده و همه گذشتگان ایشان به دست کسانی که ظاهراً از پیروان پیامبر خدا ﷺ بودند، به شهادت رسیدند.

زائر ائمه علیهم السلام با اعتقاد عمیق به مقامات ایشان به آنجا می‌رسد که می‌خواهد خودش و همه نزدیکان و دارایی‌اش را فدای آن حضرات نماید و چنین عرضه می‌دارد:

بَابِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ مَالِي! مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بَدَأَ بِكُمْ.  
وَ مَنْ وَحَدَّهُ قَبْلَ عَنكُمْ. وَ مَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ.

پدرم و مادرم و خودم و بستگانم و اموالم فدای شما باد! کسی که خدا را بخواهد از شما شروع می‌کند. و موحدان، (توحید و سایر معالم دین را) از شما گرفته‌اند. و کسی که مقصودش خدا باشد، به واسطه شما به او روی می‌کند.

در این عبارات، اهل بیت علیهم السلام به عنوان وسیله انحصاری توجه به خدا و در رأس همه معرفتها اعتقاد به توحید، مورد عنایت قرار گرفته‌اند. دقت در عبارت «من وحده قبل عنکم» این حقیقت را برای ما روشن می‌سازد که همه معارف دینی به خصوص توحید واقعی تنها از طریق اهل بیت علیهم السلام به دست می‌آید. کسی که درس خداشناسی را از ایشان نگیرد و به سایر تعالیم ایشان گردن نهد، بالأخره گرفتار شرک و تشبیه می‌شود و نمی‌تواند یک موحد واقعی باشد. واقعیت تاریخ هم بر این امر گواهی می‌دهد که هر کدام از متفکران بزرگ بشری که در توحید خدای متعال تسلیم مکتب اهل بیت علیهم السلام نشده‌اند، دیر یا زود به دام تشبیه گرفتار آمده‌اند و نتوانسته‌اند از شر شرک و الحاد

مصبون بمانند.

بَابِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي! بِمُؤَالَاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِينِنَا.  
پدرم و مادرم و خودم فدای شما باد! به وسیله دوستی و همراهی  
با شما خداوند ما را با نشانه‌های دین خود آشنا کرده‌است.  
حقیقت این است که اگر ما اهل بیت علیهم السلام را نداشتیم و با ایشان آشنا  
نبودیم، هیچ چیز از اسلام نمی‌دانستیم و در تاریکی جهل و گمراهی به  
سر می‌بردیم.

### رضای امام علیه السلام؛ شرط لازم آمرزش گناهان

در اواخر زیارت، خطاب به ولی و حجت خدا چنین می‌خوانیم:  
يَا وَلِيَّ اللَّهِ، إِنَّ بَيْنِي وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ذُنُوبًا لَا يَأْتِي عَلَيْهَا إِلَّا  
رِضَاكُمْ. فَبِحَقِّ مَنْ ائْتَمَنَكُمْ عَلَى سِرِّهِ وَ اسْتَرَ عَاكُمُ أَمْرَ خَلْقِهِ وَ  
قَرَنَ طَاعَتَكُمْ بِطَاعَتِهِ، لَمَّا اسْتَوْهَبْتُمْ ذُنُوبِي وَ كُنْتُمْ شُفَعَائِي؛  
فَإِنِّي لَكُمْ مُطِيعٌ. مَنْ أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ. وَ مَنْ عَصَاكُمْ  
فَقَدْ عَصَى اللَّهَ. وَ مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ. وَ مَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ  
أَبْغَضَ اللَّهَ.

ای ولی خدا، بین من و خدا گناهانی است که چیزی جز خشنودی  
شما آن را از میان بر نمی‌دارد. پس به حق آن که شما را نسبت  
به سر خود امین قرار داده و شما را مسؤول رسیدگی به کار خلق  
خویش ساخته و اطاعت از شما را قرین و همراه اطاعت خود  
کرده‌است، قسمتان می‌دهم که برای گناهان من بخشایش طلبید  
و شفیعان من باشید؛ که من مطیع شما هستم. هر کس شما را

اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده. و هر کس نافرمانی شما را بکند، خدا را نافرمانی کرده است. و هر کس شما را دوست بدارد، خدا را دوست داشته. و هر کس با شما دشمنی کند، با خدا دشمنی کرده است.

در این قسمت غیر از تأکید بر مطالب گذشته، دو نکته مهم جلب توجه می‌کند:

یکی اینکه شرط لازم آمرزش گناهان انسان این است که ولی خدا از او خشنود گردد. خداوند رضای اهل بیت علیهم السلام را رضای خودش قرار داده است به طوری که تا خشنودی ایشان جلب نشود، خدا هم از بنده اش راضی نمی‌گردد.

### امام علیه السلام راعی و سرپرست امت

نکته دوم تعبیر «استرعاکم امر خلقه» است که نشان می‌دهد خداوند امر هدایت خلق را به عهده ائمه علیهم السلام گذاشته و آنها را مسؤول این کار ساخته است.

«راعی» به مسؤول رسیدگی و مراقبت از یک یا چند چیز یا شخص گفته می‌شود. چوپان گله گوسفند را هم «راعی» می‌گویند، چون مسؤول نگهداری و مراقبت و پروراندن آن گوسفندان همان چوپان است. خداوند هم اهل بیت علیهم السلام را چوپان امت اسلام قرار داده و آنها را مسؤول حفظ و مراقبت و هدایت امت به سوی خدا و دین الهی کرده است. در مقابل از مردم خواسته است تا به مسؤولان و مرتبان خود روی آورده، تسلیم ایشان باشند و اوامر آنها را اوامر خدا و نواهی آنها را نواهی خدا بدانند.

اگر کسی خود را این گونه به اولیای خدا بسپارد، دیگر با کسی از گمراهی ندارد. زیرا ایشان خود از او دستگیری لازم را می کنند و او را از خطرات محافظت می نمایند؛ همان طور که یک چوپان گوسفندان خود را از خطرات حفظ کرده و نمی گذارد که هیچ یک از آنها طعمه گرگ و امثال آن شوند.

این بیان تعبیر دیگری از مسأله «ولایت» ائمه علیهم السلام است که به معنای سرپرستی و صاحب اختیار بودن ایشان نسبت به مخلوقات می باشد. امام باقر علیه السلام به محمد بن مسلم فرمودند:

كُلُّ مَنْ دَانَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِعِبَادَةٍ يَجْهَدُ فِيهَا نَفْسَهُ وَ لِإِمَامٍ لَهُ مِنَ اللَّهِ، فَسَعِيَةٌ غَيْرُ مَقْبُولٍ وَ هُوَ ضَالٌّ مُتَحَيِّرٌ وَ اللَّهُ شَانِيٌّ لِأَعْمَالِهِ. وَ مَثَلُهُ كَمَثَلِ شَاةٍ ضَلَّتْ عَنْ رَاعِيهَا وَ قَطِيعِهَا فَهَجَمَتْ ذَاهِيَةً وَ جَائِيَةً يَوْمَهَا. فَلَمَّا جَنَّهَا اللَّيْلُ بَصُرَتْ بِقَطِيعِ غَنَمٍ مَعَ رَاعِيهَا فَحَنَّتْ إِلَيْهَا وَ اغْتَرَّتْ بِهَا فَبَاتَتْ مَعَهَا فِي مَرْضِهَا. فَلَمَّا أَنْ سَاقَ الرَّاعِي قَطِيعَهُ أَنْكَرَتْ رَاعِيهَا وَ قَطِيعَهَا، فَهَجَمَتْ مُتَحَيِّرَةً تَطْلُبُ رَاعِيهَا وَ قَطِيعَهَا، فَبَصُرَتْ بِغَنَمٍ مَعَ رَاعِيهَا فَحَنَّتْ إِلَيْهَا وَ اغْتَرَّتْ بِهَا، فَصَاحَ بِهَا الرَّاعِي: الْحَقِّي بِرَاعِيكَ وَ قَطِيعِكَ فَإِنَّ تَائِهَةً مُتَحَيِّرَةً عَنْ رَاعِيكَ وَ قَطِيعِكَ. فَهَجَمَتْ ذَعْرَةً مُتَحَيِّرَةً تَائِهَةً، لَارَاعِي لَهَا يُرْشِدُهَا إِلَى مَرْعَاهَا أَوْ يَرُدُّهَا. فَبَيْنَا هِيَ كَذَلِكَ إِذَا اغْتَنَّمَ الذِّئْبُ ضَيْعَتَهَا فَأَكَلَهَا.

وَ كَذَلِكَ وَاللَّهِ - يَا مُحَمَّدُ - مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَا إِمَامَ لَهُ

مِنْ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ظَاهِرٌ عَادِلٌ أَصْبَحَ ضَالًّا تَائِهًا. وَإِنْ مَاتَ عَلَى  
هَذِهِ الْحَالَةِ، مَاتَ مَيْتَةً كُفْرًا وَنِفَاقًا.<sup>۱</sup>

هر کس خدای عزوجل را با انجام عبادتی که خود را در آن به زحمت می‌افکند، بندگی کند، اما امامی از جانب خدا نداشته باشد، زحماتش بی‌نتیجه و خودش گمراه و سرگردان است و خدا هم دشمن اعمالش می‌باشد. و داستان او همچون گوسفندی است که چوپان و گله خود را گم کرده و تمام روز را سرگردان این طرف و آن طرف می‌رود. پس چون شب فرا رسد، یک گله گوسفند همراه با چوپانش می‌بیند پس به سوی آن متمایل می‌شود و فریب می‌خورد (آن را گله خود می‌پندارد). لذا شب را در خوابگاه آن گله سپری می‌کند و (صبح) وقتی چوپان گله خود را حرکت می‌دهد، او و گله‌اش را ناآشنا می‌بیند. پس سرگردان به دنبال چوپان و گله خود می‌گردد؛ تا اینکه چشمش به یک گله گوسفند به همراه چوپانش می‌افتد و به سوی آن متمایل می‌شود و فریب می‌خورد (آن را گله خود می‌پندارد). (همین که به آن گله می‌رسد) آن چوپان بر سرش فریاد می‌زند: برو سراغ چوپان و گله خودت! تو چوپان و گله خود را گم کرده‌ای و سرگردانی! پس وحشتزده و سرگردان و گمگشته به راه می‌افتد، هیچ چوپانی که او را به چراگاه خود هدایت کند یا اینکه به جای قبلی‌اش برگرداند، پیدا نمی‌کند. در این میان، ناگهان گرگ فرصت را غنیمت شمرده، او را می‌درد.

۱ - اصول کافی، کتاب الحجّة، باب معرفة الامام و الردّ إليه، ح ۸.

و به خدا قسم - ای محمد - هر کس از امت اسلام امامت امام منصوب از طرف خدای عزوجل را که شناخته شده و عادل است نپذیرد، گمگشته و گمراه می‌شود. و اگر به همین حال بمیرد، به مرگ کفر و نفاق از دنیا رفته‌است.

در این حدیث شریف امام علیه السلام به چوپان، و امت به گله‌گوسفند تشبیه شده‌اند. و آن مسلمانی که اسلام را پذیرفته اما امام منصوب از جانب خدا را نپذیرفته است، به گوسفندی تشبیه شده که چوپان و گله خود را گم کرده‌است و به این طرف و آن طرف پناه می‌آورد، به گروه‌های مختلف برخورد می‌کند که هر یک از آنها به نحوی با او رفتار می‌کنند؛ یا پناهِش نمی‌دهند، یا در میان آنها احساس آرامش و پناه نمی‌کند، لذا باز هم به این طرف و آن طرف می‌زند، تا بالاخره با همان حال سرگردانی، طعمه گرگ بیابان شده و هلاک می‌گردد.

مسلمانی هم که امام ندارد، همین طور است. او چون مسلمان است، می‌خواهد خدا را بندگی کند، تلاش و مجاهدت هم می‌کند، اما از راهی که باید دین خود را اخذ کند، نمی‌رود. چنین کسی هر چند صباحی به یک گروه و یک آیین متمایل می‌شود، ابتدا آن گروه را مؤمن و خداشناس می‌پندارد و گولِ ظواهر اسلامی آنها را می‌خورد، یا فریب اعمال عبادی به ظاهر زیبای آنها را می‌خورد و به آنها می‌گراید، اما پس از مدتی می‌بیند که گمشده‌اش آنجا نیست و به جای آنکه به معرفت و بندگی خدا نزدیک شود، از آن دور شده‌است، لذا آنها را ترک می‌کند.

شب تاریک کنایه از جهل و گمراهی است. اینکه شب را در کنار آنها به سر برد، یعنی اینکه نمی‌داند آنها چه کسانی هستند و فریب ظاهرشان را خورده و با آنها همراه می‌گردد. اما صبح، یعنی وقتی نور

علم بر قلب او می‌تابد و حقیقت کفر آلود و گمراه آنها را می‌شناسد، دیگر نمی‌تواند با آنها همراهی کند و رهبر و پیشوای آنها را دارای صلاحیت‌های لازم برای هدایت به سوی خدا نمی‌یابد. این بیان حال اوست نسبت به بعضی از گروه‌های فکری.

در مورد بعضی از مکاتب دیگر و پیروانشان نیز از دور ایشان را ظاهر الصلاح می‌بیند و فریب ظاهر مسلمانی آنها را می‌خورد؛ ولی وقتی به آنها نزدیک می‌شود، از همان ابتدا طردش می‌کنند، چون ملتزم به اموری است که آنها قبول ندارند و لذا نمی‌توانند او را همراه و هم‌کیش خود بدانند. بنابراین از آنها هم رانده می‌شود. به این ترتیب هیچ مأمن و پناهی نمی‌یابد، هیچ مکتب و آیینی که او را به گمشده‌اش برساند، پیدا نمی‌کند و از همه آنچه دیده، متنفر و رانده شده‌است. لذا سرگردان می‌ماند. از طرفی اعتقاد به خدا و معاد را نمی‌تواند کنار بگذارد و رسالت پیامبر اسلام ﷺ را هم نمی‌تواند منکر شود، و از طرف دیگر آنچه از مکتبهای مختلف دیده و شنیده‌است، پاسخگوی سوالات و اشکالات او و برطرف کننده شبهاتش در مسائل اعتقادی نیستند. این است که سرگردان مانده، پناهی برای خود احساس نمی‌کند. این وضعیت آن قدر ادامه می‌یابد که بالأخره شیطان کار خود را می‌کند و یکی از این جریانات فکری باطل، یا بعضی از افرادی که هیچ صلاحیتی در شناخت دین ندارند، او را از راه به در کرده، نسبت به اصل دین - یعنی اعتقاد به خدا و معاد و نبوت - متزلزل و بی‌ایمان می‌کنند. البته این بی‌ایمانی چه بسا به صورت صریح و علنی نباشد، بلکه با حفظ اسم دین و اسم خدا و معاد، از درون بی‌محتوا می‌شود. در این صورت



شخص ممکن است نماز خود را بخواند اما در دل نسبت به خدا و حقایق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شک داشته و به قیامت هم اعتقاد چندانی نداشته باشد. کسی که با این حال از دنیا رود، عقیده به اسلام و خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ندارد بلکه با حال کفر و نفاق از دنیا رفته است.

برخی از جریانهای فکری معاصر که مدعی روشنفکری هم هستند، شاهد خوبی برای صدق این سخنان هستند. افرادی بدون بصیرت در دین و بی هیچ تخصصی ادعای دین شناسی دارند، کسانی هم فریب آنان را خورده، بدون آنکه خود بفهمند و بدانند، اعتقادات خود را از ریشه از دست می دهند. مشکل از اینجا ناشی شده که اینها نه خود و نه پیروانشان معرفت صحیحی نسبت به اهل بیت علیهم السلام و اینکه باید در امر دین به ایشان رجوع کنند، ندارند و لذا کم کم در ورطه کفر و گمراهی فرو می روند. آری؛ این است نتیجه شناختن امام علیه السلام و حقوق واجب ایشان.

پس حفظ اسلام، یعنی توحید و نبوت و معاد، تنها برای کسانی امکان پذیر است که ولایت اهل بیت علیهم السلام و هدایت ایشان را در امر دین پذیرفته باشند. علت این امر آن است که دسترسی به اعتقادات صحیح و بندگی خدا از غیر طریق وحی امکان ندارد و این تنها اهل بیت عصمت و طهارت هستند که ترجمان وحی الهی می باشند. بنابراین هر کس هر سخن صحیحی در دین - چه اعتقادات و چه اخلاق و احکام - آورده، با واسطه یا بی واسطه از ایشان گرفته است؛ هر چند خودش متوجه نباشد.

بهترین شاهد بر این مدعا، احادیثی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه

اطهار علیهم السلام و حضرت زهرا علیها السلام درباره توحید خدای متعال رسیده است. با توجه به اینکه اصل اصیل و یگانه اساس اسلام و هر دین الهی، توحید است، می توان از این راه به حقیقت ایشان و بطلان دیگران پی برد.

در این خصوص می بینیم که دقیقترین و ظریفترین نکات در توحید که انطباق کامل بر فطرت و وجدان انسانهای عاقل دارد، فقط و فقط از زبان اهل بیت علیهم السلام بیان شده و دیگران - چه مدعیان دروغین امامت و چه غیر آنها - یک سطر از آن سخنان را نه گفته و نه نوشته اند. آنچه بزرگترین متفکران بشری در طول تاریخ ادیان و فلسفه آورده اند، قابل مقایسه با یک کلمه از فرمایشهای اهل بیت علیهم السلام نیست. این حقیقت را کسی که معارف توحیدی ائمه علیهم السلام را بشناسد و آنها را با معارف بشری تا حدودی مقایسه کند، به خوبی درمی یابد.

هیچ یک از متفکران بشری نتوانسته اند بشر را روی مرز توحید - نفی تعطیل و تشبیه - حفظ کنند و بالأخره به یکی از این درّه ها لغزیده اند. اما در مکتب اهل بیت علیهم السلام انسان هر چه با تعالیم ایشان آشنا تر شود، به وجدان توحید حقیقی نزدیکتر می گردد و هرگز به تعطیل یا تشبیه نمی لغزد. این امر برای همه کسانی که با معارف توحیدی قرآن و احادیث، آشنایی عمیق پیدا کنند، قابل تصدیق است.

با این توضیحات روشن می شود که سخنان اهل بیت علیهم السلام در باب توحید، یکی از مصادیق چوپانی ایشان نسبت به امت اسلام است که هر کس ایشان را مرجع و متکای خود قرار دهد، از انحراف و لغزش در آن مصون می ماند.

### رفع اشکال از تشبیه امام علیه السلام به چوپان

ناگفته نماند که تشبیه امام علیه السلام به چوپان و اامت به گله گوسفند، به این معنا نیست که انسانها بدون هدایت امام علیه السلام هیچ خیر و شری را تشخیص نمی دهند و درست همچون گوسفندانی هستند که کورکورانه به دنبال چوپان خود به راه می افتند. چنین برداشتی از تشبیه فوق کاملاً نادرست و خلاف واقع است. در هر تشبیهی همواره یک جهت مشترک میان مشبه و مشبه به وجود دارد که اساس و پایه تشبیه، همان وجه شباهت می باشد. غیر از این وجه، سایر خصوصیات مشبه به را نمی توان بدون دلیل و شاهی که حکایت از قصد گوینده کلام کند، به مشبه سرایت داد.

در تشبیه مورد بحث، انسانها از این جهت که علم کافی برای یافتن راه سعادت اخروی خویش ندارند، مانند گله گوسفند دانسته شده اند که تا چوپانی هدایتشان نکند، راه را از چاه تشخیص نمی دهند. این در حالی است که گوسفندان هم مقدار ناچیزی از فهم و شعور را دارا هستند (مثلاً خطرانی مانند گرگ را می شناسند و از آن فرار می کنند) ولی آن درجه ناچیز برای نجات آنها از لغزشها و انحرافات که تهدیدشان می کند، کافی نیست. پس گوسفند - در حد گوسفند بودنش - خیر و شری برای خود می شناسد. انسانها هم در درجه بسیار بالاتری از گوسفندان دارای فهم و شعور هستند که عقل نامیده می شود و بزرگترین افتخار و مایه برتری انسان بر حیوانات به شمار می آید. اما عقل برای رساندن آنها به درجات کمال انسانی - که بندگی تمام عیار خداوند است - کفایت نمی کند. همین ویژگی وجه شباهت انسانها را به

گوسفندان در نیاز به یک چوپان تشکیل می‌دهد.

مهم این است که همین عقل، نیازمندی انسان را به پیشوایان معصوم و منصوب از جانب خداوند تشخیص می‌دهد و عجز او را از اینکه بدون دستگیری ایشان بتواند مسیر بندگی خدا را به طور صحیح و کامل طی کند، برایش آشکار می‌سازد.

پس دنباله‌روی انسانهای عاقل از ائمه علیهم‌السلام به هیچ وجه کورکورانه و بی‌دلیل نیست، بلکه لزوم آن را عقل انسانی تصدیق می‌نماید. بنابراین نمی‌توانیم پیروی عقلا از پیشوایان الهی را از روی ناهمی - و به تعبیری گوسفندوار - بدانیم. تشبیه امت به گله گوسفند، نباید باعث چنین سوء برداشت مغرضانه‌ای بشود.

## درس دهم: معرفت امام علیه السلام؛ سرچشمه همه خیرات

مطالب گذشته این واقعیت را روشن می‌کند که شناخت و تبعیت از اهل بیت عصمت و طهارت، نه صرفاً از باب تعبد بلکه به حکم عقل انسان است. چرا که انسان خداشناس راهی به سوی خداوند جز آنچه خود او قرار داده، ندارد و از غیر این راه نمی‌تواند به رضا و سخط الهی آگاه شود. عاقلی که از پس پرده غیب خبر ندارد، دنبال کسی که او هم مانند خودش جاهل و نادان است، نمی‌رود، بلکه کسی را می‌جوید که به آنچه او نمی‌داند، آگاهی کامل دارد. اگر چنین کسی را شناخت، دیگر در اینکه باید او را پیروی کند، تردید و تأمل نمی‌کند.

### عقلی بودن لزوم تبعیت از امام علیه السلام

پس مراجعه انسانها به ائمه اطهار علیهم السلام از باب مراجعه جاهل به عالم و یک حکم عقلی است و امر تحکمی و تعبدی محض نمی‌باشد. همان‌طور که عاقل، در امور مادی و دنیوی خود، اگر نسبت به چیزی

نادان باشد، به دانا و متخصص آن مراجعه می‌کند و به هر چیزی از راه خودش وارد می‌شود، در امور معنوی و اخروی هم عقل همین‌گونه حکم می‌کند. لذا در بحث لزوم معرفت امام علیه السلام به همین حکم عقل تنبّه داده شده‌است. امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

يَا أَبَا حَمْزَةَ، يَخْرُجُ أَحَدُكُمْ فَرَسِيخَ فَيَطْلُبُ لِنَفْسِهِ دَلِيلًا. وَأَنْتَ بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَجْهَلُ مِنْكَ بِطُرُقِ الْأَرْضِ. فَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ دَلِيلًا.<sup>۱</sup>

ای ابو حمزه، هر یک از شما که بخواند چند فرسخ مسافتی را طی کند، برای خود راهنمایی می‌گیرد. و تو نسبت به راه‌های آسمان از راه‌های زمین نادانتر هستی. پس برای خود راهنمایی بگیر.

راه‌های آسمان، راه‌های هدایت الهی است که از طریق وحی به کسانی تعلیم داده شده و هر کس این علم را دارد، به حکم عقل باید از او تبعیت کرد. اگر به جز چهارده معصوم علیهم السلام در امت اسلام کسی این آگاهی را داشته باشد، از او هم می‌توان تبعیت کرد. اما این دانایی منحصر به چهارده نفر از امت اسلام است، پس پیروی ما هم باید فقط از اینها باشد. در این امر، پسند یا ناپسند کسی حقیقت را تغییر نمی‌دهد. ما به هر حال محتاج علم ایشان هستیم. بنابراین چه دوست داشته باشیم یا دوست نداشته باشیم، چاره‌ای جز پیروی از ایشان نداریم.

### امام علیه السلام باب خدا

«باب الله» بودن ائمه علیهم السلام به همین جهت است. اگر کسی می خواهد به سر منزل مقصود برسد، باید از این راه برود و از غیر این طریق، راه به جایی نمی توان برد. درست مانند اینکه اگر کسی بیمار شود، به حکم عقل باید به طبیب مراجعه کند. اگر بیماری بگوید من از خود خدا شفا می خواهم و بنابراین سراغ پزشک نمی روم، در خانه می نشینم و دعا می کنم تا خدا مرا شفا بخشد، همه عقلا او را مذمت می کنند. چون کسی که از خدا شفا می خواهد، باید از همان طریقی که خدا شفا را قرار داده، برود و فرض این است که مراجعه به پزشک همان طریق مذکور است. البته در این مثال هیچ پزشکی منصوب و منصوص از طرف خدا نیست، ولی در بحث امامت همه تأکید بر مراجعه به کسانی است که منصوب از طرف خدای متعال هستند و خود، ایشان را «ابواب الله» نامیده است. پس لزوم پیروی از اهل بیت علیهم السلام برای آنان که تا حدی به فضایل و کمالات ایشان پی برده اند، یک حکم عقلی است نه یک دستور تعبّدی محض.

در احادیث مقایسه ای میان واجبات اصلی در اسلام و امر ولایت صورت گرفته است که نمونه ای از آن چنین است:

عَنْ زُرَّارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: بَيْنَ الْإِسْلَامِ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوِلَايَةِ.  
 قَالَ زُرَّارَةُ: فَقُلْتُ: وَ أَيْ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ؟ قَالَ علیه السلام:  
 الْوِلَايَةُ أَفْضَلُ. لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ وَالْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ. ۱

زراره از امام باقر علیؑ نقل می‌کند که فرمودند: اسلام بر پنج چیز بنا شده‌است: نماز و زکات و حج و روزه و ولایت.  
زراره می‌گوید: عرض کردم: کدام یک از اینها برتر هستند؟ فرمود: ولایت برتر است. زیرا ولایت کلید آنها و صاحب ولایت راهنما و نشان‌دهنده آنهاست.

اگر آشنایی با پیامبر ﷺ و اهل بیت ایشان علیهم السلام نبود، نه نماز، نه روزه، نه حج و نه زکات و نه هیچ حکم دیگری در دین برای ما روشن نبود. در مورد اعتقادات هم همین طور است. امیرالمؤمنین علیؑ می‌فرمایند:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَّفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ، وَلَكِنْ جَعَلْنَا  
أَبْوَابَهُ وَصِرَاطَهُ وَسَبِيلَهُ وَالْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ. فَمَنْ عَدَلَ  
عَنْ وِلَايَتِنَا، أَوْ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا، فَإِنَّهُمْ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّاكِبُونَ.  
فَلَا سَوَاءَ مَنِ اعْتَصَمَ النَّاسُ بِهِ وَ لَا سَوَاءَ حَيْثُ ذَهَبَ النَّاسُ  
إِلَى عُيُونِ كَدِرَةٍ يَفْرَغُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ وَ ذَهَبَ مَنْ ذَهَبَ إِلَيْنَا  
إِلَى عُيُونِ صَافِيَةٍ تَجْرِي بِأَمْرِ رَبِّهَا لَانْفَادَ لَهَا وَ لَانْقِطَاعٍ.<sup>۱</sup>

خدای متعال اگر می‌خواست خودش را - مستقیماً و بی‌واسطه - به بندگان می‌شناساند؛ ولی ما را درها و راه و طریق خود و آن جهت و سویی که باید از آن داخل شوند قرار داده‌است. بنابراین کسانی که از ولایت ما روی گردانند، یا دیگری را بر ما ترجیح دهند، از صراط (مستقیم) می‌لغزند. آنها که مردم به ایشان چنگ



زده‌اند (با ما) مساوی نیستند. زیرا مردم (اهل سنت) به سوی چشمه‌های آب تیره رنگی که بعضی از آنها به بعضی دیگر می‌ریزد، روی آورده‌اند اما کسانی که به سوی ما آمدند به سوی چشمه‌های زلالی روی آورده‌اند که به فرمان پروردگارشان جاری هستند، آب آنها تمام نمی‌شود و خشک نمی‌گردند.

خداوند اهل بیت علیهم السلام را واسطه تقرّب به سوی خودش قرار داده است. در هر چیزی حتی در توحید و معرفت خدای یکتا، ایشان واسطه فیض الهی هستند و تا کسی به ایشان رجوع نکند، به توحید حقیقی و معرفت راستین خداوند نایل نمی‌شود و آنچه به دست آورده‌است، از او دستگیری نمی‌کند. کسانی که به سراغ غیر ایشان رفته‌اند، به چشمه زلال علم و معرفت روی نیاورده‌اند. غیر اهل بیت علیهم السلام هم اگر بهره‌ای از آب معرفت برده باشند، آن را با گل ولای و آلودگیهای دیگر مخلوط کرده‌اند و از معرفت خالص الهی بی‌بهره مانده‌اند و بنابراین از صراط مستقیم خداوند دور افتاده‌اند. آن چشمه معرفتی که ناخالصی ندارد و چیزی آب زلال آن را آلوده نکرده، تنها از سینه و دهان اهل بیت علیهم السلام جاری است و تشنگان معرفت را تنها این چشمه می‌تواند سیراب نماید. علم ایشان تمامی ندارد و هیچ‌کس از سر چشمه ایشان تشنه باز نمی‌گردد. پس چرا انسان عاقل که چنین افرادی را شناخته است، سراغ دیگران برود یا در سرسپردگی به اهل بیت علیهم السلام تردید داشته باشد؟! اگر کسی همه چیز خود را از ائمه علیهم السلام بگیرد، محتاج هیچ‌کس نمی‌شود و همه خیرات را می‌تواند با قبول ولایت و سرپرستی ایشان بر خود، کسب کند. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ. وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بَرٍّ. فَمِنَ الْبِرِّ التَّوْحِيدُ وَ  
الصَّلَاةُ وَ الصِّيَامُ وَ كَظْمُ الْغَيْظِ وَ الْعَفْوُ عَنِ الْمَسِيءِ وَ رَحْمَةُ  
الْفَقِيرِ وَ تَعَهُدُ الْجَارِ وَ الْإِقْرَارُ بِالْفَضْلِ لِأَهْلِهِ.<sup>۱</sup>

ما ریشه هر خوبی هستیم. و هر نیکی از شاخه‌های ماست. و از  
جمله نیکی‌هاست: توحید، نماز، روزه، فرو بردن خشم، گذشت از  
خطا کار، ترحم به فقیر، احساس مسؤولیت نسبت به همسایه و  
اعتراف به برتری آن که شایستگی آن را دارد.

اهل بیت (علیهم السلام) چون ساخته دست عنایت و لطف خدا هستند، ریشه  
و منشأ هر خوبی می‌باشند و همه نیکی‌ها از شاخه‌ها و ثمرات وجودی  
درخت اهل بیت (علیهم السلام) است. در صدر همه نیکی‌ها اعتقاد به توحید  
خدای متعال است - که اصل دین می‌باشد - و سپس بقیه خوبیها که فروع  
دین هستند. اصل و فرع دین از طریق معرفت و ولایت اهل بیت (علیهم السلام) به  
دست می‌آید.

### نیاز انسان به امام علی (علیه السلام) در اصول و فروع دین

در آن بخش از اصول و فروع دین که خارج از حوزه کشف عقل  
است و صرفاً باید تعبد حاکم باشد، نیاز انسان به راهنمایی اولیای خدا  
واضح و روشن است. روزه و نماز احکامی هستند که انسان با عقل  
خویش به وجوب آنها پی نمی‌برد، اما وقتی حجت خدا و لسان وحی  
الهی وظیفه انسان را بیان کرد، تعبداً از آن تبعیت می‌کند.  
اما اکثر مسائل دینی این طور نیست. در اصول دین، خصوصاً امر

توحید، و همچنین در بسیاری از فروع، خصوصاً احکام قلبی اخلاقی، برای عقل آدمی روشنایی خاصی وجود دارد. توحید خداوند مطابق فطرت و عقل آدمی است و این را که خدا باید از حد تعطیل و تشبیه خارج باشد، عقل کاملاً تصدیق می‌کند. همچنین فرو بردن خشم و گذشت از خطا کاران و رعایت همسایه و ... اینها اموری عقلانی هستند که حُسن آنها را عاقل می‌فهمد.

آنچه در این‌گونه امور اهمیت دارد، حفظ انسان در مسیر صحیح و عقلانی است و این هدف، در صورتی که انسان به خود وا گذاشته شود، تحقق نمی‌پذیرد. انسان نیازمند تزکیه و تربیت صحیح است و بدون آن، گرچه بسیاری از مسائل را در ابتدا بداند، ممکن است خیلی زود از مسیر درست منحرف شود و آنچه را دارد، از دست بدهد.

وقتی برای انسان عاقل جرقة اعتقاد صحیح به توحید زده شود، فوراً تصدیق می‌کند، اما افکار بشری و القائات نادرست نمی‌گذارند همان اعتقاد صحیح را حفظ کند و انواع وساوس شیطانی یا انسانی او را از حرکت در مسیر درست باز می‌دارند. لذا با اینکه توحید در معارف اهل بیت علیهم السلام بسیار روشن و وجدانی است، اما متأسفانه بسیاری از کسانی که حتی احادیث ائمه علیهم السلام را هم در این مورد دیده و شنیده‌اند، چون از سرِ خضوع و تسلیم با آنها برخورد نکرده‌اند، نتوانسته‌اند خود را از تأثیر سوء افکار بشری مصون بدارند و لذا به توجیه و تأویل آیات و روایات پرداخته‌اند. اینها مصداق آن گروه هستند که در فکر و عمل، دیگران را بر اهل بیت علیهم السلام ترجیح داده‌اند و به جای آنکه سخن دیگران را درباره توحید به سخنان ائمه علیهم السلام محک بزنند، تعالیم دیگران را

اصل گرفته و احادیث را با آنها توجیه و تأویل نموده‌اند. به همین جهت با اینکه مسأله توحید در معارف اهل بیت علیهم السلام از بدیهی‌ترین بدیهیات است، اما بر بسیاری از متفکران و اهل مطالعه هم پوشیده مانده است. پس بشر در امور غیر تعبّدی هم احتیاج به مربّی و معلّم معصوم دارد و باید خود را به او بسپرد تا با دستورات او و طبق برنامه تربیتی او رشد کند و از انحراف در امان بماند. وقتی در خداشناسی - که روشنترین مسأله است - وضعیّت چنین باشد، به طریق اولی در پیغمبر شناسی و امام شناسی و معادشناسی هم که اصول و پایه‌های دین هستند، همین طور خواهد بود. زیرا جنبه‌های تعبّدی در اینها بیش از توحید است. به هر حال هر امر خیری از اهل بیت علیهم السلام سرچشمه می‌گیرد و با تمسّک به ایشان می‌توان به آن دسترسی پیدا کرد:

إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوْلَهُ وَ أَصْلُهُ وَ فَرْعُهُ وَ مَعْدِنُهُ وَ مَأْوَاهُ وَ  
مُنْتَهَاهُ.<sup>۱</sup>

اگر از خوبی یاد شود، شما ابتدای آن و ریشه و شاخه آن و سرچشمه و پناهگاه و انتهای آن هستید.

اصل و فرع خوبیها و ریشه و شاخه نیکیها و ابتدا و انتهای آنها و سرچشمه همه خیرات، ائمه علیهم السلام هستند. نیکی همان است که آنها می‌گویند یا انجام می‌دهند.

۱ - بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۳۳، از عیون اخبار الرضا علیه السلام (عباراتی از زیارت

جامعه کبیره).

### امام علیه السلام؛ پدر دلسوز و مادر مهربان

کدام مربی و معلمی بهتر از اینها که دست پروردگانِ خدای متعال هستند؟! خداوند ولایت و سرپرستی مردم را به اینها سپرده است و ایشان هم در کمالِ محبت و آقایی و بزرگواری به مُوالیانِ خود رسیدگی کرده و با دلسوزی تمام برای آنها پدری و مادری می‌کنند. امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

الْإِمَامُ الْمَاءُ الْعَذْبُ عَلَى الظَّمَاءِ وَ الدَّالُّ عَلَى الْهُدَى وَ  
الْمُنْجِي مِنَ الرَّدَى ... الْإِمَامُ الْأَنْبَسُ الرَّفِيقُ وَ الْوَالِدُ الشَّفِيقُ  
وَ الْأَخُ الشَّقِيقُ وَ الْأُمُّ الْبِرَّةُ بِالْوَلَدِ الصَّغِيرِ وَ مَفْرَعُ الْعِبَادِ فِي  
الدَّاهِيَةِ النَّادِ<sup>۱</sup>

امام آب شیرین و گوارای زمانِ تشنگی و نشانگرِ هدایت و نجات  
بخش از هلاکت است.... امام مونس مهربان و پدرِ دلسوز و  
برادر همسان و مادر تیکوکار برای فرزند کوچک و پناه بندگان در  
گرفتاری سخت است.

پدر دلسوز اگر ببیند که فرزندش راه خطا می‌رود و اشتباهی را  
مرتکب می‌شود، با مهربانی و ملاحظت، او را از خطایش باز می‌دارد و  
به هر قیمتی که شده از سقوط در انحراف نجاتش می‌دهد. برادر، در  
سختیها و گرفتاریها، برادرِ خود را تنها نمی‌گذارد. آن که برادری مانند  
خود دارد، هیچ‌گاه خود را تنها احساس نمی‌کند. مادر مهربان کودکی  
خود را از خودش بیشتر دوست دارد؛ حاضر است به جای او همه

۱ - اصول کافی، کتاب الحجّة، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، ح ۱.

ناراحتیها و مشکلات را تحمل کند اما آن طفل به سختی نیفتد و در دام بلا گرفتار نشود. همه اینها و بالاتر از اینها، در وجود نازنین امام علیه السلام جمع شده و خداوند چنین بزرگواری را مربی و پدر و مادر بندگان خود قرار داده است.

کسی که ولایت چنین امامی را بپذیرد، خود را در کنف حمایت و زیر سایه مهر و عطوفت چنان شخصی قرار داده، دیگر از هیچ خطری نگرانی ندارد و دلش شور چیزی را نمی زند. کدام پدر از امام علیه السلام مهربانتر، آگاهتر، توانمندتر، متقی تر، خداشناس تر و دستگیرتر می توان یافت؟! کارهایی را امام علیه السلام می تواند انجام دهد که از عهده هیچ پدر و مادری در حق فرزندشان بر نمی آید. کسی که چنین ولئی دارد و خود را به او سپرده است، هر جا بخواهد بلغزد یا نفهد یا هوای نفس بر او غلبه کند یا ... در همه این موارد مربی و سرپرست او بالای سرش هست و با آن ویژگیهایی که در مورد ایشان بیان شد، هرگز فرزند خود را رها نمی کند.

وقتی کودکی هنوز راه رفتن بلد نیست، یا در تاریکی می خواهد به راهی که تا به حال نرفته قدم بگذارد، دست خود را در دست پدر می گذارد و اگر چشمانش هم بسته باشد، مطمئن خواهد بود که به مقصد می رسد و از راه منحرف نمی گردد. بندگان خدا کودکانی هستند که باید دست در دست مربی و پدر خود، راه بندگی خدا را طی کنند تا در این راه از شر شیاطین مصون و محفوظ بمانند. اما کسی که امام ندارد و ولایت چنین شخصیتی را گردن نهاده است، همچون کودک بی پدری است که خودش راه را بلد نیست اما می خواهد با افت و خیز و حرکات

بچگانه مسیری را طی کند که بزرگان در آن مسیر به زمین خورده‌اند. آیا امکان پذیر است؟! چنین کسی پناهی ندارد و در مشکلات خود را بی‌پناه احساس می‌کند، ولی اهل معرفت، امام علیه السلام را پناهگاه خود می‌دانند.

### دو نوع هدایت امام علیه السلام

به اعتقاد شیعه هدایتگری امام علیه السلام به دو صورت انجام می‌شود؛ یکی «ارائه طریق» و دیگری «ایصال الی المطلوب». اولی نشان دادن راه است به نادان تا اینکه خود به پای خود آن را طی نماید. دومی حرکت دادن نادان است، اما نه به پای خود بلکه به پای مرتبی و هادی خود. شخص باید خود را از امام علیه السلام جدا نکند تا با همراهی ایشان به مطلوب برسد. بنابراین اعمال ولایت امام علیه السلام در مورد اشخاص ممکن است به هر یک از دو شکل فوق، یا به هر دو صورت با هم، باشد. البته نحوه آن به اختیار خودشان است که چه مقدار لطف و محبت به زیردستان خود داشته باشند. «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ». <sup>۱</sup> ما اگر می‌خواهیم بیشتر مورد لطف ایشان قرار بگیریم، باید ارادت و محبت خود را به آنها بیشتر کنیم و به هر وسیله ممکن توجه و خشنودی آنها را به سوی خود جلب نماییم.

با توجه به مطالب فوق، ارزش و اهمیت «معرفت امام علیه السلام» برای ما روشن می‌شود و اینکه اگر کسی به این گوهر گرانقدر و اکسیر اعظم دسترسی پیدا کند، در حقیقت به سرچشمه همه خوبیها و خیر کثیر،

دست یافته است. امام صادق علیه السلام درباره حکمت در آیه «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»<sup>۱</sup> فرمودند:

طَاعَةَ اللَّهِ وَ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ.<sup>۲</sup>

(منظور از حکمت) فرمانبرداری از خدا و معرفت امام علیه السلام است. حکمت، آن علم مستحکمی است که قابل رخنه و سست شدن نیست. در مسیر هدایت، محکمترین پایه و اساس، اطاعت و فرمانبری از خدا همراه با معرفت امام علیه السلام است که تنها راه تحقق اطاعت خدا می باشد. کسی که امامش را بشناسد و ولایت او را بپذیرد، همه خیرات را به دست می آورد و کسی که امام شناس نباشد، هیچ خیری ندارد. بنابراین خیر کثیر چیزی جز معرفت امام علیه السلام نیست.

۱ - بقره / ۲۷۳: به هر کس حکمت داده شود خیر بسیاری داده شده است.

۲ - اصول کافی، کتاب الحجّة، باب معرفة الامام و الردّ الیه، ح ۱۱.



## پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۷ تا ۱۰

- ۱- آیا به ائمه علیهم‌السلام هم وحی می‌شود؟ توضیح دهید.
- ۲- «معیار حق» بودن اهل بیت علیهم‌السلام را توضیح دهید و لوازم آن را بیان کنید.
- ۳- عبارت «استرعاکم امر خلقه» را توضیح دهید.
- ۴- در تشبیه امام علیه‌السلام به چوپان چه اشکالی ممکن است مطرح شود و پاسخ آن چیست؟
- ۵- توضیح دهید که چگونه شناخت و تبعیت از اهل بیت علیهم‌السلام حکم عقل انسان است.
- ۶- نیاز انسان به راهنمایی اولیای خدا در آن بخش از اصول و فروع دین که در حوزه مستقلات عقلی می‌باشد، از چه جهتی است؟
- ۷- دو نوع هدایت امام علیه‌السلام را بیان کنید. چگونه می‌توان از این هدایت‌ها بهره‌مند شد؟
- ۸- منظور از «حکمت» در آیه شریفه: «و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً» طبق فرمایش ائمه علیهم‌السلام چیست؟ خیر کثیر بودن آن را توضیح دهید.

## درس یازدهم: امام شناسی؛ تنها پایه‌ی خداشناسی

در بحث از معرفت خدا، به این حقیقت اشاره شد که اعطای معرفت از جانب خود خداست و انسان پس از معرفتی او، اگر آن معرفت را بپذیرد و تسلیم شود، وظیفه‌ی خود را درباره‌ی معرفت خدا انجام داده است. چنین کسی را می‌توانیم خداشناس بدانیم و منظور از این تعبیر «خدا باور» است نه کسی که صرفاً حقیقت برایش روشن شده باشد. چه بسا حجّت بر کسی تمام شده و خدا او را به معرفت خود رسانده باشد، اما تا وقتی تسلیم آن نگشته است به او خداشناس گفته نمی‌شود. خداشناس یعنی کسی که پس از نیل به معرفت، آن را تصدیق هم کرده باشد و ما در این بحث اصطلاح «معرفت خدا» را به عنوان فعل اختیاری انسان به همین معنا به کار می‌بریم.

### تعریف خداشناسی صحیح

حال با توجه به این معنا، سخن در این است که خداشناسی بدون امام شناسی امکان ندارد. منظور از امام شناسی هم، نظیر خداشناسی،

این است که شخص پس از معرفی امام علیه السلام از جانب خدا، آن را بپذیرد و تسلیم شود و در حقیقت وظیفه خود را در باب معرفت امام انجام دهد. چنین فردی را امام شناس می‌گوییم. پس امام شناس یعنی معتقد به امام و کسی که امامت ایشان را پذیرفته است. اکنون می‌توانیم تصدیق کنیم که خدا باوری بدون اعتقاد به امام امکان ندارد. زیرا اگر شخص واقعاً تسلیم خدا و بنده اوست، باید نسبت به باب بندگی و تنها راهی که او خود به عنوان عبادت خود معرفی نموده است، حالت تسلیم و پذیرش داشته باشد.

امامت و ولایت، بابی است که خداوند برای بندگی خود باز کرده و عبادت را فقط از این طریق ممکن دانسته است. لذا نمی‌توان پذیرفت که شخصی ادعای معرفت خدا را داشته باشد اما نسبت به این امر، حالت تسلیم نداشته باشد. کسی که خدا را به خدایی باور دارد، باید پیامبرش را هم به پیامبری و امامش را هم به امامت قبول داشته باشد. اگر در یکی از اینها تزلزل و تردید داشته باشد، در حقیقت در خداشناسی تردید کرده و لذا معرفت خدا را ندارد. بنابراین، معرفت امام علیه السلام لازمه لاینفک معرفت خدا می‌باشد. ابو حمزه ثمالی می‌گوید:

قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: إِنَّمَا يَعْبُدُ اللَّهُ مَنْ يَعْرِفُ اللَّهَ. فَأَمَّا مَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ، فَإِنَّمَا يَعْبُدُهُ هَكَذَا ضَلَالًا.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ؛ فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ قَالَ عليه السلام: تَصَدِّقُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَتَصَدِّقُ رَسُولَهُ صلى الله عليه وآله وَ مَوَالَاةُ عَلِيِّ عليه السلام وَ الْأَيْتِمَامُ بِهِ وَ بِأَيْمَةِ الْهُدَى عليه السلام وَ الْبِرَاءَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ عَدُوِّهِمْ.

### هَكَذَا يُعْرِفُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ ۱

امام باقر علیه السلام به من فرمودند: تنها کسی خدا را بندگی می‌کند که معرفت او را داشته باشد. ولی آن که اهل معرفت خدا نیست، او را اینچنین (مانند منکران ولایت) گمراهانه می‌پرستد.

عرض کردم: فدایت کردم؛ معرفتِ خدا چیست؟ فرمود: باور داشتنِ خدای عزوجل و باور داشتن پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم و دوستی و همراهی با علی علیه السلام و پذیرفتن امامتِ او و ائمه هدی علیهم السلام و بیزاری جستن از دشمنانِ ایشان به سوی خدای عزوجل. این است معرفت خداوند عزوجل.

ملاحظه می‌شود که پذیرفتن پیامبر به پیامبری و امام به امامت، جزء معرفتِ خدا قرار دارد. این از آن جهت است که خدا باوری، بدون اعتقاد به باب بندگی خداوند امکان ندارد. حدیث دیگر را در این زمینه جابر جعفی از امام باقر علیه السلام نقل کرده است:

إِنَّمَا يُعْرِفُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ يَعْبُدُهُ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَرَفَ إِمَامَهُ  
مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ. وَ مَنْ لَا يُعْرِفُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَ [لَا] يُعْرِفُ الْإِمَامَ  
مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنَّمَا يُعْرِفُ وَ يَعْبُدُ غَيْرَ اللَّهِ هَكَذَا - وَ اللَّهِ -  
ضَلَالًا ۲

تنها کسی اهل معرفتِ خدا و عبادتِ اوست که هم معرفتِ خدا را داشته باشد و هم امام از ما اهل بیت علیهم السلام را بشناسد. و کسی که خدا را نشناسد و معرفت نسبت به امام از ما اهل بیت نداشته

۱ - اصول کافی، کتاب الحجّة، باب معرفة الامام و الردّ إليه، ح ۱.

۲ - اصول کافی، کتاب الحجّة، باب معرفة الامام و الردّ إليه، ح ۴.

باشد، چنین کسی غیر خدا را شناخته و - قسم به خدا - بندگی غیر خدا را اینچنین گمراهانه کرده است.

چنین کسی در حقیقت به جای خدا از هوا و هوس خود پیروی کرده است و به بیان قرآن گمراهترین فرد به حساب می آید:

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ»<sup>۱</sup> قَالَ: يَعْنِي مَنْ اتَّخَذَ دِينَهُ رَأْيَهُ بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنْ أَيْمَةِ الْهُدَى.<sup>۲</sup>

حضرت امام ابوالحسن علیه السلام درباره قول خدای عزوجل: «و کیست گمراهتر از آن که هدایت الهی را کنار گذاشته و دنبال هوا و هوس خود می رود» فرمود: منظور کسی است که دین خود را به جای آنکه از پیشوایان هدایت بگیرد، رأی و نظر خویش قرار داده است.

بنابراین، انکار امام علیه السلام در واقع انکار خدای متعال است. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِمَامًا. ثُمَّ كَانَ الْحَسَنُ عليه السلام إِمَامًا. ثُمَّ كَانَ الْحُسَيْنُ عليه السلام إِمَامًا. ثُمَّ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام إِمَامًا. ثُمَّ كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام إِمَامًا. مَنْ أَنْكَرَ ذَلِكَ كَانَ كَمَنْ أَنْكَرَ مَعْرِفَةَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَ مَعْرِفَةَ رَسُولِهِ صلى الله عليه وآله وسلم.<sup>۳</sup>

۱ - قصص / ۵۰.

۲ - اصول کافی، کتاب الحجّة، باب فیمن دان الله عزوجل بغیر امام...، ح ۱.

۳ - اصول کافی، کتاب الحجّة، باب معرفة الامام و الردّ إليه، ح ۵.

(پس از پیامبر ﷺ) امیرالمؤمنین علی (ع) امام بودند؛ و بعد از ایشان به ترتیب امام حسن علی (ع) و سپس امام حسین علی (ع) و بعد حضرت علی بن الحسین علی (ع) و آنگاه حضرت محمد بن علی علی (ع) امام بودند. کسی که این مطلب را نپذیرد مانند کسی است که معرفت خدا و رسول او را نپذیرفته باشد.

بعد راوی خودش متوجه می شود که امام زمان او حضرت صادق علی (ع) است و این مطلب را سه بار خدمت ایشان عرضه می دارد.

### معنای دقیق «هدایت» و «ضلالت» در قرآن

در اینجا منظور از «هدایت» برای ما روشن می شود و اینکه تا شخص اقرار به ولایت ائمه علیهم السلام نکند، اهل هدایت نیست و آنچه مقبول خدای متعال می باشد، توحید بدون نبوت و نبوت بدون امامت نیست. باید هر سه با هم جمع شوند تا «هدایت» تحقق پیدا کند، و گرنه شخص از «ضلالت» و گمراهی خارج نشده است. در قرآن کریم چنین آمده است:

«وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى»<sup>۱</sup>

من نسبت به کسانی که توبه کرده و ایمان آورده و عمل صالح انجام داده سپس هدایت یافته اند، بسیار بخشاینده هستم.

یعنی مغفرت خدا شامل کسانی می شود که غیر از توبه و ایمان و عمل صالح، هدایت هم یافته باشند. بنابراین با وجود آن سه، هنوز هدایت محقق نشده است. پس هدایت چیست و چگونه محقق

همی شود؟ امام باقر علیه السلام در توضیح همین آیه، این سؤال را پاسخ داده‌اند:

وَاللّٰهُ لَوْ اَنَّهُ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ لَمْ يَهْتَدِ اِلَى وِلايَتِنَا وَ  
مَوَدَّتِنَا وَ مَعْرِفَةِ فَضْلِنَا، مَا اَغْنَى ذَلِكُ عَنْهُ.<sup>۱</sup>

به خدا قسم اگر کسی توبه کرده و ایمان آورده و عمل صالح هم داشته باشد، اما به ولایت و محبت ما و شناخت برتری ما هدایت نشده باشد، هیچ‌یک از آنها فایده‌ای به حالش نخواهد داشت.

پس منظور از ایمان و توبه و عمل صالح در آیه شریفه چیست؟

پاسخ این سؤال را نیز در گفتار امام باقر علیه السلام می‌بینیم:

اَمَّا التَّوْبَةُ فَمِنَ الشِّرْكِ بِاللّٰهِ. وَ اَمَّا الْاِيْمَانُ فَهُوَ التَّوْحِيدُ لِلّٰهِ. وَ  
اَمَّا الْعَمَلُ الصَّالِحُ فَهُوَ اَدَاءُ الْفَرَائِضِ. وَ اَمَّا الْاِهْتِدَاءُ فَبِوَلَاةِ  
الْاَمْرِ وَ نَحْنُ هُمْ.<sup>۲</sup>

منظور از توبه، توبه از شرک به خداست. و منظور از ایمان، توحید نسبت به خداوند است. و عمل صالح هم منظور انجام واجبات می‌باشد. و اما هدایت شدن پس به وسیله صاحبان امر است که ما هستیم.

همچنین در مورد معنای «اهتداء» در آیه شریفه، داوود رقی

می‌گوید:

خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و از ایشان پرسیدم: «فما هذا الهدى بعد التوبة و الايمان و العمل الصالح؟»: منظور از این هدایت پس از توبه و ایمان و عمل صالح چه چیزی است؟

۱ - تفسیر برهان، ج ۳، ص ۴۰، ح ۸.

۲ - تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی، ج ۱، ص ۲۵۷، ح ۳۵۱.

ایشان فرمودند: مَعْرِفَةُ الْأَئِمَّةِ - وَ اللَّهِ - إِمَامٍ بَعْدَ إِمَامٍ. <sup>۱</sup> (منظور از هدایت شدن) معرفت امامان علیهم السلام می باشد. به خدا قسم معرفت یک یک امامان مراد است.

---

۱ - بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۹۸، ح ۶۴، از فضائل الشیعه.



## درس دوازدهم: انکار امام علیه السلام انکار خداست

### شرک منکر ولایت

مطابق آنچه گفتیم، اگر کسی خدا را بشناسد و به او ایمان آورد و احکام الهی را هم عمل کند، اما با ولایت و امامت همه امامان علیهم السلام آشنا نشده و تسلیم ایشان نگردیده باشد، هنوز از گمراهی خارج نشده و اهل نجات نیست. چنین شخصی چه بسا خود را هم مؤمن بداند، اما اگر حقیقت صاحبان امر برایش روشن شده و تسلیم آنها نشده است، در واقع مشرک می باشد نه موحد؛ هر چند خودش نمی داند که چطور مشرک شده است. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَخْبَرَ الْعِبَادَ بِطُرُقِ الْهُدَى وَ شَرَعَ لَهُمْ فِيهَا الْمَنَارَ وَ أَخْبَرَهُمْ كَيْفَ يَسْلُكُونَ فَقَالَ: «وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَى». وَقَالَ: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ

مِنَ الْمُتَّقِينَ»<sup>۱</sup> فَمَنْ اتَّقَى اللَّهَ فِيمَا أَمَرَهُ، لَقِيَ اللَّهَ مُؤْمِنًا بِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ ﷺ. هَيْهَاتَ! هَيْهَاتَ! فَاتَ قَوْمٌ وَ مَاتُوا قَبْلَ أَنْ يَهْتَدُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ آمَنُوا وَ أَشْرَكُوا مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ.

إِنَّهُ مَنْ أَتَى الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا اهْتَدَى. وَ مَنْ أَخَذَ فِي غَيْرِهَا سَلَكَ طَرِيقَ الرَّدَى. وَ صَلَّى اللَّهُ طَاعَةَ وَ لِيَّ أَمْرِهِ بِطَاعَةِ رَسُولِهِ، وَ طَاعَةَ رَسُولِهِ بِطَاعَتِهِ. فَمَنْ تَرَكَ طَاعَةَ وَ لَاءَةَ الْأَمْرِ، لَمْ يُطِعِ اللَّهَ وَ لَا رَسُولَهُ. وَ هُوَ الْأَقْرَارُ بِمَا أَنْزَلَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.<sup>۲</sup>

خداوند متعال به بندگان راههای هدایت را نشان داده و وسیلهٔ روشنایی را در مسیر آنها قرار داده و به ایشان چگونگی طی مسیر را آموخته و فرموده است: «و من نسبت به کسانی که توبه کرده و ایمان آورده و عمل صالح انجام داده سپس هدایت یافته اند، بسیار بخشاینده هستم.» و فرموده است: «خداوند تنها از تقوای پیشگان می پذیرد.» بنابراین کسی که نسبت به او امر الهی، تقوای او را حفظ کند، خداوند را با ایمان به آنچه حضرت محمد ﷺ آورده، ملاقات خواهد کرد. افسوس! افسوس که مردمی از دست رفتند و پیش از آنکه هدایت یابند از دنیا رفتند و گمان داشتند که اهل ایمان هستند ولی بدون آنکه خودشان بفهمند، مشرک شدند.

واقعیت این است که هر کس از درهای خانه ها وارد شود، اهل هدایت است و آن که از غیر در بیاید، راه هلاکت پیموده است.

۱ - مائده (۵) / ۲۷.

۲ - اصول کافی، کتاب الحجّة، باب معرفة الامام و الردّ إليه، ح ۶.

خداوند اطاعت از ولی امر خود را با اطاعت از رسول خود پیوند زده و اطاعت از رسول خود را با اطاعت از خود پیوند زده است. بنابراین هر کس اطاعت از صاحبان امر را ترک کند، نه خدا را اطاعت کرده و نه رسولش را. و این است اقرار به آنچه از جانب خدای عزوجل فر فرستاده شده است.

مشرك بودن این گونه افراد از آن جهت است که وظیفه آنها به عنوان موحد این بوده که فقط تسلیم خدا باشند و در بندگی و عبادت او غیر خدا را با او شریک نگردانند. اما در عمل به جای آنکه از همان خدایی که شناخته و پذیرفته بودند اطاعت کرده و راهی را که او قرار داده طی کنند، از پیش خود و با سلیقه شخصی به مسیری غیر از آنچه خداوند مقرر فرموده رفته اند و در واقع خواسته اند از غیر در وارد خانه شوند. این، در حقیقت شرک است، هر چند خود به شرک بودنش توجه نداشته اند. چنین نبود که آنها وظیفه خود را که اطاعت از رسول صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام است ندانند؛ خیر، آن را می دانستند ولی به عمق این مطلب پی نبرده بودند که سر باز زدن از تسلیم در مقابل حجت خدا، انسان را از وادی توحید خارج کرده، به شرک می کشاند. به همین خاطر از جهتی که نمی دانستند و نمی فهمیدند، مشرک شدند. کسی که مشرک می شود لازم نیست خود، توجه به لوازم اعتقادش داشته باشد. همین که وظیفه اش را می دانسته، حجت برایش تمام بوده، در پیشگاه عدل الهی معذور نیست.

بت پرستان صریحاً خدای متعال را انکار می کنند و منکران ائمه علیهم السلام نیز کسی را انکار می کنند که به صریح احادیث - مطابق آنچه گذشت - انکارش، انکار خداست. خداوند انکار حجت خود را در -

حکم انکار خود دانسته و بنابراین می توان گفت که منکر امامت و ولایت ائمه اطهار علیهم السلام در حقیقت منکر خداوند می باشد؛ هر چند که روی مصلحت هایی برخی احکام دنیوی این دو گروه بایکدیگر متفاوت است.

### مراتب انکار امامت

انکار امامت دارای مراتبی است که برخی از آن مراتب شدیدتر و بعضی خفیف تر است. کسی که ائمه علیهم السلام را به عنوان پیشوایان معصوم خدا و حجتهای الهی شناخته است، اگر تسلیم امامت ایشان نشود، منکر آنان می باشد، اعم از اینکه صریحاً امامت ایشان را نفی کند یا اینکه نفی نکند اما قبول هم نکند. این حالت هم نوعی انکار و رد محسوب می شود. مرتبه شدیدتر این است که با ایشان دشمنی بورزد و تبری از ایشان را وسیله تقرب به سوی خداوند بداند!

همه این حالتها انکار امامت ائمه علیهم السلام است که به فرموده خدای متعال در حکم انکار خود خداست. البته چون این مراتب انکار با یکدیگر تفاوت دارند، بعضی از احکام آنها هم بایکدیگر متفاوت است. مثلاً دشمنی با ائمه علیهم السلام باعث می شود که فرد در دنیا حکم مسلمان نداشته باشد، بدنش همچون بت پرستان پاک نباشد و خوردن ذبیحه اش برای مسلمانان مجاز نباشد و ... اما در مراتب پایین تر چنین احکامی نیست. به هر حال منکران امامت ائمه علیهم السلام با وجود تفاوت هایی که در درجه انکارشان وجود دارد، در یک مرتبه مشترک هستند و آن اینکه تسلیم امامت امامان علیهم السلام نشده اند و از همین جهت کافر و مشرک می باشند. البته تأکید می شود که ممکن است خودشان به اینکه

انکار امامت ائمه علیهم السلام در واقع انکار خداست، علم و توجه نداشته باشند، اما جهل یا غفلت ایشان تأثیری در کفر و شرک آنها ندارد (أَشْرَكُوا مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ). خدای متعال می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ.»<sup>۱</sup>

خداوند از اینکه به او شرک ورزیده شود، نمی‌گذرد. و نسبت به کمتر از شرک برای هر کس که بخواهد آمرزنده است.

بنابراین مهمترین مسأله در دین، همین «امامت» و «ولایت» است که تضمین‌کننده همه چیز است و بدون آن هیچ چیز حتی توحید که اصل و پایه و روح دین است نیز ضمانت کافی برای تحقق یافتن، پیدا نمی‌کند. اگر تعالیم اهل بیت علیهم السلام در باب توحید نبود، هرگز مردم خداشناس در مسیر صحیح خداشناسی باقی نمی‌ماندند و همگان تحت تأثیر القائنات شیطانی، به گمراهی و تشبیه خالق متعال می‌افتادند. اکنون که جوامع حدیثی پُر از خُطَب توحیدی ائمه علیهم السلام است و در قرون گذشته در اختیار بسیاری از متفکران مسلمان قرار گرفته است، باز هم مشاهده می‌کنیم که پیروان راستین ایشان که همان موحدان واقعی هستند، تعدادشان به نسبت دیگران بسیار کم است؛ چه رسد به اینکه فرض کنیم اهل بیت علیهم السلام نبودند و این سخنان را فرموده بودند. در آن صورت می‌توان گفت که دیگر موحد واقعی باقی نمی‌ماند.

به هر حال انکار امامت و ولایت، انکار اصل و اساس دین است و انسان را از دایره توحید خارج ساخته، به وادی شرک می‌راند. البته همان‌طور که گفته شد هیچ اشکالی ندارد که خدای متعال بر

اساس مصالحی برای این گروه از مشرکان در دنیا از لحاظ ظاهر دین احکامی را وضع کند که از بعضی جهات با احکام مؤمنان مشترک و یکسان باشد. مانند اینکه منکران ولایت اگر با اهل بیت علیهم السلام دشمنی نداشته باشند، بدنهایشان پاک است، ولی مشرکان غیر مسلمان که علناً خدا را انکار می کنند، چنین حکمی برایشان نیست. این حکم آنها را از کافر و مشرک بودن خارج نمی سازد و صرفاً به خاطر مصلحتهایی در دنیا قرار داده شده و با مرگ آنها از بین می رود و در آخرت هیچ اثری بر این حکم مترتب نیست.

#### منکر امام علیه السلام مسلمان کافر است

با این وصف نمی توان گفت که «چون شیعیان، منکران ائمه علیهم السلام و ناقضان اقوالشان را کافر و غیر مسلمان نمی دانند، پس ولایت و امامت جزئی از اجزای قطعی ایمان محسوب نمی شود و الا انکار آن به الحاد و ارتداد می کشید».

آری؛ شیعیان، منکران ائمه علیهم السلام را مسلمان می دانند ولی در عین حال ایشان را کافر می شمارند. این کفر در برابر ایمان است نه اسلام. کفری که ضد اسلام باشد، باعث الحاد و ارتداد می شود؛ ولی کفری که ضد ایمان است می تواند با اسلام جمع شود.

بنابراین مسلمان ممکن است کافر باشد ولی این کفر موجب الحاد و ارتداد نمی شود. پس در عین حال که امامت، جزئی از اجزای قطعی ایمان - بلکه اصل و روح آن - است، اما انکار آن، اگر با حفظ ظاهر اسلام باشد، فرد را از شمول احکام اسلام خارج نمی سازد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

حَدَّثَنِي جَبْرِئِيلُ عَنْ رَبِّ الْعِزَّةِ جَلَّ جَلَالُهُ أَنَّهُ قَالَ:

مَنْ عَلِمَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدِي وَ رَسُولِي  
وَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَلِيفَتِي وَ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ وَ لَدِهِ  
حُجَجِي، أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِي، وَ نَجَّيْتُهُ مِنَ النَّارِ بِعَفْوِي،  
وَ أَبَحْتُ لَهُ جِوَارِي، وَ أَوْجَبْتُ لَهُ كَرَامَتِي، وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْهِ  
نِعْمَتِي، وَ جَعَلْتُهُ مِنْ خَاصَّتِي وَ خَالِصَتِي. إِنْ نَادَانِي، لَبَّيْتُهُ. وَ  
إِنْ دَعَانِي، أَجَبْتُهُ. وَ إِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ. وَ إِنْ سَكَتَ، ائْتَدَأْتُهُ. وَ  
إِنْ أَسَاءَ، رَحِمْتُهُ. وَ إِنْ فَرَّ مِنِّي، دَعَوْتُهُ. وَ إِنْ رَجَعَ إِلَيَّ، قَبَلْتُهُ.  
وَ إِنْ قَرَعَ بَابِي، فَتَحْتُهُ.

وَ مَنْ لَمْ يَشْهَدْ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي، أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَ لَمْ  
يَشْهَدْ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدِي وَ رَسُولِي، أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَ لَمْ يَشْهَدْ  
أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَلِيفَتِي، أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَ لَمْ يَشْهَدْ أَنَّ  
الْأَئِمَّةَ مِنْ وَ لَدِهِ حُجَجِي، فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي، وَ صَغَّرَ

فَرَّ بِأَيَاتِي وَ كُتُبِي. إِنْ قَصَدَنِي، حَجَبْتُهُ. وَ إِنْ سَأَلَنِي، حَرَمْتُهُ. وَ  
إِنْ نَادَانِي، لَمْ أَسْمَعْ نِدَاءَهُ. وَ إِنْ دَعَانِي، لَمْ أَسْتَجِبْ دُعَاءَهُ. وَ  
إِنْ رَجَانِي، خَيَّبْتُهُ. وَ ذَلِكَ جَزَاؤُهُ مِنِّي. وَ مَا أَنَا بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ.

جبرئیل از طرف پروردگار عزت برایم حدیث کرد که خدا فرمود:

کسی که تنها مرا شایسته بندگی بداند و محمد را بنده و رسول  
من بداند و علی بن ابی طالب را خلیفه من بداند و پیشوایان از

فرزندان او را حجتهای من بدانند، او را به سبب رحمت خویش وارد بهشت می‌سازم، و به سبب عفو و بخشایش خود از آتش نجاتش می‌دهم، و به او اجازه می‌دهم تا در جوارم باشد، و کرامت خود را برایش حتمی می‌سازم، و نعمت خود را بر او به اتمام می‌رسانم، و او را از خواص و برگزیدگانم قرار می‌دهم. (به طوری که) اگر مرا صدا زند، جوابش را می‌دهم. و اگر مرا بخواند، اجابتش می‌کنم. و اگر از من درخواستی نماید، خواسته‌اش را روا می‌دارم. و اگر سکوت کند (و نخواهد)، خودم ابتدا به نعمت می‌کنم. و اگر بدی کند، او را مورد رحمتش قرار می‌دهم. و اگر از نزد من فرار کند، خودم او را صدا می‌زنم. و اگر به سویم برگردد، او را می‌پذیرم. و اگر در مرا بکوبد، آن را به رویش می‌گشایم.

و کسی که در الوهیت من قائل به توحید نباشد، یا توحید را قبول داشته باشد ولی به اینکه محمد بنده و رسول من است شهادت ندهد، یا به این هم شهادت دهد اما به اینکه علی بن ابی طالب خلیفه من است شهادت ندهد، یا به این هم شهادت دهد اما به اینکه پیشوایان از فرزندان او حجتهای من هستند شهادت ندهد، چنین کسی نعمت مرا انکار کرده، و عظمت مرا کوچک شمرده، و به آیات و کتابهای من کفر ورزیده است. (بنابراین) اگر مرا قصد کند، او را از خود محجوب می‌کنم. و اگر از من درخواست کند، محرومش می‌سازم. و اگر مرا صدا زند، صدایش را نشنیده می‌گیرم. و اگر مرا بخواند، پاسخش را نمی‌دهم. و اگر به من امید بندد، امیدش را ناامید می‌کنم. و این سزای اوست از جانب من. و من ظلم کننده به بندگان نیستم.



ملاحظه می‌شود که منکر ولایت ائمه علیهم السلام هیچ شأن و منزلتی در پیشگاه خدای متعال ندارد و اعتقاد به توحید و نبوت و حتی امامت امیر مؤمنان علیه السلام اگر با انکار سایر ائمه علیهم السلام همراه باشد، سبب جلب عنایت الهی نمی‌شود و مطابق آنچه گذشت، همه خیرات و برکات فقط و فقط با قبول ولایت همه امامان علیهم السلام به دست می‌آید و حدیث فوق گوشه‌ای از نعمات الهی را برای اهل ولایت و معرفت ائمه علیهم السلام بیان می‌کند.

### ولایت؛ شرط ضروری توحید

در همین مورد، حدیث مشهوری است که به نام حدیث «سلسلة الذهب» معروف است، چون در سلسله سند آن، هشت معصوم قرار دارند. حدیث مربوط به وقتی است که حضرت رضا علیه السلام در حرکت خود از مدینه به سوی مرو، به نیشابور رسیدند. در هنگام خروج، اصحاب حدیث خدمت ایشان رسیده و عرض کردند: از نزد ما می‌روی و حدیثی برای ما نمی‌فرمایی تا از آن بهره‌مند شویم؟ و حضرتش در حالی که روی کجاوه نشسته بودند، سر مبارک را از آن بیرون کرده فرمودند:

سَمِعْتُ أَبِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله وسلم يَقُولُ: سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: لَا إِلَهَ

إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي. فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي، أَمِنَ مِنْ عَذَابِي. (فَلَمَّا مَرَّتِ  
الزَّاجِلَةُ نَادَانَا: بِشُرُوطِهَا. وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا.<sup>۱</sup>

... (امام رضا (علیه السلام) از پدرانشان نقل کردند که:) خدای عزوجل فرمود: «لا إله إلا الله» پناهگاه من است. هر کس داخل پناهگاه من گردد، از عذاب من در امان است. (و وقتی مرکب ایشان دور شد، با صدای بلند به ما فرمود:) اما با شرایطی. و من هم جزء آن شرایط هستم.

پس کلمه توحید وقتی نجات دهنده از عذاب الهی خواهد بود که همراه با ولایت ائمه (علیهم السلام) باشد و در واقع توحید خالص فقط در این صورت محقق می‌گردد. لذا ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) همان اثری را دارد که کلمه توحید دارد:

عَنِ الرَّضَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام)،  
عَنِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله وسلم) عَنْ جِبْرِئِيلَ، عَنْ مِيكَائِيلَ، عَنْ إِسْرَافِيلَ، عَنْ  
اللُّوحِ، عَنِ الْقَلَمِ قَالَ: يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: وَوَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ  
أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي. فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي، أَمِنَ مِنْ عَذَابِي.<sup>۲</sup>

امام رضا از پدرانش (علیهم السلام) از جبرئیل، از میکائیل، از اسرافیل، از لوح، از قلم نقل کردند که خدای عزوجل فرمود: ولایت حضرت علی بن ابی طالب پناهگاه من است. هر کس داخل پناهگاه من گردد، از عذاب من در امان است.

۱ - عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، باب ۳۷، ح ۴.

۲ - عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، باب ۳۸، ح ۱.

در حدیث فوق کاملاً بایکدیگر تطبیق می‌کنند. زیرا ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام روح توحید خدای متعال و تضمین‌کننده آن است. ممکن است کسی ظاهراً اهل توحید باشد ولی اگر اهل ولایت نباشد توحیدش پذیرفته نیست. ولی اگر کسی به راستی اهل ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام باشد، هم توحیدش پذیرفته است و هم به نبوت و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اقرار کرده است. زیرا ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام روح و اساس توحید و نبوت می‌باشد. لذا به قول شاعر معاصر:

توحید و نبوت و امامت هر سه در گفتن یک علی ولی الله است<sup>۱</sup>  
البته منظور از گفتن در اینجا اعتقاد و باور قلبی است نه تنها به زبان آوردن بدون اعتقاد قلبی.

### معرفی امیرالمؤمنین علیه السلام از زبان خودشان

انسان عاقل اگر علی علیه السلام را بشناسد، نمی‌تواند تسلیم ولایت و آقایی حضرت بر خود نشود. ایشان خودشان را چنین معرفی می‌کنند:

أَنَا الْهَادِي. أَنَا الْمُهْتَدِي. وَ أَنَا أَبُو الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ زَوْجُ  
الْأَرَامِلِ. وَ أَنَا مُلْجَأُ كُلِّ ضَعِيفٍ وَ مَأْمَنُ كُلِّ خَائِفٍ. وَ أَنَا قَائِدُ  
الْمُؤْمِنِينَ [إِلَى الْجَنَّةِ]. وَ أَنَا حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ. وَ أَنَا عُرْوَةُ اللَّهِ  
الْوُثْقَى وَ كَلِمَةُ اللَّهِ التَّقْوَى. وَ أَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَ لِسَانُهُ الصَّادِقُ  
وَيَدُهُ. وَ أَنَا جَنْبُ اللَّهِ الَّذِي يَقُولُ: «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي

عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ<sup>۱</sup>. وَأَنَا يَدُ اللَّهِ الْمَبْسُوطَةُ عَلَى عِبَادِهِ بِالرَّحْمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ. وَأَنَا بَابُ حِطَّةٍ مَنْ عَرَفَنِي وَعَرَفَ حَقِّي، فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ. لِأَنِّي وَصِيٌّ نَبِيِّهِ فِي أَرْضِهِ وَحُجَّتُهُ عَلَى خَلْقِهِ. لَا يُنْكِرُ هَذَا إِلَّا رَادُّ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى رَسُولِهِ<sup>۲</sup>.

من هدایت کننده هستم. من هدایت شده هستم. و من پدر یتیمان و بیچارگان و شوهر بیوه‌زنان هستم. و من پناه هر ناتوان و آرامگاه هر ترسانی هستم. و من راهبر مؤمنان (به سوی بهشت) هستم. و من ریسمان محکم خداوند هستم. و من دستگیره مطمئن خدا و کلمه تقوای خدا هستم. و من چشم خدا و زبان راستگوی او و دست او هستم. و من پهلوی خدا هستم که فرمود: «تا اینکه کسی نگوید: افسوس بر کوتاهی کردن من نسبت به پهلوی خدا!» و من دست خدا هستم که بر سر بندگانش سایه رحمت و مغفرت را گسترده‌است. و من در آمرزش گناهان هستم. هر کس مرا و حق مرا بشناسد، پروردگارش را شناخته است. زیرا من وصی پیامبر خدا در زمین او و حجت او بر خلقش هستم. این حقیقت را جز کسی که خدا و رسولش را رد می‌کند، انکار نمی‌کند.

«جَنْب» به معنای پهلوی انسان است و لذا وقتی چیزی بسیار بسیار به انسان نزدیک باشد، می‌گویند پهلوی اوست. امیرالمؤمنین علیه السلام که بنده و مخلوق خداست، به اعتبار تقرب زیاد به خدای متعال به نام

۱ - زمر / ۵۶.

۲ - معانی الاخبار، ص ۱۷ و ۱۸.

فصل دوم: ارتباط ایمان با معرفت امام علیه السلام □ ۱۴۷

«جنب الله» خوانده شده و کوتاهی در حق او، کوتاهی در حق خداوند محسوب می‌شود. بقیه تعابیری که در حدیث فوق به کار رفته پیشتر توضیح داده شده است. نکته مهمی که از این حدیث استفاده می‌کنیم همان است که معرفت پروردگار بدون معرفت امام علیه السلام و حق ایشان امکان ندارد. زیرا انکار امام علیه السلام و حق ایشان در حقیقت انکار خدا و رسول اوست.

### روح عبادت: کوچکی در برابر خداوند

با این ترتیب روح عبادات، تسلیم و تعبد نسبت به خدای متعال می‌باشد و اعمالی که از روی تسلیم به پروردگار نباشد، کالبدی بدون روح و جسمی بدون جان است. لذا اگر در عبادت کننده حالت «عجب» پیدا شود، باعث تباهی همه اعمالش می‌گردد. امام صادق (ع) می‌فرمایند:

مَنْ دَخَلَ الْعُجْبَ هَلَكَ<sup>۱</sup>.

هر کس مبتلا به خودپسندی شود، (ایمانش) تباه می‌گردد. چه بسیارند انسانهایی که با انجام همین اعمال عبادی از خدا دور شده‌اند در حالی که به گمان خود تقرب به خدا پیدا کرده‌اند! رسول خدا (ص) می‌فرمایند:

قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: ... إِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ يَجْتَهِدُ فِي عِبَادَتِي فَيَقُومُ مِنْ رُقَادِهِ وَ لَذِيذٍ وَسَادِهِ فَيَهْجِدُ لِي اللَّيَالِيَ فَتَسَعِبُ نَفْسُهُ فِي عِبَادَتِي، فَأَضْرِبُهُ بِالنُّعَاسِ اللَّيْلَةَ وَاللَّيْلَتَيْنِ، نَظْرًا مَنِي لَهْ وَ اِثْقَاءً عَلَيْهِ. فَيَنَامُ حَتَّى يُصْبِحَ فَيَقُومُ وَ هُوَ مَا قِئَتْ لِنَفْسِهِ زَارِيٌّ عَلَيْهَا. وَ لَوْ أُخْلِى بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَا يُرِيدُ مِنْ عِبَادَتِي، لَدَخَلَهُ الْعُجْبُ مِنْ ذَلِكَ فَيُصَيِّرُهُ الْعُجْبُ إِلَى الْفِتْنَةِ بِأَعْمَالِهِ فَيَأْتِيهِ مِنْ ذَلِكَ مَا فِيهِ هَلَاكُهُ لِعُجْبِهِ بِأَعْمَالِهِ وَ رِضَاةٍ عَنْ نَفْسِهِ حَتَّى يَظُنَّ أَنَّهُ قَدْ فَاقَ الْعَابِدِينَ وَ جَازَى فِي عِبَادَتِهِ حَدَّ التَّقْصِيرِ

### فَيَبَاعِدُ مِنِّي عِنْدَ ذَلِكَ وَ هُوَ يَظُنُّ أَنَّهُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ.<sup>۱</sup>

خدای عزوجل فرمود:.... از بندگان مؤمن من وجود دارد کسی که در راه بندگی من کوشش زیاد می‌کند، از خواب و بستر دلپذیر خود برمی‌خیزد و شبها را به بیداری و شب زنده‌داری سپری می‌کند تا آن حد که در راه عبادت من خسته و رنجور می‌گردد. من به خاطر لطف به او و باقی نگه داشتن او در مسیر بندگی، یکی دو شب او را به خواب می‌برم. در نتیجه تا صبح می‌خوابد و وقتی برمی‌خیزد از خودش ناراحت است و خود را سرزنش می‌کند. ولی (حقیقت این است که) اگر او را به حال خودش واگذارم تا مطابق میلش مرا بندگی کند، به خاطر همان عبادتها مبتلا به عجب می‌شود و عجب باعث فریفته شدن او نسبت به اعمالش می‌گردد و در اثر این فریفته شدن (ایمانش) تباه می‌شود. زیرا نسبت به اعمالش خوشحال و از خودش خشنود است تا آنجا که گمان می‌کند بر همه عبادت‌کنندگان برتری یافته و در بندگی‌اش هیچ کوتاهی نکرده‌است. و در این صورت از من دور می‌شود در حالی که به گمان خود به من تقرب پیدا می‌کند.

اگر اعمال عبادی، انسان را در مسیر عبودیت خدا به تسلیم بیشتر درنیاورد، به جای آنکه باعث تقرب انسان به پیشگاه پروردگار گردد، سبب دوری او از رضای خدا می‌شود. اینجاست که گاهی یک گناه نزد خدا از یک کار خوب بهتر می‌شود! امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

سَيِّئَةٌ تَسُوُّكَ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ حَسَنَةٍ تُعْجِبُكَ.<sup>۱</sup>

کار زشتی که تو را ناراحت و غمگین کند، نزد خداوند بهتر است از کار خوبی که باعث خشنودی تو (از خودت) گردد.

کار زشتی که انسان از انجام دادنش ناراحت شود، او را به توبه و تضرع به پیشگاه خدا می‌اندازد، تا از سر تقصیرش بگذرد و همین حالت، مصداق بندگی و تسلیم در برابر خدای متعال است. ولی کار خوبی که انسان را به عجب آورد و از خود راضی و مسرور سازد، در او روح انانیت را زنده می‌کند و هر قدر انسان نزد خود بزرگ جلوه کند، دیگر در برابر خداوند خود را کوچک و خوار نمی‌بیند و این او را از حقیقت بندگی دور می‌نماید.

پس معیار و ملاک بندگی خدا، انجام دادن اعمال عبادی نیست، اینها وقتی عبادت است که انسان را تسلیم خدا و مطیع فرمان او گرداند. به همین جهت است که خدا بنده مؤمن خود را از انجام کار خوبی که روح بندگی را در او از بین می‌برد، باز می‌دارد. این کار خدا از آن جهت است که خیر بنده مؤمن خود را می‌خواهد و لذا کاری می‌کند که او مبتلا به عجب نگردد. البته این عنایت خداوند فقط شامل مؤمنان می‌شود؛ و اینها کسانی هستند که خود را تحت ولایت و سرپرستی پروردگار قرار داده، اختیار و صلاح خویش را به دست او سپرده‌اند، آنها یقین دارند که خداوند بهتر از هر کسی مصلحت آنها را می‌داند و کاری جز به خیر و صلاحشان انجام نمی‌دهد. اینجاست که مسأله راضی بودن به قضای خدا اهمیت خاصی پیدا می‌کند. بنده مؤمن



می‌داند که اگر ولایت و سرپرستی پروردگارش را بپذیرد، هر خوشی یا ناخوشی که ببیند به خیر اوست و شری در آن نیست. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

فَمَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام: يَا مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ، مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ. فَإِنِّي إِنَّمَا ابْتَلِيهِ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ. وَأَعَافِيهِ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ. وَأَزْوِي عَنْهُ مَا هُوَ شَرٌّ لَهُ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ. وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا يَصْلُحُ عَلَيْهِ عَبْدِي. فَلْيَصْبِرْ عَلَى بَلَائِي، وَلْيَشْكُرْ نِعْمَائِي، وَ لِيَرْضَ بِقَضَائِي، أَكْتُبُهُ فِي الصِّدِّيقِينَ عِنْدِي، إِذَا عَمِلَ بِرِضَائِي وَ اطَّاعَ أَمْرِي.<sup>۱</sup>

در آنچه خدای عزوجل به حضرت موسی بن عمران وحی کرد، چنین آمده است: ای موسی بن عمران، من مخلوقی که نزد من محبوبتر از بنده مؤمن من باشد، خلق نکرده‌ام. بنابراین جز این نیست که او را مبتلا و گرفتار می‌سازم به جهت آنچه خیر او در آن است، و معاف می‌دارم به جهت آنچه خیر او در آن است. و آنچه را به ضرر اوست، به جهت آنچه خیر او در آن است، از وی دور می‌دارم. و من بهتر از هر کسی، صلاح حال بنده خود را می‌دانم. حال که چنین است، پس باید بر گرفتاریهایی که برایش پیش می‌آورم، صبر کند و نعمتهای مرا شکر گزارد و به حکم من راضی باشد تا او را از جمله صدیقین در نزد خود بنویسم، اگر به آنچه من می‌پسندم عمل کند و از فرمان من اطاعت کند.

این است مصداق اعمال «ولایت» و سرپرستی خداوند در حق بنده با ایمانش که او را به بهترین نحو اداره می‌کند و اجازه نمی‌دهد در مسیری که صلاحش نیست قرار بگیرد، هر چند که ظاهر آن مسیر، انجام اعمال عبادی و کارهای خوب باشد.

### اعمال ولایت الهی در حق بنده مؤمن

بنابراین بندگی خدا خلاصه می‌شود در اینکه انسان تسلیم پیشگاه او باشد و به آنچه او برایش پسندیده - چه مطابق میلش باشد و چه مخالف - راضی و خشنود باشد. چنین کسی واقعاً «ولایة الله» را پذیرفته است و مؤمن بودن شخص نیز از همین ویژگی مشخص می‌گردد:

... عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: بِأَيِّ شَيْءٍ يَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ بِأَنَّهُ مُؤْمِنٌ؟ قَالَ علیه السلام: بِالتَّسْلِيمِ لِلَّهِ وَ الرِّضَا فِيمَا وَرَدَ عَلَيْهِ مِنْ سُورٍ أَوْ سَخَطٍ.<sup>۱</sup>

... راوی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مؤمن از کجا بداند که مؤمن است؟ فرمود: از تسلیم بودن نسبت به خداوند و خشنودی نسبت به آنچه برایش پیش می‌آید چه مطابق میلش باشد و چه مخالف.

اینجاست که برای انسان مشخص می‌شود همه عبادات، اگر واقعاً عبادت خدا باشند، باید چنین اثری در روح عبادت‌کننده داشته باشند. نماز و روزه و حج و ... اگر آن‌گونه که مورد رضای خداست انجام شوند، شخص را به سوی اینکه راضی به رضای خدا و ناراضی از

۱ - اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الرضا بالقضاء، ح ۱۲.

نارضایتی او باشد، سوق می‌دهند. بنده با ایمان در برابر رضا و سخط الهی از پیش خود رضا و سخطی ندارد؛ آنچه را که خدایش می‌پسندد، دوست دارد و از آنچه خدا برایش کراهت دارد، متنفر است. هر قدر حب و بغض انسان منطبق بر حب و بغض الهی باشد، به همان اندازه از ایمان بهره‌مند شده‌است. این مطلب در احادیث ما تحت عنوان «الْحَبُّ فِي اللَّهِ وَالْبَغْضُ فِي اللَّهِ» آمده‌است. رسول خدا ﷺ می‌فرمایند:

يَا عَبْدَ اللَّهِ، أَحِبُّ فِي اللَّهِ. وَ ابْغِضْ فِي اللَّهِ. وَ وَالِ فِي اللَّهِ. وَ عَادِ فِي اللَّهِ. فَإِنَّهُ لَا تُنَالُ وَ لَا يَتَنَالُ إِلَّا بِذَلِكَ. وَ لَا يَجِدُ رَجُلٌ طَعْمَ الْإِيمَانِ، وَ إِنْ كَثُرَتْ صَلَاتُهُ وَ صِيَامُهُ، حَتَّى يَكُونَ كَذَلِكَ....<sup>۱</sup>

ای بنده خدا، در راه خدا و به خاطر او دوست داشته باش. و به خاطر او تنفر داشته باش. و دوستی و دشمنی‌ات در راه خدا باشد. زیرا ولایت خدا جز از این راه به دست نمی‌آید. و هیچ انسانی، هر چند نماز و روزه‌اش زیاد باشد، طعم ایمان را نمی‌چشد مگر آنکه چنین باشد.

### حب و بغض برای خداوند؛ معیار درجه ایمان

«الْحَبُّ فِي اللَّهِ» یعنی اینکه انسان در راه خدا و به خاطر او دوست داشته باشد، همه دوستی‌هایش به خاطر خدا باشد، کسی و چیزی را که خدا دوست دارد، به این دلیل که محبوب خداست، دوست داشته باشد؛

۱ - بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۳۶، ح ۱، از علل الشرایع، عیون اخبار الرضا علیه السلام،

و همچنین از آنچه مبعوض خداست، به خاطر اینکه مبعوض خداست، بدش بیاید، دوستی و دشمنی او در همه موارد به خاطر خدا باشد. چنین کسی در واقع خدا را ولی و سرپرست خود دانسته و از پیش خود در برابر او اراده‌ای ندارد، خواست خود را در خواست خدا فانی کرده و جز آنچه او می‌خواهد، نمی‌خواهد. این روح ایمان است. اگر کسی از این حالت هیچ بهره‌ای نداشته باشد، مزه ایمان را نمی‌چشد، هر چند که اهل نماز و روزه و سایر عبادات باشد. انجام هر عبادتی، اگر چنین حالتی را در انسان به وجود آورد، طعم ایمان را خواهد چشید و در غیر این صورت، ایمان در ذائقه روحش بی‌مزه جلوه می‌کند. درجه ایمان هر کس به اندازه «حب فی الله» و «بغض فی الله» در اوست. بنابراین حب و بغض در راه خدا معیار درجه ایمان می‌باشد. به همین جهت است که وقتی از امام صادق علیهما السلام سؤال شد که آیا حب و بغض جزء ایمان می‌باشد، فرمودند:

وَهَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ؟!<sup>۱</sup>

آیا ایمان چیزی جز حب و بغض می‌باشد؟!

روح همه اعمال، علاقه یا نفرت انسان است نسبت به کسی که اطاعت یا نافرمانی او را می‌کند. روح طاعت این است که از روی علاقه به خداوند و به خاطر امثال امر او انجام شود. اینکه عبادات باید به قصد «قربة الی الله» صورت پذیرد، نشان‌دهنده همین حقیقت است. روح معصیت هم نفرت و بغض نسبت به خداوند است. پس ارزش مثبت یا منفی داشتن اعمال به همین حب و بغض برمی‌گردد.

۱ - اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الحب فی الله و البغض فی الله، ح ۵.

ملاک دینداری در نزد ائمه علیهم السلام همین «حبّ» و «بغض» براساس دین است. پس اگر چنین حبّ و بغضی در انسان نباشد، هیچ بهره‌ای از دین ندارد. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

كُلُّ مَنْ لَمْ يُحِبَّ عَلَى الدِّينِ وَ لَمْ يُبْغِضْ عَلَى الدِّينِ فَلَا دِينَ لَهُ.<sup>۱</sup>

هر کس حبّ و بغض براساس دین نداشته باشد، دین ندارد. میزان دینداری در هر کس به اندازه حبّ و بغض دینی اوست.

---

۱ - اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الحبّ فی الله و البغض فی الله، ح ۱۶.

## درس چهاردهم: تجلی حب و بغض فی الله در حب و بغض به خاطر اهل بیت علیهم السلام

### دوستی با دوست خدا و دشمنی با دشمن او

حال که چنین است، باید دید چه چیزی محبوب خداست و چه چیزی مبعوض او و چه کسانی محبوب خدا یا مبعوض او هستند، تا انسان محور حب و بغضهای الهی را بشناسد و بتواند ایمان خود را به آن وسیله محک بزند. همین سؤال را کسی که در حدیث قبلی مخاطب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، از ایشان پرسید. سؤالش این بود: از کجا بدانم که دوستی و دشمنی ام در راه خدا بوده؟ و دوست خدا کیست تا با او دوستی کنم؟ و دشمن او کیست تا با او دشمنی کنم؟ حضرت در پاسخ، به امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره کرده، فرمودند:

وَلِيٌّ هَذَا وَلِيُّ اللَّهِ، فَوَالِهِ. وَعَدُوٌّ هَذَا عَدُوُّ اللَّهِ، فَعَادِيهِ. وَالِ وَلِيٌّ هَذَا، وَ لَوْ أَنَّهُ قَاتِلُ أَبِيكَ وَ وَلَدِكَ. وَ عَادِي عَدُوٌّ هَذَا، وَ لَوْ أَنَّهُ

## أَبُوكَ أَوْ وَلَدُكَ.<sup>۱</sup>

دوستِ امیرالمؤمنین علیه السلام دوست خداست، پس با او دوستی کن. و دشمنِ ایشان دشمنِ خداست، پس با او دشمن باش. با دوستِ امیرالمؤمنین علیه السلام دوستی کن هر چند که کشنده پدر و فرزندی باشد. و با دشمنِ ایشان دشمنی کن، هر چند که پدرت یا فرزندت باشد.

این است محور حب و بغض الهی. انسان می‌تواند ایمان خود را به وسیله درجه محبت خود به امیرالمؤمنین علیه السلام و دوستان ایشان و بغض نسبت به دشمنان ایشان، بشناسد.

## اهل بیت علیهم السلام؛ محبوب بالذات خداوند

کسی که می‌خواهد دوستیها و دشمنیهایش برای خدا و در راه او باشد، باید به این مطلب توجه داشته باشد که مطابق روایات فراوانی که شیعه و سنی نقل کرده‌اند، حبیبِ خدا شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است و همین عنوان نشان می‌دهد که محبوبترین خلقِ خدا از نظر خدا ایشان است که لقب «حبیب الله» را اختصاص به خود داده‌است. به دنبال ایشان اهل بیت آن حضرت هستند که در این ویژگی از ایشان جدا نیستند. همان‌طور که پیشتر بیان شد، این چهارده معصوم علیهم السلام برگزیده برگزیدگان الهی هستند و در حقیقت اینها تنها محبوبهای خدا هستند. به این معنا که اگر کسی یا چیزی دیگر محبوبِ خداست، به خاطر

۱ - بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۳۶، ح ۱، از علل الشرایع، عیون اخبار الرضا علیه السلام.

ارتباط و اتصالش با ایشان است؛ و گرنه صرف نظر از انتسابش به اهل بیت علیهم السلام نزد خدا محبوب نیست. در زیارت «آل یس» - منقول از امام عصر عجل الله فرجه - چنین می خوانیم:

أَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ أَنِّي أَشْهَدُ... أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ؛ لِأَحَبِّبَ إِلَا هُوَ وَ أَهْلُهُ.<sup>۱</sup>

تو را شاهد می گیرم ای مولای من که من شهادت می دهم... به اینکه محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بنده و فرستاده اوست؛ محبوبی جز او و اهل بیت او نیست.

خدای متعال همه چیزهای دیگر را به خاطر محبت به ایشان آفریده است. این حقیقت در حدیث شریف کساء به این تعبیر آمده است:

فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: يَا مَلَائِكَتِي وَ يَا سُكَّانَ سَمَوَاتِي، إِنِّي مَا خَلَقْتُ سَمَاءً مَبْنِيَّةً وَ لَا أَرْضًا مَدْحِيَّةً وَ لَا قَمَرًا مُنِيرًا وَ لَا شَمْسًا مُضِيئَةً وَ لَا فَلَكَأ يَدُورُ وَ لَا فَلَكَأ تَسْرِي وَ لَا بَحْرًا يَجْرِي، إِلَّا لِمَحَبَّةِ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَةِ الَّذِينَ هُمْ تَحْتَ الْكِسَاءِ. فَقَالَ الْأَمِينُ جِبْرِئِيلُ: يَا رَبِّ وَ مَنْ تَحْتَ الْكِسَاءِ؟ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: هُمْ أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ وَ مَعْدِنُ الرِّسَالَةِ. وَ هُمْ فَاطِمَةُ وَ أَبُوهَا وَ بَعْلُهَا وَ بَنُوهَا.<sup>۲</sup>

خدای عزوجل فرمود: ای فرشتگان من و ای ساکنان آسمانهای من، من آسمان ساخته شده ای و زمین گسترده شده ای و ماه

۱ - احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۳۱۷.

۲ - احقاق الحق، ج ۲، ص ۵۵۶، به نقل از عوالم.



روشنی و خورشید درخشنده‌ای و فلک چرخنده‌ای و کشتی در حرکتی و دریای جاری خلق نکردم مگر به خاطر محبت به این پنج نفر که زیر کساء هستند. جبرئیل پرسید: ای پروردگار من، زیر کساء چه کسانی هستند؟ خدای عزوجل فرمود: اینها اهل بیت نبوت و سرچشمه رسالت هستند. و اینها عبارتند از: فاطمه و پدرش و شوهرش و فرزندانش.

پس می‌توان گفت تنها محبوبهای خدا اهل بیت علیهم‌السلام هستند و مخلوقات دیگر به خاطر محبت به ایشان خلق شده‌اند. بنابراین محور حبّ فی الله و بغض فی الله، حبّ و بغض به خاطر اهل بیت علیهم‌السلام می‌شود. این همان است که به عنوان اجر رسالت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در قرآن کریم معرفی شده است:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»<sup>۱</sup>.

بگو (ای پیامبر): به خاطر انجام رسالتم از شما خواستار مزدی نیستم مگر مودت به خاطر نزدیکانم.

«مودت» به دوست داشتنی که آثار عملی و خارجی داشته باشد، اطلاق می‌شود؛ بر خلاف «محبت» که بر امر قلبی صرف نظر از آثار خارجی اش هم صدق می‌کند. منظور از «قربى» اهل بیت علیهم‌السلام هستند و تعبیر «فی القربى» در آیه شریفه نظیر «فی الله» است. بنابراین مفاد آیه این می‌شود که اجر رسالت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، دوستی کردن بر محور اهل بیت علیهم‌السلام و به خاطر ایشان است. اگر محبت را دوست داشتن بدانیم، مودت دوستی کردن می‌شود که هم یک امر قلبی است و هم در

خارج اظهار می‌گردد.

ناگفته نماند که تعبیر «فی القربی» معنایی اعم از «للقربی» دارد. اگر اجر رسالت پیامبر ﷺ مودت «للقربی» بود، معنایش دوستی کردن با اهل بیت ﷺ بود، اما «فی القربی» شامل همه اظهار محبت‌ها می‌شود که باید به خاطر اهل بیت ﷺ باشد. همچنین بغض دشمنان آنها را هم شامل می‌گردد. به هر حال آنچه مهم است اینکه دوستیها باید بر محور اهل بیت ﷺ و به خاطر ایشان باشد؛ چرا که دوستی بر محور اهل بیت ﷺ در حقیقت دوستی بر محور خدای متعال می‌باشد.

**مودت فی القربی؛ روح بندگی خداوند**

بنابراین حب فی الله و بغض فی الله در مقام تحقق به حب و بغض فی القربی بر می‌گردد و این همان است که اصل و روح بندگی خدا را تشکیل می‌دهد. یعنی تنها کسی بندگی خدا را می‌کند که اهل بیت ﷺ را دوست بدارد و دشمن ایشان را دشمن بدارد و با دوستان ایشان به خاطر دوستی با اهل بیت ﷺ دوستی کند و با دشمنان ایشان هم به خاطر دشمنی با ایشان، دشمن باشد و به طور کلی همه حب و بغضهایش به خاطر اهل بیت ﷺ باشد؛ جز آنچه آنها می‌پسندند، نپسندد و جز از آنچه آنها از آن کراهت دارند، ناخشنود نباشد. این، حقیقت ایمان و روح بندگی خداست و کسی که راهی به سوی قرب خدا و رضای او می‌جوید، باید صرفاً از این طریق حرکت نماید:

«قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ

سَبِيلًا»<sup>۱</sup>.

بگو (ای پیامبر): به خاطر انجام رسالتم از شما مزدی نمی‌خواهم مگر اینکه کسی بخواهد به سوی پروردگارش راهی را برگزیند. راهی که خدا در پیش روی چنین کسی نهاده‌است، «مودت فی القربی» است. بنابراین هر چند تعبیر «اجر» در اینجا به کار رفته‌است، ولی در واقع از طریق مودت فی القربی، خود انسان است که بهره‌مند می‌گردد و اهل بیت علیهم‌السلام نیازی به این مودت ندارند:

«قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ»<sup>۱</sup>

بگو (ای پیامبر): مزدی که به خاطر انجام رسالتم از شما خواسته‌ام، برای خودتان است.

با توجه به مباحث فوق، سرّ این همه تأکیدی که در روایات ما بر مسأله «محبت» اهل بیت علیهم‌السلام و بغض دشمنان ایشان شده‌است، روشن می‌گردد. یکی از تعبیری که در این خصوص به کار رفته این است که ولایت ایشان و بغض نسبت به دشمنان ایشان، محکمترین دستگیره‌های ایمان است. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأَصْحَابِهِ: أَيُّ عُرَى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ؟  
فَقَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: الصَّلَاةُ. وَقَالَ  
بَعْضُهُمْ: الزَّكَاةُ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: الصِّيَامُ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: الْحَجُّ  
وَ الْعُمْرَةُ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: الْجِهَادُ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: لِكُلِّ مَا قُلْتُمْ فَضْلٌ وَ لَيْسَ بِهِ. وَلَكِنْ أَوْثَقُ  
عُرَى الْإِيمَانِ: الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبَغْضُ فِي اللَّهِ وَ تَوَالِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ

### وَ التَّبَرِّي مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ<sup>۱</sup>

رسول خدا ﷺ به اصحاب خود فرمودند: کدام یک از دستگیره‌های ایمان محکمتر است؟ اصحاب گفتند: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. و برخی گفتند: نماز. و برخی گفتند: زکات. و برخی دیگر گفتند: روزه. و برخی گفتند: حج و عمره. و بعضی گفتند: جهاد.

آنگاه پیامبر خدا ﷺ فرمودند: هر یک از مواردی که گفتید فضیلت دارد ولی هیچ یک محکم‌ترین پایه ایمان نیست. محکم‌ترین پایه ایمان عبارت است از: حبّ به خاطر خدا و بغض به خاطر خدا، و دوستی کردن با اولیای خدا و بیزارى جستن از دشمنان خدا.

اولیای خدا کسانی هستند که خداوند در حدیث کساء، ایشان را معرفی فرموده و دشمنان خدا، دشمنان آنها هستند. دوستی و دشمنی به خاطر خدا عبارت است از اینکه آنچه محبوب اولیای خداست، دوست بداریم و آنچه مبغوض ایشان است، دشمن داشته باشیم. رسول خدا ﷺ می‌فرمایند:

وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ لَايَةُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. وَ حُبُّ عِبَادَةِ اللَّهِ. وَ  
 اتِّبَاعُهُ فَرِيضَةٌ لِلَّهِ. وَ أَوْلِيَاؤُهُ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ. وَ أَعْدَاؤُهُ أَعْدَاءُ اللَّهِ. وَ  
 حَرْبُهُ حَرْبُ اللَّهِ. وَ سَلْمُهُ سَلْمُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.<sup>۲</sup>

ولایت علی بن ابی طالب ولایت خدای عزوجل است. و دوست

۱ - اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الحبّ فی الله و البغض فی الله، ح ۶.

۲ - بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۳۱ و ۳۲، ح ۹، از بشاره المصطفی.

داشتنِ او عبادت خداست. و پیروی از او از طرف خدا واجب است. و دوستانِ او دوستانِ خدا، و دشمنانِ او دشمنانِ خدا هستند. جنگِ با او جنگِ با خداست. و تسلیم بودن نسبت به او، تسلیم بودن نسبت به خدای عزوجل است.

با این ترتیب «تبری» از دشمنان خدا، به معنای بیزاری جستن از دشمنان اهل بیت علیهم السلام است. این تبری لازمه قبول ولایت ائمه علیهم السلام می باشد و از آن جداشدنی نیست.

## پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۱۱ تا ۱۴

- ۱- تعریف خداشناسی صحیح در پرتو فرمایش‌های اهل بیت علیهم‌السلام چیست؟ توضیح دهید.
- ۲- با توجه به آیه شریفه: «و ائمی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحاً ثم اهتدی» و روایات ذیل آن، چه شروطی برای مغفرت الهی بیان شده است؟
- ۳- چگونه سرباز زدن از تسلیم در مقابل حجّت خدا انسان را از وادی توحید، خارج کرده، به شرک می‌کشاند؟ آیا تسلیم نشدن در برابر هریک از احکام فرعی دین نیز منجر به شرک می‌شود؟ توضیح دهید.
- ۴- معنای اینکه منکر امام علیه‌السلام مسلمان کافر است، چیست؟
- ۵- «جنب الله» بودن امیرالمؤمنین علیه‌السلام به چه معناست؟
- ۶- توضیح دهید که چرا ایمان هرکس به اندازه «حبّ فی الله» و «بغض فی الله» در اوست؟
- ۷- چرا تجلّی حبّ و بغض فی الله در حبّ و بغض به خاطر اهل

فصل سوم: نقش تولی و تبری در دینداری □ ۱۶۷

بیت عَلَيْهِمُ است؟

۸- اجر رسالت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را با توجه به آیات ۲۳ شوری،  
۵۷ فرقان و ۴۷ سبأ توضیح دهید.

## درس پانزدهم: موضوعیت و طریقت تبری

### عبادت بودن تبری از دشمنان خدا

برائت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام خودش فی نفسه عبادت و مقرب الی الله است و به اصطلاح، موضوعیت دارد. این معنا از جملاتی از زیارت عاشورا فهمیده می شود:

يا ابا عبد الله، اني اتقربُ الى الله و الى رسوله و الى أمير المؤمنين و الى فاطمة و الى الحسن و إليك بموالاتك و بالبراءة ممن قاتلك و نصب لك الحزب و بالبراءة ممن أسس أساس الظلم و الجور عليكم... و اتقربُ الى الله ثم إليكم بموالاتكم و موالاتكم و بالبراءة من أعدائكم و الناصبين لكم الحزب و بالبراءة من أشياعهم و أتباعهم.



ای اباعبدالله، من به سوی خدا و رسولش و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن علیه السلام و به سوی تو تقرب می‌جویم به وسیله دوستی با تو و بیزاری جستن از آنان که با تو جنگیدند و جنگ با تو را به پا کردند و به وسیله تبری از آنان که اساس ظلم و جور بر شما را بنا نهادند... و تقرب می‌جویم به سوی خدا، سپس به سوی شما، به وسیله دوستی با شما و دوستی با دوستان شما و به وسیله تبری از دشمنان شما و آنان که جنگ با تو را به پا کردند و به وسیله تبری از پیروان آنان و دنبال‌کنندگان راهشان. پس ما همان‌طور که به وسیله ولایت ائمه علیهم السلام، به سوی خدای متعال تقرب می‌جویم، به وسیله برائت از دشمنانشان نیز به او تقرب می‌طلبیم. چنانکه در جملات دیگری از زیارت عاشورا می‌خوانیم، برائت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام نعمت ارزشمندی است که خدا روزی افراد می‌کند:

فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي ... رَزَقَنِي الْبِرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِكُمْ أَنْ يَجْعَلَنِي  
مَعَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.<sup>۱</sup>

پس از خداوندی که بیزاری از دشمنان شما را روزی من گردانید، درخواست می‌کنم که مرا در دنیا و آخرت همراه شما گرداند. صرف‌نظر از این جهت، در باره ضرورت تبری از دشمنان ائمه علیهم السلام از چند طریق می‌توان سخن گفت.

### ۱ - طریقیّت تبرّی برای تحقق دینداری

برای آشنایی با دین صحیح و راه درست بندگی خداوند، برائت از دشمنان آل الله (علیهم السلام) ضروری است. ما اگر بخواهیم دین را به عنوان روش صحیح بندگی خدا به دست آوریم و بدان عمل کنیم، ناگزیر باید دشمنان دین را بشناسیم و کارهایی را که در جهت منحرف کردن آن، انجام داده‌اند، بدانیم. دین توسط رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت ایشان، بیان می‌گردد و ما موظفیم سرپرستی این اولیای الهی را بپذیریم و به دلالت آنان قدم در راه بندگی بگذاریم. به همین شکل، وظیفه داریم دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) را در حدی که وادی ضلالت را تشخیص داده، در امر دین به اشتباه نیفتیم، بشناسیم. در واقع آنچه لازم است شناخت گمراهیها و انحرافات از اصل دین می‌باشد و آشنا شدن با پیشوایان ضلالت از این جهت که ما را از بدعتها و کجرویهای ایشان آگاه می‌کند، ضرورت دارد. این معنا را امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه‌ای که در محلی به نام «ذی قار» ادا فرموده‌اند، چنین تبیین کرده‌اند:

وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكَهُ وَ لَمْ تَأْخُذُوا بِمِثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَقَضَهُ وَ لَنْ تَمَسَّكُوا بِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَبَذَهُ... وَ لَنْ تَعْرِفُوا التَّقْوَى حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَعَدَّى. فَإِذَا عَرَفْتُمْ ذَلِكَ، عَرَفْتُمْ الْبِدْعَ وَ التَّكْلُفَ وَ رَأَيْتُمْ الْفِرْيَةَ عَلَى اللَّهِ وَ عَلَى رَسُولِهِ... وَ رَأَيْتُمْ كَيْفَ هَدَى اللَّهُ مَنْ هَدَى.<sup>۱</sup>

بدانید که هرگز مسیر رشد و هدایت را نخواهید شناخت مگر آنکه کسی را که آن را ترک کرده بشناسید. و پیمان قرآن را ادا نخواهید کرد مگر آنکه کسی را که پیمان شکنی کرده بشناسید. و هرگز متمسک به قرآن نخواهید شد مگر آنکه کسی را که آن را کنار گذاشته بشناسید... و هرگز راه تقوا را نخواهید شناخت مگر آنکه کسی را که از مسیر تقوا تجاوز کرده بشناسید. پس هرگاه چنین معرفتی پیدا کنید، بدعتها و تحمیل نمودن (بر دین) را خواهید شناخت و تهمتها و افتراهایی را که بر خدا و رسولش بسته‌اند... خواهید دید و مشاهده خواهید کرد که خدا چگونه اهل هدایت را هدایت کرده است.

از این فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام به روشنی فهمیده می‌شود که برای شناخت هدایت، ناگزیر باید ضلالت و اهل آن را شناخت. هم بدعتگذاران را باید شناخت و هم با بدعتها باید آشنا بود تا بتوان حساب دین را از غیر دین جدا کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه دیگری چنین می‌فرمایند:

وَ إِنَّمَا بَدَأَ وَقُوعَ الْفِتَنِ مِنْ أَهْوَاءِ تَتَّبِعُ وَ أَحْكَامِ تُبْتَدَعُ يُخَالَفُ  
فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ يَتَوَلَّى فِيهَا رِجَالٌ رِجَالًا. أَلَا إِنَّ الْحَقَّ لَوْ خَلَصَ،  
لَمْ يَكُنْ اخْتِلَافٌ. وَ لَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ، لَمْ يَخْفَ عَلَى  
ذِي حِجْبِي. لَكِنَّهُ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِغْتٌ وَ مِنْ هَذَا ضِغْتٌ  
فَيَمْزِجَانِ فَيَجْلَلَانِ مَعًا. فَهَذَاكَ يَسْتَوِلِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ  
وَ نَجَا الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى. إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ  
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا لَبَسَتْكُمْ فِتْنَةٌ يَرْبُو فِيهَا الصَّغِيرُ وَ

يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ يَجْرِي النَّاسُ عَلَيْهَا وَيَتَّخِذُونَهَا سُنَّةً فَإِذَا غُيِّرَ مِنْهَا شَيْءٌ قِيلَ قَدْ غُيِّرَتِ السُّنَّةُ.

و جز این نیست که آغاز وقوع فتنه‌ها از هواهایی نفسانی است که مورد پیروی قرار می‌گیرد و از احکامی که بدعت گذاشته می‌شود. در این احکام بدعت‌آمیز با حکم خدا مخالفت می‌شود و گروهی ولایت گروه دیگر را می‌پذیرند. آگاه باشید! همانا اگر حق، خالص می‌بود، اختلافی پدید نمی‌آمد. و اگر باطل، خالص می‌بود، بر هیچ عاقلی مخفی نمی‌ماند. ولی مشتی از حق و تکه‌ای از باطل گرفته می‌شود و به هم آمیخته می‌گردد و بدین شکل، هر دو پوشیده می‌مانند. در آن حال است که شیطان بر اولیای خود تسلط می‌یابد و کسانی نجات پیدا می‌کنند که از قبل مورد احسان خداوند قرار گرفته‌اند. من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: چگونه خواهید بود آنگاه که فتنه‌ای طولانی رخ نماید که در آن، خردسالان بزرگ شوند و بزرگسالان پیر گردند و مردم بر اساس آن، عمل کنند و آن را به عنوان سنت بگیرند و اگر چیزی از آن تغییر کند، گفته شود که سنت تغییر کرد!

### بدعت گذاشتن عمدی خلفا در دین

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام روی خود را به سمت اطرافیان خود از خانواده و شیعیان و نزدیکانشان می‌کنند و خطاب به آنان می‌فرمایند:

قَدْ عَمِلَتِ الْوَلَاةُ قَبْلِي أَعْمَالًا خَالَفُوا فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم مَتَّعِدِينَ لِخِلَافِهِ، نَاقِضِينَ لِعَهْدِهِ، مُغَيِّرِينَ لِسُنَّتِهِ. وَ لَوْ حَمَلْتُ النَّاسَ عَلَى تَرْكِهَا وَ حَوَّلْتُهَا إِلَى مَوَاضِعِهَا وَ إِلَى مَا

كَانَتْ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَتَفَرَّقَ عَنِّي جُنْدِي حَتَّىٰ أَبْقَىٰ  
وَحْدِي أَوْ قَلِيلٌ مِّنْ شِيعَتِي الَّذِينَ عَرَفُوا فَضْلِي وَفَرَضَ  
إِمَامَتِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

حاکمان پیش از من، اعمالی انجام دادند که در آن با  
رسول خدا ﷺ مخالفت ورزیده‌اند در حالی که در این مخالفت  
تعمد داشتند، پیمان او را شکستند و سنت او را تغییر دادند. و من  
اگر مردم را مجبور به ترک آن اعمال می‌کردم و آنها را به جای  
اصلی خود که در زمان رسول خدا ﷺ بود، باز می‌گرداندم،  
سپاهیانم از گرد من متفرق می‌شدند تا آنجا که خود تنها می‌ماندم یا  
فقط عده کمی از شیعیانم باقی می‌ماندند که برتری و وجوب  
امامت مرا از کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ پذیرفته بودند.

آنگاه حضرت حدود بیست مورد از مواردی را مثال می‌زنند که  
خلفای گذشته بدعت گذاشته‌اند و ایشان نتوانسته‌اند تغییری در آنها  
ایجاد کنند. سپس می‌فرمایند:

وَ اللَّهِ لَقَدْ أَمَرْتُ النَّاسَ أَنْ لَا يَجْتَمِعُوا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ إِلَّا فِي  
فَرِيضَةٍ وَ أَعْلَمْتُهُمْ أَنَّ اجْتِمَاعَهُمْ فِي النَّوَافِلِ بِدْعَةٌ، فَتَنَادَى  
بَعْضُ أَهْلِ عَسْكَرِي مِمَّنْ يُقَاتِلُ مَعِيَ: يَا أَهْلَ الْإِسْلَامِ، غَيَّرْتَ  
سُنَّةَ عُمَرَ! يَنْهَانَا عَنِ الصَّلَاةِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تَطَوُّعًا! وَ لَقَدْ  
خِفْتُ أَنْ يَثُورُوا فِي نَاحِيَةِ جَانِبِ عَسْكَرِي. مَا لَقِيتُ مِنْ هَذِهِ  
الْأُمَّةِ مِنَ الْفُرْقَةِ وَ طَاعَةِ أُمَّةِ الضَّلَالَةِ وَ الدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ!

به خدا قسم به مردم دستور دادم که در ماه رمضان جز نماز واجب را به جماعت نخوانند و به آنان اعلام کردم که به جماعت خواندن نماز نافله بدعت است، اما یکی از افراد لشکر، از همان کسانی که در کنار من می‌جنگیدند، فریاد زد: ای اهل اسلام، سنت عمر تغییر پیدا کرد! (علی) ما را از نماز مستحبی در ماه رمضان باز می‌دارد! و من ترسیدم که در گوشه‌ای از لشکر شورش به پا کنند. چه‌ها دیدم من از این اقت، از جدایی‌شان و از اطاعتشان در برابر پیشوایان ضلالت و کسانی که به سوی آتش (جهنم) می‌خوانند!

این نمونه‌ای از بدعت‌هایی است که امیرالمؤمنین علی با آن مواجه بودند و می‌بینیم که آنان که این بدعت‌ها را نمی‌شناختند بلکه آن را سنت می‌شمردند، چگونه در مقابل امیرالمؤمنین ایستادند و با امام هدایت مخالفت ورزیدند.

### پیروی از پیشوایان ضلالت

در فرمایش امیرالمؤمنین تعبیر «امامان ضلالت و دعوت کننده به آتش» وجود داشت. باید بدانیم که این بحث ریشه قرآنی دارد و در کتاب شریف اصول کافی، بابی با این عنوان وجود دارد: «باب أَنَّ الْأَئِمَّةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِمَامَانِ: إِمَامٌ يَدْعُو إِلَى اللَّهِ وَ إِمَامٌ يَدْعُو إِلَى النَّارِ». یعنی: «امامان در کتاب خدا بر دو قسمند: امامی که به سوی خدا دعوت می‌کند و امامی که به سوی آتش فرا می‌خواند.»

امام صادق می‌فرمایند:

إِنَّ الْأَئِمَّةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِمَامَانِ. قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ

تعالی: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»<sup>۱</sup> لَا بِأَمْرِ النَّاسِ؛  
يُقَدِّمُونَ أَمْرَ اللَّهِ قَبْلَ أَمْرِهِمْ وَحُكْمَ اللَّهِ قَبْلَ حُكْمِهِمْ. قَالَ: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ»<sup>۲</sup>؛ يُقَدِّمُونَ أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَمْرِ اللَّهِ  
وَ حُكْمَهُمْ قَبْلَ حُكْمِ اللَّهِ وَ يَأْخُذُونَ بِأَهْوَائِهِمْ خِلَافَ مَا فِي  
كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.<sup>۳</sup>

همانا امامان در کتاب خدای عز و جل دو قسمند. خدای متعال می‌فرماید: «و ما آنها را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کنند» نه به امر مردم. آنان امر خدا را بر امر خویش و حکم خدا را بر حکم خویش مقدم می‌کنند. و می‌فرماید: «و ما آنها را امامانی قرار دادیم که به سوی آتش دعوت می‌کنند.» آنان امر خویش را بر امر خدا و حکم خویش را بر حکم خدا مقدم می‌کنند و بر اساس هواهای نفسانی خویش، خلاف آنچه را در کتاب خدای عز و جل می‌باشد، بر می‌گیرند.

باید توجه داشت جعل الهی در مورد ائمه هدی علیهم‌السلام با جعل او درباره ائمه ضلالت متفاوت است. جعل امامان گمراهی، همراه با رضا و اذن تشریحی نسبت به آنچه انجام می‌دهند، نیست؛ بلکه این جعل به معنای اذن تکوینی می‌باشد و مراد این است که خداوند مانع عمل آنان نمی‌شود.

در حدیث دیگری امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند:

۱ - انبیا / ۷۳.

۲ - قصص / ۴۱.

۳ - اصول کافی، کتاب الحجّة، باب أن الائمة فی کتاب الله امامان، ح ۲.

لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ»<sup>۱</sup> قَالَ الْمُسْلِمُونَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَسْتَ إِمَامَ النَّاسِ كُلِّهِمْ أَجْمَعِينَ؟ قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنَا رَسُولُ اللَّهِ إِلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ، وَلَكِنْ سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي أئِمَّةٌ عَلَى النَّاسِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي؛ يَقُومُونَ فِي النَّاسِ فَيُكذِّبُونَ وَيُظْلِمُهُمْ أئِمَّةُ الْكُفْرِ وَالضَّلَالِ وَأَشْيَاعُهُمْ. فَمَنْ وَالَاهُمْ وَاتَّبَعَهُمْ وَصَدَّقَهُمْ، فَهُوَ مِنِّي وَمَعِيَ وَسَيَلْقَانِي. أَلَا وَمَنْ ظَلَمَهُمْ وَكذَّبَهُمْ، فَلَيْسَ مِنِّي وَلَا مَعِيَ وَأَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ»<sup>۲</sup>

وقتی این آیه نازل شد: «روزی که هر گروهی از مردم را با امامشان می‌خوانیم» مسلمانان گفتند: ای رسول خدا، مگر شما امام همه مردم نیستید؟ فرمودند: من فرستاده خدا به سوی همه مردم هستم، ولی پس از من امامانی (از جانب خداوند) بر مردم خواهند بود که از اهل بیت من هستند؛ در میان مردم به پا می‌خیزند ولی مورد انکار قرار می‌گیرند و امامان کفر و گمراهی و پیروانشان به آنها ستم می‌کنند. هرکس که این امامان را دوست بدارد و از آنها تبعیت کند و آنها را تصدیق نماید، از من است و با من است و مرا ملاقات خواهد نمود. آگاه باشید! هرکس به این امامان ظلم روا دارد و تکذیبشان کند، از من نیست و با من نیست و من از او بیزارم.

پس همان‌گونه که راه هدایت، امامانی دارد، وادی ضلالت نیز

۱ - اسراء (۱۷) / ۷۱.

۲ - اصول کافی، کتاب الحجّة، باب انّ الائمة فی کتاب الله امامان، ح ۱.



پیشوایانی دارد که پیروان خود را نهایتاً به آتش می‌برند.

### اِثْمُهُ كُفْرٌ، رِيشُهُ هَر شَرٌّ

امامان کفر با گشودن راه ضلالت، مردم را از قدم نهادن در راه هدایت بازداشتند و به این وسیله، آنان را از همه خیرات محروم ساختند. در اینجا برای آنکه بدانیم آنان با دین خدا چه کردند، به دعایی که از امام صادق علیه السلام نقل شده، استناد می‌کنیم. آن حضرت فرموده‌اند که: از حقوق ما بر شیعیان و دوستانمان این است که پیش از آنکه این دعا را بخوانند، محلّ نماز خود را ترک نکنند. در قسمتی از این دعا می‌خوانیم:

اللَّهُمَّ وَ ضَاعِفَ لِعَتَّتِكَ وَ بِأَسْكَ وَ نَكَالِكَ وَ عَذَابِكَ عَلَي  
الَّذِينَ كَفَرُوا نِعْمَتِكَ وَ خَوَّنَا رَسُولَكَ وَ اتَّهَمَا نَبِيَّكَ وَ بَايَنَاهُ وَ  
حَلَّ عَقْدَهُ فِي وَصِيَّهِ وَ نَبَذَا عَهْدَهُ فِي خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَدْعَا  
مَقَامَهُ وَ غَيَّرَا أَحْكَامَهُ وَ بَدَّلَا سُنَّتَهُ وَ قَلَّبَا دِينَهُ وَ صَغَّرَا قَدْرَ  
حُجَجِكَ وَ بَدَّءَا بِظُلْمِهِمْ وَ طَرَّقَا طَرِيقَ الْغَدْرِ عَلَيْهِمْ وَ  
الْخِلَافِ عَنْ أَمْرِهِمْ وَ الْقَتْلِ لَهُمْ وَ إِزْهَاجِ الْحُرُوبِ عَلَيْهِمْ وَ  
مَنْعِ خَلِيفَتِكَ مِنْ سِدِّ الثَّلْمِ وَ تَقْوِيمِ الْعِوَجِ وَ تَثْقِيفِ الْأَوْدِ وَ  
إِمْضَاءِ الْأَحْكَامِ وَ إِظْهَارِ دِينِ الْإِسْلَامِ وَ إِقَامَةِ حُدُودِ الْقُرْآنِ.<sup>۱</sup>  
خدایا، لعنت و شدت و عقوبت و عذابت را دوچندان کن بر آن دو  
نفر که به نعمت کفر ورزیدند و رسالت را خائن دانستند و به او

تهمت زدند و راه خود را از او جدا کردند و پیمان او را در مورد وصیش گسستند و عهد او را در مورد جانشین بعد از خودش زیر پا گذاشتند و مدعی مقام او شدند و احکامش را تغییر دادند و سنتش را مبدل ساختند (بدعتها را به جای سنتها نشانند) و دینش را وارونه کردند و قدر و منزلت حجتهای تو را کوچک شمردند و آغاز کننده ظلم و ستم بر آنان بودند و راه خیانت به ایشان را هموار ساختند و باب مخالفت با امر ایشان و کشتن ایشان و به پا کردن جنگ با ایشان را گشودند و خلیفه تو را از پر کردن شکافها و راست کردن کژیها و تصحیح انحرافات و اجرای احکام و آشکار نمودن دین اسلام و بر پا داشتن حدود قرآن بازداشتند.

کاری که امامان ضلالت انجام دادند، سبب شد که باب ظلم بر اهل بیت علیهم السلام گشوده شود و راه خیانت به آنان هموار گردد. از همین جهت، آنان پیشوایان گمراهی هستند و سایرین به دنبال آنها رفته‌اند و می‌روند و راهی را که آنان باز کرده‌اند، می‌پیمایند. از این رو ریشه و اصل هرگونه بدی و انحراف و فساد به آنان بازگشت می‌کند. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

عَدُوْنَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ وَ مِنْ قُرُوعِهِمْ كُلُّ قَبِيحٍ وَ فَاحِشَةٍ.<sup>۱</sup>

دشمنان ما ریشه هر بدی هستند و هر کار زشت و ناپسندی از شاخه‌های (درخت) آنهاست.

هر کار زشتی از امامان کفر سرچشمه می‌گیرد؛ زیرا آنان مسیری را

که خدای متعال برای بندگی انسانها معین فرموده بود، منحرف کردند و اهل بیت علیهم‌السلام را که مربیان توحید و عبودیت برای بشریت هستند، خانه‌نشین ساختند و خود را به جای آنها معرفی نمودند. نتیجه این شد که مردم به دست مربیان الهی پرورش نیافتند و در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام تربیت نشدند و به همین دلیل، باب انجام همه کارهای زشت و ناپسند بر ایشان باز شد. کسی که نیاز به دستگیری و تربیت یک مربی الهی دارد، اگر از این نعمت محروم شود و به انواع انحرافات و معاصی گرفتار آید، بیش از هر کس، آن کسانی مقصر هستند که باعث محرومیت او از نعمت وجود آن مربی شده‌اند. البته این امر از گناه و تقصیر خود او - اگر مستضعف نباشد - چیزی کم نمی‌کند.

به طور کلی از کسانی که خود را تحت ولایت دشمنان ائمه علیهم‌السلام قرار می‌دهند، نمی‌توان انتظار داشت که اهل طاعت و ورع گردند. خوبیها، میوه‌هایی هستند که بر شجره طیبه ولایت ائمه هدی علیهم‌السلام می‌رویند و بدیها، حنظل‌های شجره خبیثه ولایت ائمه کفر و ضلالت هستند. هر قدر اتصال با اهل بیت علیهم‌السلام در فرد قویتر باشد، به همان اندازه بیشتر اهل انجام خوبیهاست و در مقابل هر کس از ولایت ائمه هدی دور گردد و تحت سرپرستی دشمنان ایشان که ائمه کفر و ضلالت هستند، باشد، به اندازه اتصال و ارتباطش با آنان، با ارتکاب بدیها سنخیت پیدا می‌کند و اهل معصیت می‌گردد.

در اینجا بحث دقیق و مهمی درباره بعضی از پیروان ائمه کفر که ظاهراً اهل طاعت و تقوا هستند، مطرح می‌شود. کارهای خوب این‌گونه افراد در حقیقت بر درخت وجودشان نرویده و جنبه عاریه و

مصنوعی دارد، مانند میوه سببی که بر درخت حنظل باشد. این میوه، ثمره آن درخت نیست بلکه از جای دیگر روئیده و اکنون به این درخت چسبانده شده است. توضیح سرّ این حقیقت مهم، محتاج بحث مفصّل و دقیقی است که فعلاً در صدد طرح آن نیستیم.

### شریک بودن ائمه کفر در همه جنایات

آنچه اکنون مورد نظر می باشد، این واقعیت است که خدای متعال مرئیانی برای بشریت قرار داد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم آنان را معرفی فرمود، ولی پیشوایان ضلالت، راه را بر این سرچشمه زلال بستند و آب گل آلود را در اختیار مردم قرار دادند. بنابراین وزر و وبال گناهان انسانها به طور غیر مستقیم بر عهده آنان می باشد.

کمیت شاعر می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: به من از حال آن دو نفر خبر دهید. فرمودند:

وَ اللهُ يَا كُمَيْتُ، مَا أَهْرَبِقَ مِحْجَمَةً مِنْ دَمٍ وَ لَا أُخِذَ مَالٌ مِنْ  
غَيْرِ حِلِّهِ وَ لَا قَلْبَ حَجْرٍ عَنْ حَجْرٍ إِلَّا ذَاكَ فِي أَعْنَاقِهِمَا.<sup>۱</sup>

به خدا قسم ای کمیت، هیچ خونی - هرچند ناچیز - ریخته نمی شود و هیچ مالی به حرام گرفته نمی شود و هیچ سنگی از روی سنگی واژگون نمی شود مگر آنکه گناهِش بر گردن آن دو می باشد.

هر جنایتی که صورت می گیرد و هر کار حرامی که انجام می شود، علاوه بر آنکه فاعل آن، شایسته مؤاخذه است، گناهِش بر گردن امامان

ضلالت خواهد بود. چرا که آنان مانع شدند از اینکه مردم در مکتب اهل البیت علیهم السلام تربیت شوند و تقوا و پاکی بیاموزند.

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام چنین روایت شده است:

مَا أَهْرَقَتْ مِخْجَمَةٌ دَمًا إِلَّا وَكَانَ وَزْرُهَا فِي أَعْنَاقِهِمَا إِلَى يَوْمِ  
الْقِيَامَةِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْتَقِصَ مِنْ وَزْرِ الْعَامِلِينَ شَيْءٌ.<sup>۱</sup>

هیچ خونی - هرچند ناچیز - ریخته نمی شود مگر آنکه گناه آن تا روز قیامت به گردن آن دو نفر است بدون اینکه از گناه انجام دهندگان آن چیزی کاسته شود.

## درس شانزدهم: طریقت تبرّی برای قبول شدن اعمال

در درس گذشته یک جهت طریقت تبرّی را توضیح دادیم. در این درس به جهت دیگر می پردازیم.

### ۲ - تولی و تبرّی؛ شرط قبولی و ردّ اعمال

جهت دیگری که باید برای تبیین ضرورت تبرّی از دشمنان خداوند مورد توجه قرار گیرد، این است که این تبرّی در کنار «تولی» نسبت به اهل بیت علیهم السلام شرط مردود یا مقبول شدن همه اعمال و عبادات می باشد. با توجه به مطالبی که در اهمّیت «حبّ فی الله» و «بغض فی الله» گذشت، روشن می شود که معرفت و ولایت امام علیه السلام حقیقت و روح هر عمل عبادی است. بنابراین اگر کسی همه عبادات را انجام دهد اما اهل ولایت خاندان رسالت و عداوت نسبت به دشمنان ایشان نباشد، هیچ یک از آنها دارای روح نبوده، صرفاً نمایشی از عبادت خداوند به شمار می آید. به همین جهت، چنین عملی مقبول درگاه الهی قرار

نمی‌گیرد و رد می‌شود.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

مَنْ عَرَفَ الْإِمَامَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ يَتَوَلَّاهُ ثُمَّ عَمِلَ لِنَفْسِهِ بِمَا شَاءَ مِنْ عَمَلِ الْخَيْرِ، قَبْلَ مِنْهُ ذَلِكَ وَ ضَوْعِفَ لَهُ أَضْعَافاً كَثِيراً فَانْتَفَعَ بِأَعْمَالِ الْخَيْرِ مَعَ الْمَعْرِفَةِ ... وَ كَذَلِكَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا إِذَا تَوَلَّوْا الْإِمَامَ الْجَائِرَ الَّذِي لَيْسَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى.

فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي يَعْفُورٍ: أَلَيْسَ اللَّهُ تَعَالَى قَالَ: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ فَرْعِ يَوْمِنَا آمِنُونَ»؟ فَكَيْفَ لَا يَنْفَعُ الْعَمَلُ الصَّالِحُ مِمَّنْ تَوَلَّى أَيْمَةَ الْجَوْرِ؟ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: وَ هَلْ تَدْرِي مَا الْحَسَنَةُ الَّتِي عِنَاهَا اللَّهُ تَعَالَى فِي هَذِهِ الْآيَةِ؟ هِيَ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ وَ طَاعَتُهُ. وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَ جُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ».<sup>۱</sup> وَ إِنَّمَا أَرَادَ بِالسَّيِّئَةِ انْكَارَ الْإِمَامِ الَّذِي هُوَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى.

ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَنْ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِوَلَايَةِ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَ جَاءَهُ مُنْكَرًا لِحَقِّنَا، جَاحِدًا لِوَلَايَتِنَا، أَكْبَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي النَّارِ.<sup>۲</sup>

۱ - نمل / ۸۹.

۲ - نمل / ۹۰.

۳ - بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۷۰، ح ۱۱، از امالی طوسی.

هر کس امام از اهل بیت پیامبر ﷺ را بشناسد و ولایتش را بپذیرد، اگر کار خیری برای خود انجام دهد، از او پذیرفته است و پاداشی چند برابر برای او قرار داده می‌شود. چنین کسی از اعمال خیر خود با معرفتی که دارد، سود می‌برد... همچنین خدا از بندگان - در صورتی که ولایت امام ستمگری که از جانب خدای متعال نیست، پذیرفته باشند - اعمال خیر را نمی‌پذیرد.

عبدالله بن ابی‌یعفور به آن حضرت عرض کرد: مگر خدای متعال فرموده: «هر کس حسنه بیاورد (پاداشی) بهتر از آن برای اوست و در روز قیامت از بیم و هراس در امان است»؟ پس چگونه عمل صالح برای کسی که ولایت پیشوایان ظلم را پذیرفته باشد، سودی نمی‌بخشد؟ امام صادق (ع) فرمودند: آیا می‌دانی آن «حسنة» ای که خدای متعال در این آیه می‌فرماید چیست؟ آن حسنه، معرفت امام و اطاعت از اوست. و خدای عزوجل فرمود: «و کسانی که سیئه را بیاورند با رو در آتش افکنده می‌شوند. آیا کیفری جز اعمال خویش را می‌بینید؟» و جز این نیست که مراد خدا از «سیئه» انکار امامی است که از جانب خدای متعال باشد. هر کس در روز قیامت، ولایت امام ستمگری را که از جانب خدا نیست بیاورد و با انکار حق ما و ولایت ما در پیشگاه الهی حاضر شود، خدای متعال او را روز قیامت با رو در آتش می‌افکند.

پس ملاک و اصل دینداری، قبول ولایت اهل بیت (ع) است که بدون آن هیچ عملی نفعی نمی‌بخشد. حال اگر کسی با وجود شناخت ائمه هدی (ع) بنا را بر دشمنی و مخالفت با ایشان بگذارد و نسبت به آنها اظهار بغض و کینه‌توزی نماید، چنین کسی به کلی از مسیر دین



خارج است و هیچ کار خوبش - با وجود دشمنی و بغض نسبت به اهل بیت علیهم السلام - برای او سودی ندارد. این فرد اصلاً زیر بار بندگی خدا نرفته و با محور عبودیت و طاعت خدا مخالفت ورزیده است. بنابراین اگر کار خوبی هم انجام دهد، در حقیقت خدا را به مسخره و استهزا گرفته است. به همین جهت از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

سَوَاءٌ عَلَيَّ مَنْ خَالَفَ هَذَا الْأَمْرَ، صَلَّى أَوْ زَنَى.<sup>۱</sup>

برای کسی که مخالف این امر (ولایت) است یکسان است که نماز بخواند یا زنا کند.

و امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

إِنَّ النَّاصِبَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لَا يُبَالِي صَامَ أَمْ صَلَّى، زَنَى أَمْ سَرَقَ. إِنَّهُ فِي النَّارِ. إِنَّهُ فِي النَّارِ.<sup>۲</sup>

همانا دشمن ما اهل بیت تفاوتی نمی‌کند که نماز بخواند و روزه بگیرد یا زنا و دزدی کند. او در آتش است. او در آتش است.

اصل دینداری، در مسیر بندگی خدا بودن است و این منحصرأ با قبول ولایت و امامت ائمه علیهم السلام و برائت از دشمنانشان محقق می‌شود و آنچه ارزش عمل را تعیین می‌کند، همین است. بنابراین آن که چنین ولایتی را نپذیرفته، اعمالش او را نجات نخواهد داد و از این جهت که در آتش خواهد بود، عمل خیر و گناه برای او یکسان است. البته گناه هیچ‌گاه از

۱ - عقاب الاعمال، ص ۴۵۲، ح ۱۷.

۲ - عقاب الاعمال، ص ۴۵۲، ح ۱۸.

گناه بودن نمی افتد و ارتکاب گناه برای چنین شخصی سبب افزایش عذاب خواهد بود، ولی کارهای خوبش از این جهت که او را سعادتمند نمی کند، با اعمال زشت او تفاوتی ندارد.

### اهمیت قالب و ظاهر عبادت

پس روح هر عبادتی «تولی» نسبت به اهل بیت علیهم السلام و «تبری» نسبت به دشمنان ایشان است. اما باید توجه داشت که شکل و قالب اعمال هم مهم است. نباید پنداشت که چون ولایت و معرفت ائمه علیهم السلام روح همه اعمال است، ما به همین روح اکتفا می کنیم و به جسم و کالبد آنها کاری نداریم. این طرز فکر کاملاً نادرست است. زیرا عمل همان طور که روح می خواهد، ظاهر و جسد آن هم باید دقیقاً مطابق آنچه خداوند مقرر فرموده، انجام شود و ذره ای کوتاهی کردن در این زمینه قابل قبول نیست.

در زمان حضور ائمه علیهم السلام هم گاهی کسانی می خواستند از آن همه تأکید ایشان درباره ولایت و معرفت، سوء استفاده کنند و به همین جهت مطالبی را به طور ناقص و تحریف شده به ایشان نسبت می دادند که با واکنش شدید خود ائمه علیهم السلام مواجه می شدند که اجازه سوء برداشت از سخنان خود را به افراد منحرف نمی دادند. مثلاً یک بار به حضرت صادق علیه السلام خبر دادند که شخصی به نام «ابوالخطاب» از قول ایشان نقل کرده است که: «إِذَا عَرَفْتَ الْحَقَّ فَأَعْمَلْ مَا شِئْتَ». یعنی: «وقتی حقیقت را شناختی (پذیرفتی) هر کاری که می خواهی انجام بده.» ایشان در پاسخ فرمودند:

لَعَنَ اللهُ اَبَا الْخَطَّابِ! وَ اللهُ مَا قُلْتُ لَهُ هَكَذَا. وَ لَكِنِّي قُلْتُ لَهُ:  
اِذَا عَرَفْتَ الْحَقَّ فَاَعْمَلْ مَا شِئْتَ مِنْ خَيْرٍ يُقْبَلُ مِنْكَ.<sup>۱</sup>

خدا ابوالخطاب را لعنت کند! به خدا قسم من به او چنین نگفتم، بلکه این‌گونه گفتم: وقتی حقیقت را شناختی (پذیرفتی) هر کار خوبی که می‌خواهی انجام بده که از تو پذیرفته می‌شود.

منظور از شناخت حق در اینجا همان پذیرفتن امر امامت و ولایت ائمه علیهم‌السلام است که ملاک و معیار ایمان می‌باشد. کسی که اهل معرفت ایشان است، در واقع شرط قبولی اعمال را احراز کرده و بنابراین هر کار خوبی که انجام دهد، از او پذیرفته می‌شود. کار خوب آن عملی است که ظاهر و باطنش مطابق فرموده‌ی خدای متعال باشد و چنین عملی فقط از اهل ایمان پذیرفته است.

### ایمان و عمل صالح؛ دو شرط لازم برای سعادت

پس به‌طور کلی پذیرفته شدن اعمال دو شرط دارد: یکی اینکه طبق آنچه خداوند مقرر فرموده، باشد. دوم آنکه انجام دهنده اهل ایمان و معرفت امامان علیهم‌السلام باشد.

این هر دو شرط برای پذیرفته شدن اعمال از انسان لازم است. اگر کاری فی حدّ نفسه خوب باشد، مانند نماز، اما انجام دهنده اهل ولایت و معرفت نباشد، انجام آن هیچ فایده‌ای ندارد و مانند آن است که شخص اصلاً نمازی نخوانده باشد. همان‌طور که اگر کسی بدون وضو نماز گزارد، آن عمل در واقع نماز نیست، منکر امام علیه‌السلام هم اگر یک سری

۱ - بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۷۳، ح ۱۸، از معانی الاخبار.

اعمال خارجی شبیه نماز انجام دهد، در واقع عبادتِ نماز را به جا نیاورده است. چون همان طور که بیان شد، ولایت و معرفت ائمه علیهم السلام روح هر عمل عبادی و حقیقتِ ایمان است که بدون آن هیچ عمل خوب و شایسته‌ای برای انسان، مفید فایده نیست. لذا امام صادق علیه السلام در ادامه فرمایش خود درباره سخن ابوالخطاب چنین فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: «مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ»<sup>۱</sup> وَ يَقُولُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ: «مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»<sup>۲</sup>.

خدای عزوجل می‌فرماید: «مردان و زنانی که کار شایسته انجام دهند در حالی که با ایمان باشند، وارد بهشت می‌شوند و بدون حساب در آنجا روزی داده می‌شوند.» و نیز می‌فرماید: «هر مرد و زنی که کار شایسته انجام دهد در حالی که ایمان دارد، او را به زندگی پاک، زنده می‌داریم.»

عمل شایسته، کاری است که با نظر به خودِ عمل، نیکو و خوب است. اما فاعل و انجام دهنده عمل صالح نیز در اینکه آن عمل، فایده داشته باشد و مقبول درگاه الهی قرار گیرد، کاملاً مؤثر است. اگر فاعل آن، اهل ایمان باشد، عمل، مقبول است و گرنه، در جهت عاقبت به خیری و سعادت اخروی او فایده‌ای ندارد. هر چند چنین عملی ممکن است در دنیا منشأ خیرات و برکاتی گردد، یا حتی در آخرت سبب

۱ - مؤمن / ۴۳.

۲ - نحل / ۹۹.

بعضی تخفیفها در عذاب شود، ولی مطابق سنت الهی موجب سعادت اخروی نمی‌گردد.

اصولاً تفاوت بین اسلام به معنای ظاهری آن و ایمان در همین امر خلاصه می‌شود. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

الْإِسْلَامُ هُوَ الظَّاهِرُ الَّذِي عَلَيْهِ النَّاسُ: شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ  
وَخِدَّةُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَ إِقَامُ الصَّلَاةِ  
وَ إِيْتَاءُ الزَّكَاةِ وَ حَجُّ الْبَيْتِ وَ صِيَامُ شَهْرِ رَمَضَانَ. فَهَذَا  
الْإِسْلَامُ. وَ الْإِيْمَانُ مَعْرِفَةُ هَذَا الْأَمْرِ مَعَ هَذَا. فَإِنْ أَقْرَبَهَا وَ  
لَمْ يَعْرِفْ هَذَا الْأَمْرَ، كَانَ مُسْلِمًا وَ كَانَ ضَالًّا.<sup>۱</sup>

اسلام همین صورت ظاهری است که مردم دارند: شهادت به اینکه شایسته پرستشی جز خدای یگانه بی‌شریک نیست، و اینکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده اوست، و گزاردن نماز و دادن زکات و به جا آوردن حج خانه خدا و روزه گرفتن ماه رمضان. این، اسلام است. و ایمان عبارت است از شناخت این امر (امامت و ولایت) علاوه بر این (اسلام). پس اگر به اسلام اقرار نماید، ولی معرفت نسبت به امر امامت و ولایت نداشته باشد، مسلمان هست ولی در عین حال گمراه می‌باشد.

اسلام بدون ایمان، یک صورت ظاهری نیست. عمل در صورتی واقعاً عبادت خداست که برخاسته و نشأت گرفته از باور قلبی و تسلیم شخص نسبت به پروردگار متعال باشد. آنچنانکه در احادیث تعبیر

۱ - اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب أن الاسلام یحقن به الدّم...، ح ۴.

شده مؤمن کسی است که عمل او نشان‌دهنده یقین و باور قلبی اش باشد. ارزش عبادت در حقیقت به همان یقین قلبی مربوط است. اما وقتی چنین باور و یقینی در کار نباشد، عمل، یک صورت ظاهری بدون محتواست و هیچ ارزشی ندارد. با این ترتیب ممکن است شخص، مسلمان باشد و آثار فقهی اسلام در دنیا بر او مترتب گردد، اما در واقع گمراه باشد. زیرا هدایت، به تحقق ایمان، محقق می‌شود نه اسلام بدون ایمان.

## درس هفدهم: ولایت اهل بیت علیهم السلام روح همه عبادات

### دلالت ولی خدا در همه اعمال

در حدیثی از امام باقر علیه السلام که مبنای اسلام را پنج چیز دانسته‌اند - نماز، زکات، حج، روزه و ولایت - در مقام مقایسه ولایت با چهار پایه قبلی چنین فرموده‌اند:

ذُرْوَةُ الْأَمْرِ وَ سَنَامُهُ وَ مِفْتَاحُهُ وَ بَابُ الْأَشْيَاءِ وَ رِضَا الرَّحْمَنِ  
الطَّاعَةُ لِلْإِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ. إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «مَنْ يُطِيعِ  
الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ  
حَفِظًا». <sup>۱</sup> أَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَ صَامَ نَهَارَهُ وَ تَصَدَّقَ  
بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وِلايَةَ وِلايَةِ اللَّهِ  
فِي وِلايَتِهِ وَ يَكُونُ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلالَتِهِ إِلَيْهِ، مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ

### جَلَّ وَ عَزَّ حَقُّ فِي ثَوَابِهِ وَ لَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ<sup>۱</sup>

بالاترین نقطه و قلّه دین و کلید آن و در همه چیزها و مایه خشنودی خدای مهربان، عبارت است از اطاعت از امام پس از معرفت نسبت به ایشان. خدای عزوجل می فرماید: «کسی که پیامبر را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است. و هر کس زیر بار اطاعت از ایشان نرود، پس (ای پیامبر) ما تو را برای حفظ و نگهداری از او نفرستاده ایم.» توجه داشته باشید که اگر شخصی شبهای خود را به عبادت و روزهایش را به روزه بگذراند و همه دارایی خود را صدقه بدهد و در تمام دوران عمرش به حج رود، اما اهل معرفت و ولایت ولی خدا نباشد تا او را دوست داشته باشد و همراهی کند و همه اعمالش بر طبق راهنمایی و نظر او باشد، چنین کسی بر خدای عزوجل حقی پیدا نمی کند تا او را پاداش دهد و اصلاً از ایمان آورندگان نیست.

آنچه خداوند می خواهد این است که اعمال انسانها تحت هدایت و راهنمایی کسانی باشد که او خود، ایشان را به عنوان ولی و سرپرست و صاحب اختیار مؤمنان قرار داده است. وقتی ولایت ایشان را پذیرفتند، باید همه کارهای خود را بدون استثنا تحت ولایت و سرپرستی آنها قرار دهند. هیچ کاری در این امر استثنا نشده است. چه اعمال جوارحی و چه افعال قلبی و چه افکار انسان، همه و همه باید زیر چتر ولایت و هدایت ائمه (علیهم السلام) قرار گیرد. تنها در این حالت است که می توان گفت شخص بنده خداست. اگر فقط در مسائلی که خودش می پسندد، به



ائمه علیهم السلام رجوع کند و در آنچه نمی‌پسندد، به میل و تشخیص خود عمل نماید، او فقط بنده خدا نیست بلکه در بندگی، خود را و رأی و تشخیص خود را شریک خدا قرار داده است و لذا مؤمن نیست و ثوابها و پادشاهی که به مؤمنان وعده داده شده، شامل حال او نمی‌گردد.

### مأجور نبودن مستضعفان نیکوکار

امام باقر علیه السلام در ادامه فرمایش خود، در باره همین افراد به مطلبی اشاره فرموده‌اند که برای برخی منحرفان مورد سوء برداشت قرار گرفته است. ایشان فرموده‌اند:

أُولَئِكَ الْمُحْسِنُ مِنْهُمْ يُدْخِلُهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ<sup>۱</sup>

خداوند افراد نیکوکار از ایشان را به سبب زیادی رحمت خود وارد بهشت می‌کند.

مرحوم علامه مجلسی در توضیح این فرمایش دو احتمال را مطرح کرده‌اند که یکی از آنها را اظهر دانسته‌اند.<sup>۲</sup> احتمالی که ایشان ترجیح داده‌اند این است که «اولئك» اشاره به مستضعفان از منکران ولایت باشد. یعنی کسانی که بدون هیچ‌گونه تقصیری از نعمت معرفت ائمه علیهم السلام محروم شده‌اند، اینها - همان‌طور که در حلقه اول کتاب بیان شد - «مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ» هستند. یعنی سرنوشت ایشان به امر خداوند موکول شده است. امر الهی - مطابق فرمایش امام باقر علیه السلام - این است که اگر اهل ظلم و جنایت نباشند بلکه اهل عمل به نیکیها و خیرات باشند،

۱ - اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب دعائم الاسلام، ح ۵.

۲ - مرآة العقول، ج ۷، ص ۱۰۸.

خداوند به سبب زیادتی رحمت خود، آنان را به بهشت می‌برد. تعبیر «بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ» دلالت می‌کند بر اینکه بهشتی شدن این افراد به خاطر وعده الهی به آنان نیست. چنانکه قبل از این عبارت فرمودند: «مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ جَلٌّ وَ عَزَّ حَقُّ فِي ثَوَابِهِ.» یعنی اینها مشمول وعده پاداشی که خداوند به مؤمنان داده است نمی‌شوند.

اهل ایمان به خاطر وعده خداوند، استحقاق بهشت را پیدا می‌کنند، ولی به مستضعفان نیکوکار هیچ وعده‌ای از جانب پروردگار تعلق نگرفته است. پس اگر اهل بهشت شوند، نظیر مؤمنان بهشتی نخواهند بود. آری؛ هر چند وعده خداوند به مؤمنان از روی فضل اوست و هیچ‌کس به خاطر اطاعت از پروردگار استحقاق این را که مشمول وعده پاداش الهی شود پیدا نمی‌کند، ولی پس از ابلاغ این وعده، اهل ایمان حقی بر خدای خود پیدا می‌کنند. اما غیر مؤمنان (اعم از نیکوکار و جنایتکار) هیچ حقی بر خداوند ندارند. بنابراین بهشتی شدن خوبان غیر مؤمن به فضل زائد خداوند نسبت به ایشان است، نه اینکه به خاطر وعده الهی - حقی پیدا کرده باشند.

نکته دیگری که از عبارات امام علی (علیه السلام) - «بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ» و «مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ جَلٌّ وَ عَزَّ حَقُّ فِي ثَوَابِهِ» - فهمیده می‌شود این است که بهشتی شدن مستضعفان نیکوکار به معنای پذیرفته شدن اعمال ایشان در پیشگاه الهی نیست. بنابراین اگر ایشان را به خاطر استضعاف و عدم تقصیرشان «معدور» بدانیم، ولی این معدوریت، دلیل «مأجور» بودن آنها نیست. مأجور به کسی می‌توان گفت که عملش مطابق با خواست خدای متعال بوده، مشمول وعده پاداش او گردد، در حالی که این گروه

به تصریح امام باقر علیه السلام هیچ حقی در گرفتن پاداش از خداوند ندارند. به تعبیر دقیق‌تر بهشت رفتن ایشان اجر اعمال خوبشان نیست. خداوند برای مقبول شدن اعمال، شرایطی را معتبر دانسته است که در رأس همه آنها «ایمان» می‌باشد و اینها چون ایمان ندارند، مشمول وعده قبولی اعمال نمی‌گردند. بنابراین با وجود کارهای خوبشان، اگر بهشتی نشوند هم ظلمی به آنها روا نشده است، چون حقی بر خداوند نداشته‌اند. این است که می‌گوییم نمی‌توان ایشان را مأجور دانست.

همچنین اعمال نیک این مستضعفان را به اصطلاح فقهی نمی‌توان «مجزی» دانست. مجزی به عملی گفته می‌شود که مطابق با تکلیف الهی انجام شده و از همین جهت، وظیفه انسان را از عهده‌اش ساقط می‌کند. اینها به تکالیف الهی خود پی نبرده‌اند اما چون مستضعف می‌باشند، در عمل نکردن به تکالیف معذور هستند. این معذوریّت، دلیل بر مجزی بودن اعمال خوبشان در عمل به تکالیف نیست. با این توضیحات، نادانی - اگر نگوییم غرض‌ورزی - نویسنده عبارات ذیل در باره حدیث امام باقر علیه السلام به خوبی روشن و آشکار می‌شود:

«می‌بینیم امام محمد باقر علیه السلام کسانی را که احکام اسلام را از راهی غیر از راه امامی که در نظر شیعه حجّت خداست فهمیده و به آنها عمل کرده‌اند، در صورتی که محسن باشند نه ظالم، اهل بهشت می‌داند. و از اینجا معلوم می‌شود اعمال آنان اگر مخالف حکم واقعی خدا هم باشد، مجزی و موجب اجر است.»<sup>۱</sup>

۱ - نعمت الله صالحی نجف آبادی، مجموعه مقالات، مقاله وحدت اسلامی،

این نویسنده به خاطر همین اشتباهی که - آگاهانه یا ناآگاهانه - مرتکب شده، اشتباه فاحش دیگری را در برداشت از فرمایش امام باقر علیه السلام مطرح کرده است. می‌گوید:

«معرفت امام طریقیّت دارد نه موضوعیّت، چون فقط راه شناختن احکام دین است و نظیر اعتقاد به خدا و معاد نیست که موضوعیّت داشته باشد.»<sup>۱</sup>

بسیار عجیب است که از فرمایش امام علیه السلام درست عکس این مطلب به صراحت استفاده می‌شود. ایشان تأکید فرموده‌اند که اگر کسی همه عبادات - اعم از نماز و روزه و زکات و حج - را انجام دهد، اما همه اینها را بدون ولایت ولیّ خدا به جا آورد، اعمالش هیچ اجر و پاداشی ندارد. با چه تعبیری رساتر از این می‌توان موضوعیّت داشتن معرفت امام علیه السلام را بیان کرد؟! آیا اگر نویسنده سوء غرضی نداشت، این مطلب صریح و روشن را نمی‌فهمید؟!

### ولایت اهل بیت علیهم السلام وسیله امتحان خلائق در دنیا و قبل از آن

از مطالب گذشته دانستیم که اصل ایمان، معرفت امام علیه السلام و قبول ولایت ایشان است. این یک سنّت قطعی الهی است که در کلّ خلقت جریان داشته و دارد و بر همه اهل آسمانها و زمینهایی که خداوند خلق فرموده، حاکم است و اختصاص به انسانهای روی کره زمین در منظومه شمسی و اختصاص به امت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله ندارد. قبل از خلقت

۱ - نعمت الله صالحی نجف آبادی، مجموعه مقالات، مقاله وحدت اسلامی،

خاکی انسانها و از هنگام آفرینش نور و جودی اهل بیت علیهم السلام این سنت جریان داشته است. در یکی از احادیث مربوط به معراج، پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله و سلم چنین فرموده‌اند:

لَيْلَةَ أُسْرِي بِي إِلَى الْجَلِيلِ جَلَّ جَلَالُهُ، أَوْحَى إِلَيَّ: ... يَا مُحَمَّدُ، إِنِّي خَلَقْتُكَ وَ خَلَقْتُ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِهِ مِنْ سِنِّ نُوْرٍ مِنْ نُورِي. وَ عَرَضْتُ وَ لَآئِتِكُمْ عَلَى أَهْلِ السَّمَوَاتِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِينَ. فَمَنْ قَبَلَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. وَ مَنْ جَحَدَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْكَافِرِينَ. يَا مُحَمَّدُ، لَوْ أَنَّ عَبْدًا مِنْ عِبْدِي عَبْدَنِي حَتَّى يَنْقَطِعَ وَ يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي، ثُمَّ أَتَانِي جَاحِدًا لَوِ لَآئِتِكُمْ، مَا غَفَرْتُ لَهُ حَتَّى يُقَرَّ بِوِ لَآئِتِكُمْ.<sup>۱</sup>

شبی که من به سوی پروردگار جلیل - جلّ جلاله - سیر داده شدم (شب معراج) به من چنین وحی فرمود: ... ای محمد، من تو و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از فرزندان او را از اصل نور خود آفریدم. و ولایت شما را بر اهل آسمانها و اهل زمینها عرضه داشتم. پس هر کس آن را پذیرفت، نزد من از مؤمنان گردید. و هر که آن را انکار کرد، از نظر من جزء کافران شد. ای محمد، اگر یکی از بندگانی من آن قدر مرا عبادت کند تا آنکه قطعه قطعه شود و همچون مشک پوسیده گردد، سپس با انکار

۱ - بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۰۰، ح ۶۷، از کتاب مناقب محمد بن احمد بن

ولایتِ شما نزد من آید، من از او نمی‌گذرم تا آنکه به ولایتِ شما اقرار و اعتراف نماید.

آری؛ ملاک ایمان همانا اقرار به ولایتِ اهل بیت علیهم‌السلام است. انسانها قبل از آنکه به عالم دنیا آیند، با اختیار و حرّیتی که داشتند مورد امتحان الهی قرار گرفتند و مادهٔ امتحان، ولایتِ اهل بیت علیهم‌السلام بود. همان‌طور که در دنیای نیز وسیلهٔ امتحان خدا همین امر است و نشانهٔ ولایتِ ایشان، محبت به آن ذوات مقدّسه علیهم‌السلام است. رسول خدا صلی‌الله‌وآله‌وسلم می‌فرماید:

لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدَ اللَّهِ بَيْنَ الصِّفَا وَ الْمَرْوَةِ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ  
ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ حَتَّى يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي، ثُمَّ لَمْ يُدْرِكْ مَحَبَّتَنَا،  
كَبَّهُ اللَّهُ عَلَى مَنْخَرِيهِ فِي النَّارِ. ثُمَّ تَلَا: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ  
أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»<sup>۱</sup>.

اگر بنده‌ای در بین صفا و مروه هزار سال خدا را عبادت کند، آنگاه هزار سال دیگر و پس از آن نیز هزار سال دیگر، تا آنکه همچون مشکِ پوسیده شود، اما محبتِ ما اهل بیت را نداشته باشد، خداوند او را با بینی‌اش در آتش می‌افکند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «(ای پیامبر) بگو: من به خاطر انجامِ رسالتم، مزدی جز مودت در راه نزدیکان نمی‌خواهم.»

### معرفت امام علیه‌السلام؛ ابتدا و انتهای هر عبادتی

به هر حال اصل و روح همهٔ عبادات، معرفت و ولایتِ اهل بیت علیهم‌السلام است. اگر نماز و روزه و حج و زکات را بندگانِ خدا

۱ - تفسیر مجمع‌البیان، ذیل آیهٔ ۲۳ سورهٔ شوری.

آموخته‌اند، به برکت شناختِ خاندان رسالت بوده‌است. اگر آنها نبودند کسی با نماز و روزه و ... آشنا نبود و اگر این عبادات، آثار خود را داشته باشند، عبادت‌کننده را در معرفت و ولایت اهل بیت علیهم‌السلام استوارتر و محکم‌تر می‌سازند. بنابراین می‌توان گفت اول و آخر هر عبادتی، معرفت و ولایت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام است. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

مَا مِنْ شَيْءٍ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ يَعْدِلُ هَذِهِ الصَّلَاةَ. وَ لَا بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ  
وَ الصَّلَاةِ شَيْءٌ يَعْدِلُ الزَّكَاةَ. وَ لَا بَعْدَ ذَلِكَ شَيْءٌ يَعْدِلُ  
الصَّوْمَ. وَ لَا بَعْدَ ذَلِكَ شَيْءٌ يَعْدِلُ الْحَجَّ. وَ فَاتِحَةُ ذَلِكَ كُلِّهِ  
مَعْرِفَتُنَا. وَ خَاتِمَتُهُ مَعْرِفَتُنَا. (۱)

هیچ چیز (از لحاظ اهمیت و ارزش) پس از معرفت، با این نماز  
برابری نمی‌کند. و پس از معرفت و نماز، هیچ چیز با زکات  
برابری نمی‌کند. و پس از اینها هیچ چیز با روزه برابری نمی‌کند.  
و پس از اینها هیچ چیز با حج برابری نمی‌کند. و آغاز و ابتدای  
همه اینها معرفت ما (اهل بیت علیهم‌السلام) است و پایان و انتهای آنها  
هم معرفت ما.

اصل در «معرفت»، معرفت خدای متعال است که روح و حقیقت  
بندگی اوست. اما همان‌طور که بیان شد، لازمه معرفت خدا معرفت  
پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت اوست، به طوری که قبل از هر عبادتی باید  
تسلیم ولایت چهارده معصوم علیهم‌السلام شد و آنگاه از آنها اعمال عبادی را فرا

و حجّ خانه خدا و روزه ماه رمضان و ولایت ما اهل بیت. پس چهار تا از اینها در شرایط خاصی ساقط می‌شوند، ولی ولایت در هیچ شرایطی ساقط نمی‌گردد. کسی که دارایی ندارد، پرداخت زکات بر او واجب نیست. و کسی که مالی ندارد، حج از او ساقط است. و کسی که مریض باشد، نشسته نماز می‌خواند و ماه رمضان را روزه نمی‌گیرد. ولی ولایت برای شخص سالم یا مریض و برای دارا و فقیر در هر شرایطی لازم و ضروری است.

نماز مهم‌ترین فرع دین است، اما در شرایطی برای خانمها به طور کلی ساقط می‌گردد بدون آنکه قضا داشته باشد. در مواقعی همچون بیماری، ایستاده خواندن آن و در صورت عجز، نشسته خواندن آن هم ساقط می‌گردد تا آنجا که به حدّ ایماء و اشاره و حتی خطور دادن قلبی اجزای نماز می‌رسد. سایر فروع دین مانند حجّ و زکات و روزه نیز هر یک در شرایط خاصی واجب نیستند. تنها ولایت اهل بیت علیهم‌السلام است که هیچ‌گونه تخفیفی نسبت به آن برای هیچ‌کس و در هیچ شرایطی داده نشده است. تا وقتی شخص زنده و مکلف است، در برابر این امر قلبی و وظیفه‌اش ساقط نمی‌گردد. البتّه این حدّ اقلّ وظیفه‌ای است که انسان نسبت به قبول ولایت اهل بیت علیهم‌السلام دارد. اظهار این امر قلبی نیز در شرایط خاصّ خود به صورت‌های مختلف و جوب پیدا می‌کند.



## پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۱۵ تا ۱۷

- ۱- موضوعیت داشتن «تبری» و دو جهت طریقیّت داشتن آن را به اختصار توضیح دهید.
- ۲- دو قسم امامی که قرآن معرفی می‌کند با توجه به فرمایش امام صادق علیه السلام چه ویژگی‌ای دارند؟ جعل الهی در مورد هر یک به چه معناست؟
- ۳- چرا هر کار زشتی که صورت می‌گیرد، گناهِش برگردن امامان ضلالت خواهد بود؟
- ۴- چرا کسی که دشمن اهل بیت علیهم السلام است، عمل خیر و گناه برایش یکسان است؟
- ۵- دو شرط کلی برای پذیرفته شدن اعمال چیست؟
- ۶- آیا عمل نیک مشتضعفان را می‌توان مجزی دانست؟ چرا؟ آیا معذور بودن آنها دلیل مأجور بودن آنهاست؟
- ۷- چرا آغاز و پایان هر عبادتی، معرفت و ولایت

فصل سوم: نقش تولی و تبری در دینداری □ ۲۰۳

اهل بیت علیهم السلام می باشد؟

۸- اینکه فرموده اند: خدا در نماز و زکات و حج و روزه، رخصت

قرار داد ولی در ولایت، رخصت قرار نداد، به چه معناست؟

## درس هجدهم: معرفت و انکار امام علیه السلام؛ معیار ایمان و کفر

### معدور نبودن مردم در نشناختن امام علیه السلام

با توجه به اهمیت معرفت و ولایت اهل بیت علیهم السلام و اینکه روح و اصلِ همهٔ اعمال و عبادات می‌باشد، می‌توانیم وجود و عدم آن را ملاک ایمان و کفر بدانیم که در احادیث بر این امر تأکید شده‌است. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

نَحْنُ الَّذِينَ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَنَا. لَا يَسَعُ النَّاسُ إِلَّا مَعْرِفَتَنَا. وَلَا يُعَذَّرُ النَّاسُ بِجَهَالَتِنَا. مَنْ عَرَفَنَا كَانَ مُؤْمِنًا. وَمَنْ أَنْكَرَنَا كَانَ كَافِرًا. وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنَا وَ لَمْ يُنْكِرْنَا، كَانَ ضَالًّا حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى الْهُدَى الَّذِي افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ طَاعَتِنَا الْوَاجِبَةِ. فَإِنْ يَمُتْ عَلَى ضَلَالَتِهِ، يَفْعَلُ اللَّهُ بِهِ مَا يَشَاءُ.<sup>۱</sup>

ما آن کسانی هستیم که خدا اطاعت از ما را واجب فرموده. مردم راهی جز معرفت ما ندارند و به خاطر شناختن ما معذور نیستند. هر کس معرفت ما را داشته باشد، مؤمن، و هر که ما را انکار نماید، کافر است. و کسی که نه اقرار به معرفت ما دارد و نه انکار می‌کند، گمراه است، مگر اینکه به سوی اطاعت لازم از ما - همان هدایتی که خداوند بر او واجب ساخته - بازگردد. پس اگر در حال گمراهی‌اش بمیرد، خدا هر گونه که بخواهد با او رفتار می‌کند.

معرفت امام عبارت است از پذیرفتن و ادای حق امام علیه السلام پس از شناخت ایشان. با این ترتیب معرفت در مقابل انکار قرار می‌گیرد. اگر گاهی به «شناخت» ترجمه می‌شود، باید توجه کرد که منظور از آن صرف اطلاع و دانستن حق امام علیه السلام نیست، بلکه پذیرفتن قلبی و تسلیم نسبت به آن است که به «باور» و «اعتقاد» تعبیر می‌شود. امام شناس یعنی کسی که امام علیه السلام را به امامت قبول دارد و تسلیم ایشان است. منکر امام علیه السلام هم یعنی کسی که پس از دانستن حق ایشان، زیر بار آن نرود و تسلیم نگردد.

### مستضعف یا ضال

بنابراین، کسانی که اصلاً اطلاعی از ائمه علیهم السلام و مقام و منصب الهی آنها ندارند و در این ندانستن مقصر نبوده‌اند، اصطلاحاً «مستضعف» یا «ضال» نامیده می‌شوند. اینها کسانی هستند که به مسیر صحیح هدایت نشده‌اند. البته بر خدا هم واجب نبوده که همه بندگان خود را با صراط مستقیم ولایت ائمه علیهم السلام آشنا سازد. نسبت به این گونه افراد در حدی که

بر ایشان اتمام حجّت شده است، استحقاق مؤاخذة و کیفر وجود دارد اما تعیین سرنوشت ایشان به امر الهی موکول شده است. ممکن است خدا با عدل یا فضل خود، با ایشان رفتار نماید، در هر صورت دست او باز است و هر کار بخواهد، انجام می دهد. البته قدر مسلم این است که به آنها ظلم نمی کند.

پس انسانها در پیشگاه خداوند سه دسته هستند: مؤمن، کافر و مستضعف.

### منکر امام علیه السلام هم کافر است و هم مشرک

معیار این دسته بندی، معرفت، انکار و عدم آشنایی با امام علیه السلام است که در حقیقت معیار ایمان یا کفر نسبت به خدای متعال نیز همین امر می باشد. خداوند وجود امام علیه السلام را نشانه و شاخص ایمان و کفر و استضعاف و شرک قرار داده است. امام باقر علیه السلام می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ نَصَبَ عَلِيًّا علیه السلام عَلَمًا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ. فَمَنْ عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِنًا. وَ مَنْ أَنْكَرَهُ كَانَ كَافِرًا. وَ مَنْ جَهِلَهُ كَانَ ضَالًّا. وَ مَنْ نَصَبَ مَعَهُ شَيْئًا كَانَ مُشْرِكًا. وَ مَنْ جَاءَ بِوِلَايَتِهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ. وَ مَنْ جَاءَ بِعِدَاوَتِهِ دَخَلَ النَّارَ.<sup>۱</sup>

خدای عزوجل علی علیه السلام را پرچم و نشانه میان خود و آفریدگانش قرار داده است. به طوری که هر کس معرفت او را داشته باشد مؤمن، و هر کس او را انکار نماید، کافر است. و هر کس نسبت به او نادان باشد گمراه، و هر کس برای دیگری در کنار او مقامی

قائل شود، مشرک است. و هر کس ولایت او را بیاورد وارد بهشت، و هر کس دشمن او باشد، وارد جهنم می‌گردد.

شرک نسبت به خداوند این است که در برابر آن مسیری که او برای بندگی خودش قرار داده، راه دیگری را از پیش خود برگزینند. خدای متعال تنها راه بندگی خود را معرفت ائمه علیهم‌السلام قرار داده و صرفاً کسی را می‌پذیرد که از این طریق او را عبادت کند. پس اگر کسی فرد یا افراد دیگری را با ائمه علیهم‌السلام در مقامات الهی آنها شریک گرداند، در حقیقت راه دیگری غیر از صراط مستقیم الهی برای بندگی پیش گرفته و دیگری را با خدا شریک قرار داده است. چنین کسی در واقع مشرک است و هر چند که ظاهراً مسلمان است و روی مصالحی احکام اسلام در دنیا بر او بار می‌شود، ولی این احکام دنیوی واقعیت و عاقبت او را تغییر نمی‌دهد. پس منکر امام علیه‌السلام از جهتی کافر و از جهت دیگر مشرک می‌باشد. بنابراین، همان‌طور که معرفت امام، هم طریق توحید است و هم نشانه و میوه آن، دشمنی با امام نیز، هم طریق شرک و هم نشانه و میوه آن است.

### بت بودن ائمه کفر برای پیروانشان

به همین جهت، از پیشوایان ضلالت در دشمنی با اهل بیت علیهم‌السلام تعبیر به «بت» شده است؛ زیرا آنان کسانی هستند که بندگان را از طریق توحید منحرف می‌کنند. ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمودند:

يا ابا حمزة، إنما يعبد الله من عرف الله. و أما من لا يعرف الله،

كَأَنَّمَا يَعْبُدُ غَيْرَهُ هَكَذَا ضَالًّا.

قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللهُ؛ وَ مَا مَعْرِفَةُ اللهِ؟

قَالَ: يُصَدِّقُ اللهُ وَ يُصَدِّقُ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللهِ ﷺ فِي مَوَالِيهِ  
عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْإِيْتِمَامِ بِهِ وَ بِأَيْمَةِ الْهُدَى مِنْ بَعْدِهِ وَ الْبِرَاءَةِ إِلَى  
اللهِ مِنْ عَدُوِّهِمْ. وَ كَذَلِكَ عَرَفَانُ اللهُ.

قَالَ: قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللهُ؛ أَيُّ شَيْءٍ إِذَا عَمِلْتُهُ أَنَا اسْتَكْمَلْتُ  
حَقِيقَةَ الْإِيْمَانِ؟

قَالَ: تُوَالِي أَوْلِيَاءَ اللهِ، وَ تُعَادِي أَعْدَاءَ اللهِ، وَ تَكُونُ مَعَ  
الصَّادِقِينَ كَمَا أَمَرَ اللهُ.

قَالَ: قُلْتُ: وَمَنْ أَوْلِيَاءُ اللهِ؟

فَقَالَ: أَوْلِيَاءُ اللهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ ﷺ وَ عَلِيُّ وَ الْحَسَنُ وَ  
الْحُسَيْنُ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ انْتَهَى الْأَمْرَ إِلَيْنَا، ثُمَّ ابْنِي  
جَعْفَرٌ. وَ أَوْمَأَ إِلَى جَعْفَرٍ وَ هُوَ جَالِسٌ. فَمَنْ وَالِيَ هَؤُلَاءِ، فَقَدْ  
وَالِيَ أَوْلِيَاءَ اللهِ وَ كَانَ مَعَ الصَّادِقِينَ كَمَا أَمَرَهُ اللهُ.

قُلْتُ: وَمَنْ أَعْدَاءُ اللهِ أَصْلَحَكَ اللهُ؟

قَالَ: الْأَوْثَانُ الْأَرْبَعَةُ. قَالَ: قُلْتُ: مَنْ هُمْ؟ قَالَ: أَبُو الْفَصِيلِ وَ  
رُمُعٌ وَ نَعْتَلٌ وَ مُعَاوِيَةُ وَ مَنْ دَانَ دِينَهُمْ. فَمَنْ عَادَى هَؤُلَاءِ،  
فَقَدْ عَادَى أَعْدَاءَ اللهِ.

ای ابو حمزه، همانا فقط کسی خدا را عبادت می‌کند که او را شناخته باشد. ولی آن کس که خدا را شناخته، گویی غیر خدا را گمراهانه اینچنین عبادت می‌کند.

عرض کردم: خدا امرتان را اصلاح فرماید؛ معرفت خدا چیست؟ فرمود: اینکه خدا و محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در مورد دوستی با علی علیه السلام و پذیرفتن امامت او و امامان هدایت پس از او و بیزاری جستن از دشمنانشان به سوی خدا تصدیق نماید. و شناخت خدا این‌گونه است.

عرض کردم: خدا امرتان را اصلاح فرماید؛ چه کاری است که اگر من انجامش دهم، حقیقت ایمان را به‌طور کامل به دست آورده‌ام؟ فرمود: اولیای خدا را دوست بداری، و دشمنان خدا را دشمن بداری، و همراه با صادقان باشی چنانکه خداوند به تو دستور داده است.

عرض کردم: اولیای خدا کیانند؟ فرمود: اولیای خدا محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین علیه السلام هستند، سپس این امر به ما منتهی شده، سپس فرزندان جعفر. و به جعفر علیه السلام که نشسته بود اشاره فرمود. پس هر کس اینان را دوست بدارد، اولیای خدا را دوست داشته و همراه با صادقان بوده چنانکه خدایش دستور داده است.

عرض کردم: خدا امرتان را اصلاح فرماید؛ دشمنان خدا کیانند؟ فرمود: بتهای چهارگانه.

عرض کردم: آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: ابوالفصیل و رُمع و نَعْتَل و معاویه و هر کس به دین آنان باشد. پس هر که آنان را دشمن بدارد، با دشمنان خدا دشمنی کرده است.



### معنای عبادت در برابر مخلوق

همان طور که ائمه علیهم السلام فرموده‌اند، اگر کسی مخلوقی را در معصیت خالق، اطاعت کند، در واقع او را عبادت کرده است. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

لَيْسَتِ الْعِبَادَةُ هِيَ السُّجُودَ وَلَا الرُّكُوعَ. وَإِنَّمَا هِيَ طَاعَةُ  
الرِّجَالِ. مَنْ أَطَاعَ مَخْلُوقًا فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ، فَقَدْ عَبَدَهُ.<sup>۱</sup>

عبادت سجده و رکوع کردن نیست، بلکه عبارت است از: اطاعت از افراد. کسی که مخلوقی را در معصیت خالق اطاعت کند، در واقع او را عبادت کرده است.

همچنین قرآن کریم می‌فرماید:

اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ  
مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ وَ  
تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ.<sup>۲</sup>

اینها شخصیت‌های علمی و عبادی خود و نیز حضرت عیسی بن مریم را به عنوان اربابی غیر از خداوند برگرفتند در حالی که مأمور بودند فقط یک معبود را عبادت کنند، همان که جز او معبودی نیست، او از آنچه برایش شریک قرار می‌دهند، منزّه و متعالی است.

در ذیل این آیه، روایات متعددی از اهل بیت علیهم السلام نقل شده است

۱ - تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۲۹.

۲ - توبه / ۳۱.

مبنی بر این که عبادت کردن افراد و ربّ دانستن آنها به این صورت نبوده است که در پیشگاه آنها سجده و رکوع به جا آورند.

### شرک ناآگاهانه متکران ولایت

اصولاً اگر کسانی مردم را به عبادت خودشان می خواندند، کسی از ایشان نمی پذیرفت، بلکه آنها حلال خدا را بر مردم حرام و حرام الهی را حلال می کردند (یعنی در دین بدعت می گذاشتند) و مردم هم در این احکام از آنها پیروی می کردند و بدین ترتیب بدون آنکه خودشان بفهمند، به عبادت غیر خدا و شرک مبتلا می شدند.

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده که درباره همین آیه شریفه فرمودند:

أَمَا وَاللَّهِ مَا دَعَوْهُمْ إِلَىٰ عِبَادَةِ أَنفُسِهِمْ، وَ لَوْ دَعَوْهُمْ لَمَا  
أَجَابُوهُمْ، وَ لَكِنِ أَحَلُّوا لَهُمْ حَرَاماً وَ حَرَّمُوا لَهُمْ حَلَالاً  
فَعَبَدُوهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ.<sup>۱</sup>

بدانید؛ قسم به خدا، اینها مردم را به سوی عبادت کردن خودشان نخواندند، و اگر چنین می کردند، کسی دعوت ایشان را نمی پذیرفت، ولی حرامی را بر ایشان حلال و حلالی را حرام کردند (و آنها هم پذیرفتند) پس آنها را بدون آنکه خودشان بفهمند، عبادت نمودند.

نکته مهم در این بحث همان قید «مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ» است که نشان می دهد اگر کسی در عبادت مشرک شود و غیر خدا را عبادت کند،

لزوماً خود به این امر آگاه نیست. البته چون می‌داند که نباید دنبال بدعتگذار برود، حجت بر او تمام است و مسؤول کوتاهی کردنش می‌باشد، ولی ممکن است نداند که تبعیت او از بدعتگذار، او را مشرک می‌کند. این ندانستن، حقیقت مسأله را تغییر نمی‌دهد و او واقعاً مشرک می‌شود، هر چند خودش به این امر توجه نداشته باشد. از این رو دشمنان اهل بیت علیهم السلام که از ناحیه پیروانشان اطاعت می‌شوند، در حقیقت، معبود آنان هستند و هر معبودی جز خدا در حقیقت «بُت» است و بنابراین پیروانشان در واقع بُت پرست هستند. در لسان ائمه علیهم السلام هم در مورد ائمه کفر تعابیری همچون «وثن»، «صنم»،<sup>۱</sup> «لات» و «عزی»،<sup>۲</sup> «جبت» و «طاغوت»<sup>۳</sup> به کار رفته است.

۱ - بحار الانوار، ج ۸۵، ص ۲۶۰، ح ۵، از بلد الامین (دعای معروف صنمنی

قریش).

۲ - کمال الدین، باب ۳۶، ح ۲.

۳ - اقبال الاعمال، ص ۴۷۳، در اعمال روز عید غدیر.

## درس نوزدهم: آثار و لوازم «ولایت» و «برائت»

### ادعای گزاف محبت

ولایت و برائت دو شاخه تنومند درخت توحیدند. میوه‌ای که از شاخه ولایت می‌روید، محبت اولیای خداست و میوه شاخه برائت، بغض دشمنان خدا. هیچ‌کس نمی‌تواند ولایت اهل بیت علیهم‌السلام را داشته باشد ولی از برائت نسبت به دشمنان آنان بی‌بهره باشد. کسی به امام صادق علیه‌السلام عرض کرد: فلان کس موالات شما را دارد اما نسبت به برائت از دشمنان شما ضعیف است. آن حضرت فرمودند:

هَيْهَاتَ! كَذَبَ مَنْ ادَّعَى مَحَبَّتَنَا وَ لَمْ يَتَبَرَّأْ مِنْ عَدُوِّنَا. ۱

هرگز چنین نیست! دروغ گفته است آن کس که ادعای محبت ما را دارد در حالی که از دشمنان ما بیزاری نجسته است.

مگر می‌شود کسی را دوست داشت اما نسبت به دشمن او بی‌تفاوت

بود؟! ولایت و برائت و ثمرات آنها، یعنی حبّ و بغض، لازم و ملزوم یکدیگرند و ایمان در همین حبّ و بغض خلاصه می‌شود: «وَهَلِ الْإِيْمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ؟»<sup>۱</sup>

### اهمیت صلوات بر اهل بیت علیهم السلام

محبت ما نسبت به اهل بیت علیهم السلام در اعمالی ظهور و بروز پیدا می‌کند که از جمله آن اعمال، صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد علیهم السلام است که در احادیث، سفارشهای اکیدی نسبت به آن صورت گرفته است:

مَا فِي الْمِيزَانِ شَيْءٌ أَثْقَلُ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.<sup>۲</sup>

چیزی در میزان اعمال، سنگین‌تر از صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام نیست.

البته صلوات بر پیامبر ﷺ باید همیشه همراه با صلوات بر اهل بیت ایشان باشد و صلوات کامل چنین صلواتی است. امام باقر علیهم السلام شنیدند که مردی به پرده کعبه آویخته بود و می‌گفت: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ. به او فرمودند:

يَا عَبْدَ اللَّهِ، لَا تُبْتِرْهَا. لَا تَظْلِمُنَا حَقًّا. قُلْ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ.<sup>۳</sup>

۱ - اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الحبّ فی الله و البغض فی الله، ح ۵.

۲ - اصول کافی، کتاب الدعاء، باب الصلوة علی النبی ﷺ ...، ح ۱۵.

۳ - اصول کافی، کتاب الدعاء، باب الصلوة علی النبی ﷺ ...، ح ۲۱.

ای بنده خدا، صلوات را ناقص مکن. در حق ما ستم روا مدار.  
چنین بگو: خدایا بر محمد و اهل بیت او صلوات فرست.  
اهمیت صلوات فرستادن تا آنجاست که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم  
می فرماید:

مَنْ ذُكِرَتْ عِنْدَهُ فَانْسَى الصَّلَاةَ عَلَيَّ، خَطِيئَةٌ بِهِ طَرِيقَ الْجَنَّةِ.<sup>۱</sup>  
هر کس که نزد او نام من برده شود و صلوات بر من را ترک  
نماید، راه بهشت را گم می کند.

### لعن خداوند بر دشمنانش

همان گونه که صلوات فرستادن، علامت محبت به اهل بیت علیهم السلام  
است، نشانه بغض نسبت به دشمنان ایشان نیز لعنت کردن آنهاست.  
«لعن» در لغت به «الإبعاد و الطرد من الخير» یعنی «دور کردن و طرد  
نمودن از خیر» معنا شده و معنای «لعنت» را «الدعاء علیه» یعنی نفرین  
کردن، دانسته اند.<sup>۲</sup> پس همان طور که صلوات، دعای خیر و طلب  
رحمت و درود است، لعنت، دعای به ضرر کسی و درخواست دور شدن  
او از خیرات دنیوی و اخروی است. وقتی خدا کسی را لعن می کند، در  
واقع او را از خیرات خود دور می سازد. در قرآن کریم پس از آیه ای که  
دستور به درود فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را می دهد، خدای متعال، آنان  
را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را آزار دهند، مورد لعن خود قرار داده است:

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ

۱ - اصول کافی، کتاب الدعاء، باب الصلاة على النبي صلی الله علیه و آله و سلم ...، ج ۱۹.

۲ - لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۰۸.

### أَعِدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا<sup>۱</sup>

همانا آنان که خدا و رسول را اذیت کنند، خدا در دنیا و آخرت لعنتشان کند و برای آنها عذابی خوار کننده مهیا نماید.

### لعن بر دشمنان اهل بیت علیهم السلام

در اینجا می توان با استفاده از قرآن و منابع معتبر حدیثی (حتی از اهل سنت) ثابت کرد که لعن دشمنان اهل بیت علیهم السلام جایز بلکه لازم و واجب می باشد. ما برای رعایت اختصار به ذکر چند نمونه کوچک در این مورد اکتفا می کنیم و علاقمندان را به کتب مفصلی که این موضوع را بحث کرده اند، ارجاع می دهیم.<sup>۲</sup>

در کتاب شریف «فضائل الخمسة» بابی با این عنوان وجود دارد: «فی قول النبی ﷺ: فاطمة بضعة منی فمن أغضبها أغضبنی»<sup>۳</sup>

و در ذیل آن، مؤلف، احادیثی را از کتب معتبر اهل سنت همچون صحیح بخاری، صحیح مسلم، صحیح ترمذی و سنن ابوداود، نقل می کند که همگی در این مضمون مشترکند که پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: هر کس فاطمه علیها السلام را بیازارد و خشمگین سازد، مرا آزرده و خشمگین ساخته است. به عنوان نمونه، به حدیثی که در صحیح بخاری از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده، توجه کنید:

۱ - احزاب / ۵۷.

۲ - به عنوان نمونه مرحوم محقق کرکی کتابی با عنوان «نفحات الألهوت فی لعن الجبت و الطاغوت» دارند که به فارسی هم - با همین نام - ترجمه شده است. در آنجا ایشان بحث مستدلی درباره وجوب لعن امامان کفر مطرح کرده اند.

۳ - فضائل الخمسة، ج ۳، ص ۱۸۴.

هِيَ فَاطِمَةٌ بَضْعَةٌ مِنِّي ... يُؤْذِنِي مَا آذَاهَا.<sup>۱</sup>

او فاطمه است؛ پاره تن من می باشد... آنچه او را بیازارد، مرا آزرده خاطر می کند.

عین همین تعبیر در صحیح مسلم و صحیح ترمذی هم آمده است. حال، نقل ابن قتیبه را در کتاب «الامامة و السیاسة» بنگرید: وقتی ابوبکر و عمر به عیادت حضرت زهرا علیها السلام - آنگاه که در بستر بیماری بودند - رفتند، ایشان فرمودند:

نَشَدْتُكُمْ اللَّهُ، سَمِعْتُمْ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: رِضَا فَاطِمَةَ مِنْ رِضَايَ. وَ سَخَطُ فَاطِمَةَ مِنْ سَخَطِي. فَمَنْ أَحَبَّ فَاطِمَةَ ابْنَتِي، فَقَدْ أَحَبَّنِي. وَ مَنْ أَرْضَا فَاطِمَةَ، فَقَدْ أَرْضَانِي. وَ مَنْ أَسَخَطَ فَاطِمَةَ، فَقَدْ أَسَخَطَنِي. قَالَا: نَعَمْ، سَمِعْنَاهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. قَالَتْ فَاطِمَةُ: فَإِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ أَنَّكُمَا أَسَخَطْتُمَانِي فَمَا أَرْضَيْتُمَانِي. وَ لَئِن لَقِيتُ النَّبِيَّ، لَأَشْكُونَكُمَا إِلَيْهِ. فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ. وَ قَالَتْ لَهُ: وَ اللَّهُ لَأَدْعُونَ اللَّهَ عَلَيْكَ فِي كُلِّ صَلَاةٍ أُصَلِّيْهَا.<sup>۲</sup>

شما دو نفر را به خدا قسم می دهم، آیا فرمایش پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را شنیدید که فرمودند: خشنودی فاطمه، خشنودی من، و ناخشنودی او ناخشنودی من است. پس هر کس فاطمه را دوست بدارد، مرا دوست داشته. و هر کس فاطمه را خشنود

۱ - صحیح بخاری، کتاب النکاح، باب ذب الرجل عن ابنته. (نقل از فضائل

الخمسة ج ۳ ص ۱۸۴)

۲ - الامامة و السیاسة، ص ۱۴.



سازد، مرا خشنود ساخته. و هر کس فاطمه را خشمگین کند، مرا خشمگین کرده است. گفتند: آری، این سخن را از رسول خدا ﷺ شنیده‌ایم. فرمودند: من خدا و فرشتگانش را شاهد می‌گیرم که شما دو نفر مرا خشمگین کردید و بعد هم خشنود نساختید. و اگر پیامبر ﷺ را ملاقات کنم، شکایت شما را به او خواهم کرد. در این حال، ابوبکر به گریه افتاد. حضرت به او فرمودند: به خدا قسم، در هر نمازی که می‌خوانم تو را نفرین خواهم کرد.

در کتاب صحیح بخاری نیز چنین نقل شده است:

فَغَضِبَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُوفِّيَتْ. ۱

فاطمه دختر رسول خدا ﷺ بر ابوبکر غضب کرد و با او قهر نمود و تا هنگام مرگش این قهر ادامه داشت.

و در جای دیگری از همان کتاب آمده است:

فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرَتْهُ فَلَمْ تُكَلِّمَهُ حَتَّى تُوفِّيَتْ. ۲

فاطمه بر ابوبکر خشم گرفت پس با او قهر نمود و تا هنگام مرگش با او سخن نگفت.

بنابراین به گواهی مدارک معتبر اهل سنت، غاصبان حق اهل بیت (علیهم السلام)، حضرت زهرا (علیها السلام) را آزرده و خشمگین کرده‌اند. بنابه

۱ - صحیح بخاری، کتاب الجهاد و السیر باب فرض الخمس ج ۲ ص ۱۸۶.

۲ - صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة خیبر ج ۳ ص ۵۵.

فرمایش پیامبر ﷺ در همان مدارک، آزردن فاطمه علیها السلام، آزردن رسول خدا صلی الله علیه و آله است. خدای متعال در قرآن آنان را که رسول را بیزارند، مورد لعن خویش قرار داده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز آن کسی را که به حضرت زهرا علیها السلام ظلم کند، لعن فرموده است. ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله در حق حضرت زهرا علیها السلام فرمودند:

### اللَّهُمَّ الْعَنْ مَنْ ظَلَمَهَا.<sup>۱</sup>

خدایا آن کسی را که به فاطمه ظلم می‌کند، لعنت کن.

ائمه علیهم السلام نیز مقید بودند که دشمنان اهل بیت علیهم السلام را لعن کنند. به عنوان نمونه در کتاب کافی نقل شده که راوی می‌گوید:

سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَلْعَنُ فِي دُبُرِ كُلِّ مَكْتُوبَةٍ  
أَرْبَعَةَ مِنَ الرِّجَالِ وَ أَرْبَعًا مِنَ النِّسَاءِ، فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ  
مُعَاوِيَةَ - وَ يُسَمِّيهِمْ - وَ فُلَانَةٌ وَ فُلَانَةٌ وَ هِنْدٌ وَ أُمُّ الْحَكَمِ أُخْتُ  
مُعَاوِيَةَ.<sup>۲</sup>

شنیدیم که امام صادق علیه السلام بعد از هر نماز واجبی، چهار تن از مردان و چهار تن از زنان را لعن می‌کردند. فلانی و فلانی و فلانی و معاویه - که آنها را نام می‌بردند - همچنین فلان زن و فلان زن و هند و ام‌الحکم خواهر معاویه.

پس لعن، سنتی بوده است که ائمه علیهم السلام به انجام آن مقید بوده‌اند و

۱ - امالی صدوق، مجلس ۲۴، ج ۲، ص ۶۹ و ۷۰.

۲ - فروع کافی، ج ۳، ص ۳۴۲.

شیعیان خود را نیز به آن سفارش می کرده‌اند. در زیارت عاشورا که بر خواندن آن تأکید زیادی صورت گرفته است، در موارد مختلف، دشمنان اهل بیت علیهم السلام مورد لعن قرار گرفته‌اند. از جمله می‌خوانیم:

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوْلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ .... اللَّهُمَّ  
خُصَّ أَنْتَ أَوْلَ ظَالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنِّي وَابْتَدَأُ بِهِ أَوْلَا ثُمَّ الثَّانِي ثُمَّ  
الثَّالِثَ ثُمَّ الرَّابِعَ. اللَّهُمَّ الْعَنْ يَزِيدَ بْنَ مَعَاوِيَةَ خَامِساً وَ الْعَنْ  
عَبْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ وَابْنَ مَرْجَانَةَ وَ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَ شِمْرًا وَ آلَ  
أَبِي سُفْيَانَ وَ آلَ زِيَادٍ وَ آلَ مَرْوَانَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.<sup>۱</sup>

در اینجا این نکته را به اجمال تذکر می‌دهیم که اگر آل ابوسفیان و آل زیاد و آل مروان، همگی مورد لعن قرار گرفته‌اند به این جهت است که آنان از اعمال پدران خود راضی و خوشحال هستند. چنانکه در همین زیارت می‌خوانیم:

وَ هَذَا يَوْمٌ فَرِحَتْ بِهِ آلُ زِيَادٍ وَ آلُ مَرْوَانَ بِقَتْلِهِمُ الْحُسَيْنَ  
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

و هر کس از عمل قومی راضی و خوشنود باشد، شریک آنان محسوب می‌گردد.<sup>۲</sup>

۱ - بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۲۹۶، ح ۱، از کامل الزیارات.

۲ - از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمودند:

ذَرَارِي قَتْلِهِ الْحُسَيْنِ علیه السلام يَرْضَوْنَ بِأَفْعَالِ آبَائِهِمْ وَ يَفْتَخِرُونَ بِهَا. وَ مَنْ رَضِيَ شَيْئاً  
كَانَ كَمَنْ أَتَاهُ. وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا قُتِلَ بِالْمَشْرِقِ فَرَضِيَ بِقَتْلِهِ رَجُلٌ فِي الْمَغْرِبِ، لَكَانَ الرَّاضِي  
عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ شَرِيكَ الْقَاتِلِ. (عيون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۷۳)

### یاری اهل بیت علیهم السلام از طریق لعن بر دشمنان ایشان

جهت دیگری که اهمّیت لعن بر دشمنان اهل بیت علیهم السلام را بیش از پیش روشن می‌کند، این است که لعن بر آنها از مصادیق یاری کردن اهل بیت دانسته شده است. کسی به امام صادق علیه السلام عرض می‌کند:

يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي عَاجِزٌ بَدَنِي عَنْ نُصْرَتِكُمْ وَ لَسْتُ أَمْلِكُ إِلَّا الْبِرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَاللَّعْنَ. فَكَيْفَ حَالِي؟ فَقَالَ لَهُ الصَّادِقُ علیه السلام: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ ضَعَفَ عَنْ نُصْرَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلَعَنَ فِي خَلَوَاتِهِ أَعْدَاءَنَا، بَلَغَ اللَّهُ صَوْتَهُ جَمِيعَ الْأَمْلاكِ مِنَ الثَّرَى إِلَى الْعَرْشِ. فَكُلَّمَا لَعَنَ هَذَا الرَّجُلُ أَعْدَاءَنَا لَعْنَا، سَاعَدُوهُ وَ لَعَنُوا مَنْ يَلْعَنُهُ، ثُمَّ تَنَوَّأُوا فَقَالُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَبْدِكَ هَذَا الَّذِي قَدْ بَدَلَ مَا فِي وَسْعِهِ وَ لَوْ قَدَرَ عَلَى أَكْثَرِ مِنْهُ لَفَعَلَ. فَإِذَا التَّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: قَدْ أَجَبْتُ دُعَاءَكُمْ وَ سَمِعْتُ نِدَاءَكُمْ وَ صَلَّيْتُ عَلَى رُوحِهِ فِي الْأَزْوَاحِ وَ جَعَلْتُهُ عِنْدِي مِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ.<sup>۱</sup>

---

یعنی: فرزندان کشتندگان حسین علیه السلام به اعمال پدران خود راضی بوده و به آن افتخار می‌کنند. و هرکس به انجام چیزی راضی و خشنود باشد، مانند کسی است که آن را انجام داده است. و حتی اگر کسی در مشرق کشته شود و دیگری در مغرب به کشتن او راضی باشد، رضایت‌دهنده نزد خدای عزوجل، شریک قاتل محسوب می‌شود.

توضیح استدلالی این مطلب در حلقه‌های بعدی در بحث «غربت» خواهد آمد.

۱ - بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۲۲، ح ۱۱، از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام.

ای فرزند رسول خدا، من توانایی یاری کردن شما را با بدنم ندارم و جز برائت جستن از دشمنان شما و لعن بر آنان کاری از من بر نمی آید. حال من چگونه است؟ امام صادق علیه السلام به او فرمودند: پدرم از پدرش از جدش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدیث فرمود که فرمودند: هر کس از یاری کردن ما اهل بیت علیهم السلام ناتوان باشد ولی در اوقات تنهایی خود، دشمنان ما را لعن کند، خدا صدای او را به همه صاحبان قدرت از زمین تا عرش می رساند. پس هرگاه این شخص دشمنان ما را لعن کند، آنها نیز او را کمک می کنند و همان کسانی را که او لعن کرده، لعن می کنند، سپس کار دومی انجام می دهند و می گویند: خدایا بر این بندهات صلوات فرست که آنچه در توانش بود انجام داد و اگر می توانست، بیش از این انجام می داد. آنگاه از جانب خدای عزوجل ندا می رسد: دعای شما را اجابت کردم و صدایتان را شنیدم و بر روح او - در میان ارواح - صلوات فرستادم و او را نزد خود از برگزیدگان و نیکان قرار دادم.

بنابر آنچه گفته شد، لعن کردن دشمنان اهل بیت علیهم السلام از آثار و لوازم برائت است. و یکی از فواید زنده ماندن این سنت آن است که دشمنان خدا شناخته می شوند و نسلهای مختلف با شناخت دشمنان خدا و برائت از آنان، از منحرف شدن در راه دین، مصون می مانند. علاوه بر آنکه از این طریق به خدا و اهل بیت علیهم السلام تقرب می جویند.

## درس بیستم: رضا و سخط اهل بیت علیهم السلام؛ معیار حق و باطل

### علی علیه السلام مدار حق

با توجه به مطالبی که گذشت، این نتیجه مهم حاصل می شود که حق یا باطل بودن هر چیز، از طریق خشنودی و ناخشنودی اهل بیت علیهم السلام از آن چیز شناخته می شود. علت این امر آن است که نه حق از اهل بیت علیهم السلام جدا می شود و نه اهل بیت علیهم السلام از حق، بلکه نشانه حق بودن چیزی رضای اهل بیت علیهم السلام نسبت به آن می باشد. این حدیث را شیعه و سنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند:

الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ. وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ. لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ  
الْحَوْضَ.<sup>۱</sup>

---

۱ - در بحار الانوار، ج ۳۸، از صفحه ۲۶ تا ۴۰ مدارک این حدیث از شیعه و سنی

آمده است.

حق با علی است. و علی با حق همراه است. این دو از هم جدا نمی‌شوند تا آنکه در (کنار) حوض کوثر بر من وارد شوند.

آنچه در این روایات اهمیت دارد این است که امیر المؤمنین (علیه السلام) به عنوان معیار حق و حقیقت معرفی شده‌اند نه اینکه برای شناخت حق، معیاری خارج از آن حضرت موجود باشد و سپس ادعا شود که ایشان هیچ‌گاه از آن میزان تخطی نمی‌کنند. چنین نیست، بلکه اصلاً حق بودن چیزی از راه رضای امیر المؤمنین (علیه السلام) نسبت به آن شناخته می‌شود و ناحق بودن آن هم از طریق ناخشنودی ایشان نسبت به آن معلوم می‌گردد. در حدیثی که اهل سنت هم آن را نقل کرده‌اند، چنین آمده است:

رَحِمَ اللهُ عَلِيًّا. اَللّهُمَّ اَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ ۱

خدا علی را رحمت کند. خدایا حق را هر کجا که او می‌گردد، همراهش بگردان.

بنابراین اصولاً معیار حق و باطل، خشنودی و ناخشنودی اهل بیت (علیهم السلام) است. در زیارت آل یس چنین می‌خوانیم:

فَالْحَقُّ مَا رَضَيْتُمُوهُ. وَ الْبَاطِلُ مَا سَخَطْتُمُوهُ. وَ الْمَعْرُوفُ مَا  
أَمَرْتُمْ بِهِ. وَ الْمُنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ. ۲

حق آن چیزی است که مورد خشنودی شما بوده و باطل آن است که شما از آن ناخشنود باشید. و معروف آن است که شما به آن فرمان داده‌اید. و منکر آن چیزی است که شما از آن نهی کرده‌اید.

۱ - بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۳۸، ح ۱۴، از طرائف به نقل از صحیح بخاری.

۲ - احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۳۱۷.

### معنای رضا و سخط الهی

رضا و سخط مفاهیمی هستند که در مخلوقات صدق می‌کنند و ما حق نداریم معنایی را که از آنها می‌فهمیم، به خدای متعال نسبت بدهیم. اگر چنین تعبیری به خداوند نسبت داده شوند، هیچ تعینی را نباید در ذات ربوبی ایجاد کنند. بنابراین وقتی گفته می‌شود که خداوند از چیزی یا کسی خشنود است و از چیز دیگری ناخشنود است، معنایش این نیست که همچون انسانها خوشحال یا ناراحت می‌شود، بلکه صرفاً می‌فهمیم که برای اولی ثواب و برای دومی عقاب قرار داده‌است. حالا از کجا معلوم می‌شود که چه چیز متعلق رضا و چه چیز مورد سخط اوست؟ این از رضا و سخط اولیای خدا که برگزیدگان او هستند، روشن می‌گردد. شخصی درباره‌ی آیه شریفه «فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ»<sup>۱</sup>: «چون ما را به افسوس آوردند از ایشان انتقام گرفتیم» سؤال کرد. حضرت صادق علیه السلام چنین پاسخ دادند:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَا يَأْسَفُ كَأَسَفِنَا. وَلَكِنَّهُ خَلَقَ أَوْلِيَاءَ لِنَفْسِهِ  
يَأْسَفُونَ وَ يَرْضَوْنَ وَ هُمْ مَخْلُوقُونَ مَرْبُوبُونَ، فَجَعَلَ رِضَاهُمْ  
رِضَا نَفْسِهِ وَ سَخَطَهُمْ سَخَطَ نَفْسِهِ. لِأَنَّهُ جَعَلَهُمُ الدُّعَاءَ إِلَيْهِ وَ  
الْأَدْلَاءَ عَلَيْهِ. فَلِذَلِكَ صَارُوا كَذَلِكَ. وَ لَيْسَ أَنَّ ذَلِكَ يَصِلُ  
إِلَى اللَّهِ كَمَا يَصِلُ إِلَى خَلْقِهِ، لَكِنْ هَذَا مَعْنَى مَا قَالَتْ مِنْ ذَلِكَ. وَ  
قَدْ قَالَ: «مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا، فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ وَ دَعَانِي  
إِلَيْهَا.» وَ قَالَ: «مَنْ يُطِيعَ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ.»<sup>۲</sup> وَ قَالَ: «إِنَّ

۱- زخرف / ۵۵.

۲- نساء / ۸۰.



الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»<sup>۱</sup> فَكُلُّ  
هَذَا وَ شِبْهُهُ عَلَى مَا ذَكَرْتُ لَكَ. وَ هَكَذَا الرِّضَا وَ الغَضَبُ وَ  
غَيْرُهُمَا مِنَ الْأَشْيَاءِ مِمَّا يُشَاكِلُ ذَلِكَ.<sup>۲</sup>

خدای عزوجل افسوس نمی خورد. افسوس خوردن برای ماست. ولی او دوستانی برای خودش آفریده است که آنها افسوس می خورند و خشنود می گردند و آنها مخلوق هستند و به وسیله پروردگار اداره می شوند. آنگاه خداوند خشنودی ایشان را خشنودی خود و ناخشنودی آنها را ناخشنودی خود قرار داده است. زیرا خودش آنها را دعوت کنندگان به سوی خود و دلالت کنندگان بر خود قرار داده است، پس به همین جهت چنان مقامی را دارند. و منظور این نیست که رضا و سخط به خداوند می رسد آنچنان که به خلق او می رسد. بلکه منظور از رضا و سخطی که فرموده همین است که اولیای او خشنود و ناخشنود می گردند. و (شاهد بر این معنا آنکه) خداوند فرموده: «هر کس به یکی از دوستان من اهانت کند، آشکارا با من به جنگ برخاسته و مرا به جنگ دعوت کرده است.» و نیز فرمود: «هر کس از پیامبر اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است.» و فرمود: «کسانی که با تو بیعت می کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می کنند. دست خدا بالای دستهای ایشان است.» پس همه اینها و نظیر اینها به همان معنایی هستند که برایت بیان کردم. و همچنین است خشنودی و خشم و هر چه غیر از اینها که شبیه اینهاست.

۱ - فتح / ۱۰.

۲ - اصول کافی، کتاب التوحید، باب التوادر، ح ۶.

خداوند منزّه از آن است که بتوان صفات مخلوقات را به او نسبت داد. چون آنچه از مخلوقات انتزاع شده، هر چقدر هم که قیود مختلف آن سلب شود، باز هم ناقص است و خداوند منزّه از هر نقصی است. بنابراین نسبت دادن این صفات به او، لازمه‌اش تشبیه ذات مقدّس ربوبی است.

پس آنچه از صفات مخلوقات در قرآن یا احادیث به خداوند نسبت داده شده، به همان معنایی است که در حدیث فوق بیان گردید و خلاصه‌اش این است که: اولیای خدا مظهرِ رضا و سخطِ او هستند. آنچه آنها می‌پسندند، همان است که خدای متعال ثواب و پاداش برایش قرار داده و آنچه آنها ناپسند دارند، همان است که منشأ عقاب و دوزخ الهی است. دل‌های ایشان محلّ قرار گرفتن مشیت خداست و جز آنچه خدا خواسته، در آنها جای ندارد. این است که ملاک بهستی و جهنمی شدن افراد، رضا و سخطِ ایشان می‌باشد. اطاعت از اینها اطاعت از خداست. بیعت با اینها بیعت با خداست. ناراحت کردن اینها ناراحت کردن خداست. جنگ با اینها جنگ با خداست. دوست داشتن اینها دوست داشتن خداست و ... خلاصه اینها همان کسانی هستند که به حق «خليفة الله» نامیده شده‌اند که درباره‌ی این تعبیر پیشتر توضیح داده شد.

### خلقت تکوینی و تشریحی بر اساس محبت اهل بیت علیهم‌السلام

در اینجا می‌توان گفت که اساس و محور خلقت خداوند - چه در تکوین و چه در تشریح - محبت به اهل بیت علیهم‌السلام بوده است. در یکی از احادیث معراج رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم چنین آمده است:

قَالَ لِي الْجَلِيلُ جَلَّ جَلَالُهُ: يَا مُحَمَّدُ، مَنْ تُحِبُّ مِنْ خَلْقِي؟  
 قُلْتُ: أَحِبُّ الَّذِي تُحِبُّهُ أَنْتَ يَا رَبِّي. فَقَالَ لِي جَلَّ جَلَالُهُ:  
 فَأَحِبَّ عَلِيًّا. فَإِنِّي أَحِبُّهُ وَ أَحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُ وَ أَحِبُّ مَنْ أَحَبَّ  
 مَنْ يُحِبُّهُ....

پروردگار بزرگ به من فرمود: ای محمد، چه کسی از مخلوقات  
 مرا دوست داری؟ گفتم: هر کسی را که تو ای پروردگار من  
 دوست داشته باشی. پس به من فرمود: بنابراین علی را دوست  
 داشته باش. زیرا من او را دوست دارم و دوستدار او را دوست  
 دارم و دوستدار دوستدارش را هم دوست دارم....

يَا مُحَمَّدُ، إِنِّي أَطَّلَعْتُ عَلَى قُلُوبِ عِبَادِي فَوَجَدْتُ عَلِيًّا  
 أَنْصَحَ خَلْقِي لَكَ وَ اطَّوَعَهُمْ لَكَ. فَاتَّخِذْهُ أَخًا وَ خَلِيفَةً وَ  
 وَصِيًّا. وَ زَوْجَهُ ابْنَتَكَ. فَإِنِّي سَأَهَبُ لَهُمَا غُلَامَيْنِ طَيِّبَيْنِ  
 طَاهِرَيْنِ تَقِيَيْنِ نَقِيَيْنِ. فَبِي حَلْفَتُ وَ عَلَى نَفْسِي حَتْمْتُ أَنَّهُ  
 لَا يَتَوَلَّيْنِ عَلِيًّا وَ زَوْجَتَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُمَا أَحَدٌ مِنْ خَلْقِي إِلَّا رَفَعْتُ  
 لِرِوَاءِهِ إِلَى قَائِمَةِ عَرْشِي وَ جَنَّتِي وَ يُحْبُو حَةَ كَرَامَتِي وَ سَقَيْتُهُ  
 مِنْ حَظِيرَةِ قُدْسِي. وَ لَا يُعَادِيهِمْ أَحَدٌ أَوْ يَعْدِلُ عَنْ وَلَايَتِهِمْ  
 - يَا مُحَمَّدُ - إِلَّا سَلَبْتُهُ وَدِّي وَ بَاعَدْتُهُ مِنْ قُرْبِي وَ ضَاعَفْتُ  
 عَلَيْهِمْ عَذَابِي وَ لَعْنَتِي.

ای محمد، من بر قلبهای بندگانم آگاهی یافتم و علی را  
 خیرخواهترین و مطیعترین مخلوقاتم نسبت به تو یافتم. پس او  
 را برادر و جانشین و وصی قرار بده. و دخترت را به همسری او

در آور. من به ایشان دو پسر بچه پاک و پاکیزه و منزّه از هر آلودگی خواهم بخشید. پس به خودم قسم یاد کردم و بر خود واجب ساختم که هر کس از مخلوقاتم، ولایت علی و همسرش و فرزندان این دو را به گردن بگیرد، پرچم او را تا پایه عرش خود و بهشت خویش و کرامت خاص خود بالا می‌برم و از (نعمتهای) بهشت خود او را سیراب می‌سازم. و هر کس - ای محمد - با ایشان دشمنی کند، یا از قبول ولایت آنها سرباز زند، مودت خود را از او سلب می‌کنم و از قرب خویش دورش می‌سازم و عذاب و لعنت خود را بر او مضاعف می‌نمایم.

يَا مُحَمَّدُ، إِنَّكَ رَسُولِي إِلَى جَمِيعِ خَلْقِي. وَإِنَّ عَلِيًّا وَلِيِّيَ وَ  
 أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. وَعَلَى ذَلِكَ أَخَذْتُ مِيثَاقَ مَلَائِكَتِي وَآبِيَائِي وَ  
 جَمِيعِ خَلْقِي وَهُمْ أَرْوَاحٌ مِنْ قَبْلِ أَنْ أُخْلَقَ خَلْقًا فِي سَمَاوِي  
 وَ أَرْضِي، مَحَبَّةً مِنِّي لَكَ - يَا مُحَمَّدُ - وَ لِعَلِيِّ وَ لِوَالِدِكُمَا وَ  
 لِمَنْ أَحَبَّكُمَا وَ كَانَ مِنْ شِيعَتِكُمَا وَ لِذَلِكَ خَلَقْتُهُ مِنْ طِينَتِكُمَا.

ای محمد، تو فرستاده من به سوی همه مخلوقاتم هستی. و علی ولی من و امیر مؤمنان است. و من هنگامی که هنوز در آسمان و زمین مخلوقی نیافریده بودم ولی ارواح اینها خلق شده بود، از همه فرشتگان و پیامبران و مخلوقاتم درباره این امر پیمان گرفتم. این پیمان گرفتن به خاطر محبتی بود که من به تو - ای محمد - و به علی و فرزندان شما و دوستان و شیعیان شما داشتم و به همین خاطر آنها را از طینت شما دو نفر خلق کردم.

يَا مُحَمَّدُ ... إِنِّي جَعَلْتُكُمْ مِخْنَةً لِخَلْقِي أَمْتَحِنُ بِكُمْ جَمِيعَ

عِبَادِي وَ خَلْقِي فِي سَمَائِي وَ اَرْضِي وَ مَا فِيهِنَّ لِاَكْمَلِ  
الثَّوَابِ لِمَنْ اطَاعَنِي فِيكُمْ وَ اَحْلَّ عَذَابِي وَ لَعْنَتِي عَلٰى مَنْ  
خَالَفَنِي فِيكُمْ وَ عَصَانِي. وَ بِكُمْ اُمِّيزُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ.

ای محمد... من شما را وسیلهٔ آزمون خلق خود قرار داده، همهٔ  
بندگانم و مخلوقاتم در آسمان و زمینم و هر چه را در آنهاست، به  
وسیلهٔ شما امتحان می‌کنم تا آنکه پاداش را در حق کسانی که مرا  
در مورد شما اطاعت می‌کنند، کامل گردانم و عذاب و لعنت خود  
را بر کسانی که در مورد شما با من مخالفت کرده و معصیت مرا  
می‌کنند، حلال گردانم. و به وسیلهٔ شما بین پاک و ناپاک فرق  
می‌گذارم.

يَا مُحَمَّدُ، وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي، لَوْلَاكَ مَا خَلَقْتُ آدَمَ. وَ لَوْلَا  
عَلِيٌّ مَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ. لِأَنِّي بِكُمْ اَجْزِي الْعِبَادَ يَوْمَ الْمَعَادِ  
بِالثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ... فَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ لَكُمْ اَعْدُوٌّ. وَ لَا يَدْخُلُ  
النَّارَ لَكُمْ وَلِيٌّ. وَ بِذَلِكَ اَقْسَمْتُ عَلٰى نَفْسِي.<sup>۱</sup>

ای محمد، قسم به عزت و جلال خود، اگر تو نبودی، آدم را  
نمی‌آفریدم. و اگر علی نبود، بهشت را نمی‌آفریدم. زیرا من تنها  
به واسطهٔ شما بندگان را در روز قیامت پاداش و جزا خواهم داد...  
پس هیچ‌یک از دشمنان شما دو نفر وارد بهشت نمی‌شوند، و  
هیچ‌یک از دوستان شما هم وارد جهنم نمی‌گردد. و من به انجام  
این امر به ذات خود قسم یاد کرده‌ام.

ملاحظه می‌شود که حبّ و بغض نسبت به خاندان رسالت و اهل بیت و حی علیه السلام محور حبّ و بغض الهی است و در قیامت نیز همین حبّ و بغض منشأ ثواب و عقاب خداوند می‌باشد. با توجه به مطالب ذکر شده، می‌توانیم به راحتی مضمون این حدیث را تصدیق نماییم که امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

لِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ. وَ أَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.<sup>۱</sup>

هر چیزی پایه و اساسی دارد. و پایه اسلام محبت ما اهل بیت است.

### درجات بهشت و جهنم بر مبنای حبّ و بغض

#### نسبت به اهل بیت علیهم السلام

فراموش نشود که بغض نسبت به دشمنان اهل بیت علیهم السلام لازمه لاینفک محبت به ایشان است و درجات بهشت و درکات جهنم نیز به تناسب میزان حبّ و بغض به اهل بیت علیهم السلام شکل می‌گیرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند:

فِي الْجَنَّةِ ثَلَاثُ دَرَجَاتٍ. وَ فِي النَّارِ ثَلَاثُ دَرَكَاتٍ. فَأَعْلَى دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ لِمَنْ أَحَبَّنَا بِقَلْبِهِ وَ نَصَرَنَا بِلِسَانِهِ وَ يَدِهِ. وَ فِي الدَّرَجَةِ الثَّانِيَةِ مَنْ أَحَبَّنَا بِقَلْبِهِ وَ نَصَرَنَا بِلِسَانِهِ. وَ فِي الدَّرَجَةِ الثَّلَاثَةِ مَنْ أَحَبَّنَا بِقَلْبِهِ.

وَ فِي أَسْفَلِ الدَّرَكِ مِنَ النَّارِ مَنْ أَبْغَضَنَا بِقَلْبِهِ وَ أَعَانَ عَلَيْنَا

۱ - اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب نسبة الاسلام، ح ۲.

بِلِسَانِهِ وَ يَدِهِ. وَ فِي الدَّرَكِ الثَّانِيَةِ مِنَ النَّارِ مَنْ أَبْغَضَنَا بِقَلْبِهِ وَ  
 أَعَانَ عَلَيْنَا بِلِسَانِهِ. وَ فِي الدَّرَكِ الثَّالِثَةِ مِنَ النَّارِ مَنْ أَبْغَضَنَا  
 بِقَلْبِهِ.<sup>۱</sup>

در بهشت سه طبقه (که طبقه بالاتر بهتر از پایینی است) و در  
 جهنم سه طبقه (که طبقه پایین تر بدتر از بالایی است) وجود  
 دارد. بالاترین طبقه بهشت برای کسانی است که ما را قلباً  
 دوست داشته و با زبان و دست خویش یاری کرده‌اند. در طبقه  
 دوم کسانی هستند که ما را قلباً دوست داشته و با زبان یاری  
 رسانیده‌اند. و در طبقه سوم (پایین ترین طبقه) کسانی هستند که  
 ما را (فقط) قلباً دوست داشته‌اند.

و در پایین ترین طبقه آتش کسانی هستند که در دل با ما دشمنی  
 داشته و با زبان و دست خویش دشمنان ما را یاری کرده‌اند. و در  
 طبقه دوم کسانی هستند که در دل با ما دشمن بوده و با زبان خود  
 دشمنان ما را حمایت کرده‌اند. و در طبقه سوم (بالاترین طبقه)  
 آتش کسانی هستند که (فقط) در دل با ما دشمنی داشته‌اند.

«دست» در این حدیث به عنوان مظهر قدرت آدمی است. کسی که  
 قدرت و امکانات خود را برای یاری رساندن به اهل بیت (ع) به کار  
 می‌برد، در بالاترین درجه دوستی با ایشان است. برعکس آن که قدرت  
 و امکانات خود را در جهت دشمنی با ایشان به کار می‌برد، دشمن ترین  
 دشمن آنها شناخته می‌شود و لذا در پایین ترین درکات جهنم جای  
 می‌گیرد.

## پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۱۸ تا ۲۰

- ۱- در مورد معرفت ائمه علیهم‌السلام به چه کسی «ضال» گفته می‌شود؟  
عاقبت چنین کسی چگونه است؟
- ۲- چرا در روایات در مورد پیشوایان ضلالت، تعبیر «بت» به کار رفته است؟
- ۳- هر یک از «ولایت» و «برائت» در چه اعمالی تجلی پیدا می‌کنند؟
- ۴- چگونه با استفاده از قرآن کریم و منابع معتبر اهل سنت می‌توان جواز لعن دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام را ثابت کرد؟
- ۵- چرا علاوه بر ابوسفیان و زیاد و مروان، خاندان آنها هم مورد لعن قرار می‌گیرند؟
- ۶- با توجه به اینکه «رضا» و «سخط» مفاهیمی هستند که در مخلوقات صدق می‌کنند، معنای رضا و سخط الهی را توضیح دهید.
- ۷- منظور از اینکه: «اساس و محور خلقت خدا چه در تکوین و چه



در تشریح، محبت به اهل بیت علیهم السلام است» چیست؟

۸- بالاترین طبقه بهشت و پایین‌ترین طبقه جهنم از آن چه کسانی

است؟

## فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- الاحتجاج، احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، دار النعمان، نجف، ۱۳۸۶ هـ ق.
- ۳- احقاق الحق و ازهاق الباطل، نور الله حسینی مرعشی شوشتری، با تعلیقات سید شهاب الدین حسینی مرعشی نجفی، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، ۱۳۷۷ هـ ق.
- ۴- اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، دار الکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۴۸.
- ۵- اقبال الاعمال، سید رضی الدین علی بن موسی بن طاووس، دار الکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۶۷.
- ۶- الامالی، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی، انتشارات کتابخانه اسلامیه، تهران ۱۳۶۲.
- ۷- الامامة و السياسة، ابن قتیبه دینوری، دار الاضواء، بیروت، ۱۴۱۰ هـ ق.
- ۸- بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، المكتبة الاسلامیة، تهران، ۱۳۹۷ هـ ق.

٩ - تفسير برهان، سيد هاشم حسيني بحراني، دار الكتب العلمية، قم،  
١٣٣٤.

١٠ - تفسير فرات كوفي، فرات بن ابراهيم بن فرات كوفي، مؤسسة النعمان،  
بيروت، ١٤١٢ هـ ق.

١١ - تفسير عياشي، محمد بن مسعود عياشي، المكتبة العلمية الاسلامية،  
تهران، ١٣٨٠ هـ ق.

١٢ - تفسير قمي، علي بن ابراهيم قمي، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات،  
بيروت، ١٤١٢ هـ ق.

١٣ - تفسير كنز الدقائق، محمد بن محمد رضا قمي مشهدي، وزارت  
فرهنگ و ارشاد اسلامي، تهران، ١٣٦٧.

١٤ - تفسير مجمع البيان، فضل بن حسن طبرسي، اسلامية، تهران، ١٣٧٣  
هـ ق.

١٥ - تفسير نور الثقلين، عبد علي بن جمعه عروسي حويزي، المطبعة  
العلمية، قم، ١٣٨٢ هـ ق.

١٦ - الخوايج والجوايج، قطب الدين راوندي، مؤسسة الامام المهدي، قم،  
١٤١٤ هـ ق.

١٧ - الخصال، محمد بن علي بن الحسين بن بابويه قمي، جامعة مدرسين  
حوزة علميه، قم، ١٤١٤ هـ ق.

١٨ - خلوتگاه راز، حبيب چايجيان، انتشارات علميه اسلاميه، تهران،  
١٣٦٥.

١٩ - روضة كافي، محمد بن يعقوب كليني، دار الكتب الاسلامية، تهران،  
١٣٤٨.

- ۲۰ - عقاب الاعمال، محمّد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی، انتشارات اخلاق، قم، ۱۳۷۷.
- ۲۱ - عیون اخبار الرضا علیه السلام، محمّد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی، انتشارات جهان، تهران، ۱۳۷۸ هـ.ق.
- ۲۲ - فروع کافی، محمّد بن یعقوب کلینی، دار الکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۴۸.
- ۲۳ - فضائل الخمسة، سیّد مرتضی حسینی فیروزآبادی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۲ هـ.ق.
- ۲۴ - کمال الدین، محمّد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی، دار الکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۹۵ هـ.ق.
- ۲۵ - لسان العرب، ابن منظور، دار صادر، بیروت، ۲۰۰۰ م.
- ۲۶ - مجموعه مقالات، نعمت الله صالحی نجف آبادی، امید فردا، تهران، ۱۳۸۲.
- ۲۷ - مرآة العقول، محمّد باقر مجلسی، دار الکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۶۹.
- ۲۸ - معانی الاخبار، محمّد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی، دار المعرفة، بیروت، ۱۳۹۹ هـ.ق.
- ۲۹ - مهج الدعوات، سیّد رضی الدین علی بن موسی بن طاووس، کتابخانه سنایی، تهران، (افست از چاپ سنگی ۱۳۲۳ هـ.ق)
- ۳۰ - نهج البلاغه، سیّد رضی، ترجمه و شرح فیض الاسلام، تهران، ۱۳۵۱.